



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

تفسیر نوجوان

تفسیر نوجوان

(بر گرفته از تفسیر نمونه)

په اهتمام: دکتر محمد بیستونی

A new narration of holy
Qur'an for Teenager



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر نوجوان

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	تفسیر نوجوان: برگرفته از تفسیر نمونه جلد ۲۰
۸	مشخصات کتاب
۹	فهرست مطالب
۱۳	تقدیم
۱۵	متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»
۱۷	مقدمه
۲۰	سوره نمل
۲۰	سوره نمل
۲۱	آب شیرین، آب شور
۲۱	دو دریای آب شور و شیرین در کنار هم
۲۵	مضطری که دعای او به اجابت می رسد کیست؟
۲۷	چه کسی شما را در تاریکی های صحرا و دریا هدایت می کند
۲۸	آغاز آفرینش دلیل تکرار زندگی در آخرت
۲۹	همه جا دعوت به استدلال منطقی
۳۴	مشاهده آثار باستانی عبرتی برای آیندگان
۳۶	انگیزه های توکل
۳۷	کوران و کران سخن حق را پذیرا نیستند
۳۹	بیان حرکت زمین یک معجزه علمی قرآن
۴۳	سوره قَصَص
۴۳	سوره قَصَص
۴۹	«مستضعفان» و «مستکبران» چه کسانی هستند؟
۵۰	روش عمومی مستکبران تاریخ
۵۵	پرورش موسی در آغوش فرعون

- برنامه عجیب الهی ۵۷
- شب ها را به غفلت نگذرانید ۶۶
- از درگیر شدن با دیگران پرهیز کنید ۶۸
- موسی در طریق حمایت از مظلومان ۶۹
- آیا مشاجره موسی ، منافی مقام عصمت نیست ؟ ۶۹
- موسی مخفیانه به سوی مدین حرکت می کند ۷۴
- یک کار نیک درهای خیرات را به روی موسی گشود ۸۰
- خانم های نامحرم پشت سر مردها حرکت کنند ۸۱
- موسی در خانه شعیب ۸۴
- دو شرط اساسی برای مدیریت صحیح ۸۶
- پیشنهاد ازدواج از طرف پدر و بستگان دختر به پسر ، بلامانع است ۸۷
- نخستین جرقه وحی ۹۱
- موسی در برابر فرعون ۹۶
- روش فرعونى انحراف افکار عمومی ۹۸
- این اخبار غیبی را تنها خدا در اختیار نهاد ۱۰۶
- هر روز به بهانه ای از حق می گریزند ۱۰۹
- هدایت تنها به دست خدا است ۱۱۴
- توسعه اقتصادی در گرو توسعه امنیتی است ۱۱۶
- دل بستگی های دنیا شما را نفریبد ۱۱۹
- نعمت بزرگ روز و شب ۱۲۰
- قارون ثروتمند خودخواه بنی اسرائیل ۱۲۲
- جنون نمایش ثروت ۱۲۷
- سوره غنکیوت ۱۳۲
- سوره غنکیوت ۱۳۲
- آزمایش الهی یک سنت جاویدان ۱۳۲
- فرار از حوزه قدرت خدا ممکن نیست ۱۳۳

۱۳۵ ----- مهربانی به پدر و مادر

۱۳۹ ----- تکیه گاه های سست همچون لانه عنکبوت

۱۴۲ ----- نماز بازدارنده از زشتی ها و بدی ها

۱۵۰ ----- درباره مرکز

سرشناسه: بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر نوجوان: برگرفته از تفسیر نمونه = A New Narration of holy Qur'an for teenager / به اهتمام محمد بیستونی.

مشخصات نشر: قم: بیان جوان، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری: ۳۰ ج. ۱۰×۱۴ اس. م.

شابک: دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۲-۲؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۲-۱؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۳-X؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۳-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۴-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۴-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۵-۶؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۵-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۶-۴؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۶-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۷-۲؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۷-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۸-۰؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۸-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۹-۹؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۰-۰؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۰-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۱-۷؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۲-۴؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۳-۱؛ ۱۳-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۴-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۴-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۵-۵؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۵-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۶-۲؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۶-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۷-۹؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۷-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۸-۶؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۹-۳؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۹-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۰-۹؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۰-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۱-۶؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۱-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۲-۳؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۲-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۳-۰؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۳-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۴-۷؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۴-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۵-۴؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۵-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۶-۱؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۶-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۷-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۷-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۸-۵؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۹-۲؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۹-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۰-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۳۰-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۱-۵

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: ج. ۱ - ۳۰ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت: ج. ۱ - ۳۰ (چاپ دوم: ۱۳۹۱) (فپا).

یادداشت: کتاب حاضر برگرفته از کتاب "تفسیر نمونه" تألیف "مکارم شیرازی" است.

یادداشت: کتابنامه.

عنوان دیگر: تفسیر نمونه.

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴ -- ادبیات کودکان و نوجوانان

شناسه افزوده : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - . تفسیر نمونه

رده بندی کنگره : BP۹۸/ب۹۵ت۷۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : [ج] ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۲۷۷۵۶

ص: ۱

فهرست مطالب

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

سوره نَمَل ●●● ۱۱

آب شیرین، آب شور ●●● ۱۲

دو دریای آب شور و شیرین در کنار هم ●●● ۱۲

مضطری که دعای او به اجابت می رسد کیست؟ ●●● ۱۶

چه کسی شما را در تاریکی های صحرا و دریا هدایت می کند ●●● ۱۸

آغاز آفرینش دلیل تکرار زندگی در آخرت ●●● ۱۹

همه جا دعوت به استدلال منطقی ●●● ۲۰

مشاهده آثار باستانی عبرتی برای آیندگان ●●● ۲۵

انگیزه های توکل ●●● ۲۷

کوران و کران سخن حق را پذیرا نیستند ●●● ۲۸

(۲۰۰)

بیان حرکت زمین یک معجزه علمی قرآن ●●● ۳۰

سوره قَصَص ●●● ۳۴

« مستضعفان » و « مستکبران » چه کسانی هستند؟ ●●● ۴۰

روش عمومی مستکبران تاریخ ●●● ۴۱

پرورش موسی در آغوش فرعون ●●● ۴۶

(۲۰۱)

برنامه عجیب الهی ●●● ۴۸

بازگشت موسی به آغوش مادر ●●● ۵۳

شب ها را به غفلت نگذرانید ●●● ۵۷

از درگیر شدن با دیگران پرهیز کنید ●●● ۵۹

موسی در طریق حمایت از مظلومان ●●● ۶۰

آیا مشاجره موسی ، منافی مقام عصمت نیست ؟ ●●● ۶۰

موسی مخفیانه به سوی مدین حرکت می کند ●●● ۶۵

یک کار نیک درهای خیرات را به روی موسی گشود ●●● ۷۱

خانم های نامحرم پشت سر مردها حرکت کنند ●●● ۷۲

درس های آموزنده پنجگانه از داستان موسی

برای نوجوانان عزیز ●●● ۷۳

موسی در خانه شعیب ●●● ۷۵

دو شرط اساسی برای مدیریت صحیح ●●● ۷۷

پیشنهاد ازدواج از طرف پدر و بستگان دختر به پسر، بلا مانع است ●●● ۷۸

نخستین جرعه وحی ●●● ۸۲

موسی در برابر فرعون ●●● ۸۷

(۲۰۳)

روش فرعونى انحراف افكار عمومى ●●● ۸۹

اين اخبار غيبى را تنها خدا در اختيارت نهاد ●●● ۹۷

هر روز به بهانه اى از حق مى گريزند ●●● ۱۰۰

هدايت تنها به دست خدا است ●●● ۱۰۵

توسعه اقتصادى در گرو توسعه امنيتى است ●●● ۱۰۷

دلبيستگى هاى دنيا شما را نفرديد ●●● ۱۱۰

نعمت بزرگ روز و شب ●●● ۱۱۱

قارون ثروتمند خودخواه بنى اسرائيل ●●● ۱۱۳

جنون نمايش ثروت ●●● ۱۱۸

سوره عنكبوت ●●● ۱۲۳

آزمائش الهى يك سنت جاويدان ●●● ۱۲۳

فرار از حوزه قدرت خدا ممكن نيست ●●● ۱۲۴

(۲۰۴)

مهربانى به پدر و مادر ●●● ۱۲۶

بلاهاى زمينى و آسمانى نتيجه گناه آدمهاست ●●● ۱۲۹

تكيه گاه هاى سست همچون لانه عنكبوت ●●● ۱۳۰

نماز بازدارنده از زشتى ها و بدى ها ●●● ۱۳

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از عسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند مٔمان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شك استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند

(۶)

داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعاً «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

(۷)

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

(۸)

ص: ۷

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

مقدمه (۹)

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خواننده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص:۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز» است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

(۱۰) مقدمه

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۰

۶۱ أَقْنُ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ جَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَ جَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ءِ إِلَهُ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

جزء بیستم (۱۱)

آیا کسی که زمین را مستقر و آرام قرار داد و در میان آن نهرهایی روان ساخت و برای زمین کوه های ثابت و پابرجا ایجاد کرد و میان دو دریا مانعی قرار داد (تا با هم مخلوط نشوند ، با این حال) آیا معبودی با خدا است ؟ ، نه بلکه اکثر آن ها نمی دانند (و جاهلند) .

«خِلَالَ» دراصل به معنی شکاف میان دو چیز است و «رَوَاسِيَ» جمع «رَاسِيَه» به معنی ثابت و پابرجا می باشد .

به این ترتیب ، چهار نعمت بزرگ در این آیه آمده است که سه قسمت از آن سخن از آرامش می گوید :

آرامش خود زمین که در عین حرکت سریع به دور خودش و به دور آفتاب و حرکت در مجموعه منظومه شمسی ، آن چنان یکنواخت و آرام است که ساکنانش به هیچ وجه آن را احساس نمی کنند، گویی در یک جا میخکوب شده و ثابت ایستاده است و کمترین حرکتی ندارد .

(۱۲) سوره نمل

و دیگر وجود کوه ها دور تا دور زمین را فراگرفته و ریشه های آن ها به هم پیوسته و زره نیرومندی را تشکیل داده است و در برابر فشارهای داخلی زمین و حرکات جزر و مد خارجی که بر اثر جاذبه ماه پیدا می شود مقاومت می کند و هم مانعی است برای طوفان های عظیم که

آرامش زمین را برهم می زنند. (۱)

آب شیرین، آب شور

و دیگر حجاب و حایل طبیعی است که میان بخش هایی از آب شیرین و آب شور اقیانوس ها قرار داده ، این حجاب نامریی چیزی جز تفاوت درجه غلظت آب شور و شیرین و به اصطلاح تفاوت « وزن مخصوص » آن ها نیست که سبب می شود که آب نهرهای عظیمی که به دریا می ریزند تا مدت زیادی ، در آب شور حل نشوند و در نتیجه جزر و مد دریا آن ها را بر بخش عظیمی از سواحل آماده کشت و زرع مسلط می سازد و آن ها را آبیاری می کند.

دو دریای آب شور و شیرین در کنار هم

در جلد پانزدهم تفسیرنمونه ذیل آیه ۵۳ سوره فرقان که مفهوم مشابهی با آیه مورد بحث دارد تفسیر جالبی به شرح زیر درج شده است :

«او کسی است که دو دریا را در کنار هم قرار داد، یکی گوارا و شیرین و دیگری شور و تلخ، و در میان آن ها برزخی قرار داد، گویی هر یک از آن ها به دیگری می گوید: «دور باش و نزدیک شدن تو به من حرام است!» (وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَ حِجْرًا مَحْجُورًا).

ص: ۱۲

۱- درباره نقش کوه ها در ثبات زمین و برکات دیگر آن ، در جلد ۱۰ تفسیرنمونه ، صفحه ۱۱۳ (ذیل آیه ۳ سوره رعد) نیز بحث شده است . جزء بیستم (۱۳)

«مرج» از ماده «مرج» (بر وزن فلج) به معنی مخلوط کردن و یا ارسال و رها نمودن است و در این جا به معنی در کنار هم قرار گرفتن آب شیرین و شور است.

«عذب» به معنی گوارا و پاکیزه و خنک، و «فرا» به معنی خوش طعم و خوشگوار است، «ملح» به معنی شور، و «اجاج» به معنی تلخ و گرم است (بنابراین ملح و اجاج نقطه مقابل عذب و فرا است).

(۱۴) سوره نمل

«برزخ» به معنی حجاب و حائل میان دو چیز است و جمله «حجرا مهجورا» چنان که سابقا هم (ذیل آیه ۲۲ همین سوره) اشاره کردیم جمله ای بوده است که در میان عرب به هنگامی که با کسی روبرو می شدند و از او وحشت داشتند برای گرفتن امان، این جمله را می گفتند، یعنی «ما را معاف و در امان دارید و از ما دور باشید».

به هر حال این آیه یکی دیگر از مظاهر شگفت انگیز قدرت پروردگار را در جهان آفرینش ترسیم می کند که چگونه یک حجاب نامرئی و حائل ناپیدا در میان دریای شور و شیرین قرار می گیرد و اجازه نمی دهد آن ها باهم آمیخته شوند.

البته امروز ما این را می دانیم که این حجاب نامرئی همان «تفاوت درجه غلظت آب شور و شیرین» و به اصطلاح تفاوت «وزن مخصوص» آن ها است که سبب می شود تا مدت مدیدی به هم نیامیزند.

جزء بیستم (۱۵)

گرچه جمعی از مفسران برای پیدا کردن چنین دو دریایی در روی کره زمین به زحمت افتاده اند که در کجا دریای آب شیرین در کنار آب شور قرار گرفته و مخلوط نمی شود، ولی این مشکل نیز برای ما حل شده

ص: ۱۳

است، زیرا می دانیم تمام رودخانه های عظیم آب شیرین که به دریاها می ریزند در کنار ساحل، دریایی از آب شیرین تشکیل می دهند و آب های شور را به عقب می رانند و تا مدت زیادی این وضع ادامه دارد و به خاطر تفاوت درجه غلظت آن ها از آمیخته شدن با یکدیگر ابا دارند، و هر یک به دیگری «حجرا مهجورا» می گوید!

جالب این که بر اثر جزر و مد آب دریاها که در شبانه روز دو مرتبه بر اثر جاذبه ماه صورت می گیرد سطح آب دریا به مقدار زیادی بالا و پائین می رود، این آب های شیرین که دریایی را تشکیل داده اند در مصب همان رودخانه ها و نقاط اطراف آن در خشکی پیش می روند و انسان ها از زمان های قدیم از این موضوع استفاده کرده، نه‌های زیادی در این گونه مناطق دریا کنده اند و زمین های فراوانی را زیر کشت درختان برده اند که وسیله آبیاری آن ها همین آب شیرین است که به وسیله جزر و مد بر مناطق وسیع گسترش می یابد.

(۱۶) سوره نمل

هم اکنون در جنوب ایران شاید میلیون ها نخل وجود دارد که ما قسمتی از آن را از نزدیک مشاهده کرده ایم که تنها با همین وسیله آبیاری می شوند، و در فاصله زیادی از ساحل دریا قرار گرفته اند، در سال هایی که بارندگی کم و آب رودخانه های عظیمی که به دریا می ریزد تقلیل پیدا کند گاهی آب شور غلبه می کند که مردم کشاورز این سامان از آن سخت نگران می شوند زیرا به زراعت آن ها لطمه می زند.

ولی معمولاً چنین نیست و این آب «عذب و فرات» که در کنار آن آب «ملح و اجاج» قرار گرفته، به آن آمیخته نمی شود، سرمایه بزرگی برای

ص: ۱۴

آن ها محسوب می شود.

ناگفته پیدا است وجود علل طبیعی در این گونه مسایل هرگز از ارزش آن ها نمی کاهد مگر طبیعت چیست؟ جز فعل خدا و اراده و مشیت پروردگار است که این خواص را به این موجودات داده؟!

جزء بیستم (۱۷)

جالب این که هنگامی که انسان با هواپیما از این مناطق می گذرد، منظره این دو آب که رنگ های متفاوتی دارند و با هم آمیخته نمی شوند به خوبی نمایان است که انسان را به یاد این نکته قرآنی می اندازد.

ضمنا قرار گرفتن این آیه در میان آیات مربوط به «کفر» و «ایمان» ممکن است اشاره و تشبیهی در این امر نیز باشد که گاهی در یک جامعه، در یک شهر، و گاه حتی در یک خانه افرادی باایمان که همچون آب عذب و فراتند در کنار افراد بی ایمان که همچون آب ملح و اجاجند، با دو طرز تفکر، دو نوع عقیده، و دو نوع عمل پاک و ناپاک، قرار می گیرند، بی آن که به هم آمیخته شوند.

و در عین حال در لابلای بخش های مختلف زمین ، نهرهایی از آب که مایه حیات و زندگی و سرچشمه طراوت و خرمی و مزارع آباد و باغ های پرثمر است ، قرارداد ، بخشی از منابع این آب ها در کوه ها است و بخشی در لابلای قشرهای زمین .

آیا این نظام می تواند مولود تصادف کور و کر و مبدئی فاقد عقل و حکمت باشد ؟

(۱۸) سوره نمل

آیا بت ها نقشی در این نظام بدیع و شگفت انگیز دارند ؟

۶۲ اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ اِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ

ص: ۱۵

یا کسی که دعای مضطر را اجابت می کند و گرفتاری را برطرف می سازد و شما را خلفای زمین قرار می دهد، آیا معبودی با خدا است؟ کمتر متذکر می شوید.

آری در آن هنگام که تمام درهای عالم اسباب به روی انسان بسته می شود کارد به استخوانش می رسد و از هر نظر درمانده و مضطر می گردد، تنها کسی که می تواند قفل مشکلات را بگشاید و بن بست ها را برطرف سازد و نور امید در دل ها بپاشد و درهای رحمت به روی انسان های درمانده بگشاید، تنها ذات پاک او است و نه غیر او.

مضطری که دعای او به اجابت می رسد کیست؟

گرچه خداوند دعای همه را هرگاه شرایطش جمع باشد، اجابت می کند ولی در آیه فوق مخصوصاً روی عنوان «مُضْطَرٌّ» تکیه شده است، به این دلیل که یکی از شرایط اجابت دعا آن است که انسان چشم از عالم اسباب به کلی برگردد و تمام قلب و روحش را در اختیار خدا قرار دهد، همه چیز را از آن او بداند و حلّ هر مشکلی را به دست او ببیند و این درک و دید در حال اضطرار دست می دهد.

جزء بیستم (۱۹)

درست است که عالم، عالم اسباب است و مؤمن نهایت تلاش و کوشش خود را در این زمینه به کار می گیرد ولی هرگز در جهان اسباب گم نمی شود، همه را از برکت ذات پاک او می بیند، « دیده ای نافذ و سبب سوراخ کن دارد که اسباب را از بیخ و بن برمی کند » و در پشت حجاب اسباب ذات «مُسَبِّبُ الْأَسْبَابِ» را می بیند و همه چیز را از او می خواهد.

آری اگر انسان به این مرحله برسد مهم ترین شرط اجابت دعا را فراهم ساخته است .

جالب اینکه در بعضی از روایات این آیه تفسیری به قیام حضرت مهدی صلوات الله و سلامه علیه شده است . در روایتی از امام باقر می خوانیم :

(۲۰) سوره نمل

« به خدا سوگند گویا من مهدی را می بینم که پشت به حجرالاسود زده و خدا را به حق خود می خواند ... سپس فرمود : به خدا سوگند مضطر در کتاب الله در آیه در آیه اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ ... او است .» (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق چنین آمده است : « این آیه در مورد مهدی از آل محمد نازل شده ، به خدا سوگند مضطر او است ، هنگامی که در مقام ابراهیم دو رکعت نماز بجای آورد و دست به درگاه خداوند متعال برمی دارد دعای او را اجابت می کند ، ناراحتی ها را برطرف می سازد و او را خلیفه روی زمین قرار می دهد » .

بدون شك منظور از این تفسیر منحصر ساختن مفهوم آیه به وجود مبارک مهدی نیست ، بلکه آیه مفهوم گسترده ای دارد که یکی از مصداق های روشن آن وجود مهدی است که در آن زمان که همه جا را فساد گرفته باشد ، درها بسته شده ، کارد به استخوان رسیده بشریت در بن بست سختی قرار گرفته و حالت اضطرار در کل عالم نمایان است در آن هنگام در مقدس ترین نقطه روی زمین دست

ص: ۱۷

به دعا برمی دارد و تقاضای کشف سوء می کند و خداوند این دعا را سرآغاز انقلاب مقدس جهانی او قرار می دهد و به مصداق « وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ » او و یارانش را خلفای روی زمین می کند .

جزء بیستم (۲۱)

درباره اهمیت « دعا » و « شرایط اجابت آن » و این که چرا گاهی بعضی از دعاها به اجابت نمی رسد، به طور مشروح در جلد اول تفسیر نمونه، ذیل آیه ۱۸۶ سوره بقره بحث شده است .

چه کسی شما را در تاریکی های صحرا و دریا هدایت می کند

۶۳ اَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ وَ مَنْ يُزِيلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ؕ اِنَّ مَعَ اللّٰهِ تَعَالٰى اللّٰهُ عَمَّا يُشْرِكُوْنَ

(۲۲) سوره نمل

یا کسی که شما را در تاریکی های صحرا و دریا هدایت می کند و کسی که بادها را بشارت دهندگان پیش از نزول رحمتش می فرستد، آیا معبودی با خدا است ؟ خداوند برتر است از این که شریک برای او قرار دهند .

«بُشْرٌ» مخفف «بُشْرٌ» جمع «بُشُور» به معنی مُبَشِّرٌ و بشارت دهنده است .

بادهایی که بیانگر نزول بارانند و همانند پیک مخصوص بشارت ، پیشاپیش آن حرکت می کنند ، در حقیقت کار آن ها نیز هدایت مردم است به نزول باران .

ص: ۱۸

تعبیر «بُشْرًا» (بشارت دهندگان) در مورد بادهای و تعبیر به «رحمت» در مورد باران هر دو جالب است، چراکه بادهای هستند که رطوبت هوا و قطعات ابر را از صفحه اقیانوس ها برداشته و بر دوش خود حمل می کنند و به نقاط خشک و تشنه می برند و از قدوم باران خبر می دهند .

جزء بیستم (۲۳)

هم چنین باران است که نغمه حیات را در سراسر کره خاک سر می دهد و هر جا نازل شود خیر و رحمت و برکت و زندگی می آفریند .

(شرح بیشتر درباره نقش بادهای در نزول باران در سوره اعراف ذیل آیه ۵۷ جلد ششم تفسیر نمونه ، صفحه ۲۱۴ آمده است) .

آغاز آفرینش دلیل تکرار زندگی در آخرت

۶۴ اَمَّنْ يَبْدُوْا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيْدُهُ وَ مَنْ يَزُوْقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ ءِالِهٌ مَّعَ اللّٰهِ قُلْ هَاتُوْا بُرْهَانَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ

یا کسی که آفرینش را آغاز کرد و سپس آن را تجدید می کند و کسی که شمارا از آسمان و زمین روزی می دهد، آیا معبودی با خدا است ؟ بگو دلالتان را بیاورید اگر راست می گوئید.

(۲۴) سوره نمل

در این آیه ، بحث را از یک گذرگاه ظریف به مسأله معاد منتقل می کند ، چرا که آغاز آفرینش خود دلیلی بر انجام آن است و قدرت بر خلقت دلیل روشنی بر معاد محسوب می شود .

ص: ۱۹

و از این جا پاسخ سؤالی که بسیاری از مفسران مطرح کرده اند معلوم می شود و آن این که مشرکان که مخاطب این آیات هستند غالباً عقیده به معاد (معاد جسمانی) نداشتند با این حال چگونه ممکن است از آن ها سؤال کنیم و اقرار بخواهیم؟

پاسخ این که این سؤال توأم با دلیلی است که طرف را وادار به اقرار می کند زیرا همین که معترف باشند که آغاز آفرینش از او است و این همه روزی ها و مواهب از ناحیه او می باشد، کافی است که قبول کنند امکان بازگشت مجدد به زندگی در قیامت موجود است.

ضمناً منظور از «رزق آسمان» باران و نور آفتاب و مانند آن است و منظور از «رزق زمین» گیاهان و مواد غذایی مختلفی است که مستقیماً از زمین می روید یا به طور غیرمستقیم از زمین نشأت می گیرد

جزء بیستم (۲۵)

همچون دام ها، هم چنین معادن و مواد گوناگون که انسان در زندگی خود از آن بهره می گیرد.

همه جا دعوت به استدلال منطقی

کرارا در آیات قرآن می خوانیم که از مخالفان مطالبه دلیل می شود، مخصوصاً جمله «هاتُوا بُرْهَانَكُمْ: دلیل خود را بیاورید» در چهار مورد از قرآن مجید آمده است (۱۱۱ / بقره، ۲۴ / انبیاء، ۲۴ / نمل و ۷۵ / قصص) و در موارد دیگری نیز روی کلمه «برهان» مخصوصاً تکیه شده است (برهان به معنی محکم ترین دلیلی است که همواره با صدق همراه است).

این منطق «برهان طلبی» اسلام حکایت از محتوای قوی و غنی آن

ص: ۲۰

می کند چراکه سعی دارد با مخالفان خود نیز برخورد منطقی داشته باشد، چگونه ممکن است از دیگران مطالبه برهان کند و خود نسبت به آن بی اعتنا باشد؟ آیات قرآن مجید مملو است از استدلال‌های منطقی و براهین علمی در سطوح مختلف برای مسایل گوناگون .

(۲۶) سوره نمل

این درست برخلاف چیزی است که مسیحیت تحریف یافته امروز روی آن تکیه می کند و مذهب را تنها کار « دل » می داند و عقل را از آن بیگانه معرفی می کند و حتی تضادهای عقلی (همچون توحید در تثلیث) را در مذهب می پذیرد و به همین دلیل انواع خرافات را اجازه ورود به مذهب می دهد ، درحالی که اگر مذهب از عقل و استدلال جدا شود هیچ دلیلی برحقانیت آن وجود نخواهد داشت و آن مذهب و ضد آن یکسان خواهد بود.

عظمت این برنامه اسلامی (تکیه بر برهان و دعوت مخالفان به استدلال منطقی) هنگامی آشکارتر می شود که توجه کنیم اسلام از محیطی آشکار شد که بیشترین محتوای فکری محیط را خرافات بی پایه و مسایل غیرمنطقی تشکیل می داد .

۶۵ قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ

بگو کسانی که در آسمان و زمین هستند از غیب آگاهی ندارند جز خدا و نمی دانند کی برانگیخته می شوند .

جزء بیستم (۲۷)

بدون شك آگاهی از غیب و از جمله تاریخ وقوع قیامت مخصوص خدا است ولی این منافات با آن ندارد که خداوند بخشی

ص: ۲۱

از علم غیب را در اختیار هر کس بخواهد بگذارد

و به تعبیر دیگر علم غیب بالذات و استقلالاً و به صورت نامحدود مخصوص خدا است و دیگران آن چه می دانند از ناحیه او است ولی به هر حال مسأله تاریخ وقوع قیامت از این امر مستثنی است و هیچ کس بر آن آگاه نیست. (۱)

۶۶ بَلِ إِذْ أَرَاكَ عَلَيْهِمْ فِي الْآخِرَةِ بَلٌ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلٌ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ

این مشرکان اطلاع صحیحی درباره آخرت ندارند، بلکه در اصل آن شک دارند، بلکه نابینا و اعمی هستند.

(۲۸) سوره نمل

« إِذْ أَرَاكَ » در اصل از « تَدَارَكَ » بوده که به معنی پشت سرهم قرار گرفتن است بنابراین مفهوم جمله « إِذْ أَرَاكَ عَلَيْهِمْ فِي الْآخِرَةِ » این است که آن ها تمام معلومات خود را در مورد آخرت به کار گرفتند اما به جایی نرسیدند، لذا بعد از آن می فرماید: « آن ها از آن در شکند، بلکه نابینا هستند » چرا که نشانه های آخرت در زندگی همین دنیا نمایان است: بازگشت زمین مرده به حیات در فصل بهار، بارور شدن درختانی که در فصل زمستان از کار افتاده بود و مشاهده عظمت قدرت خدا در مجموعه آفرینش، همگی دلیل بر امکان زندگی پس از مرگ است، اما آن ها همچون نابینایان از کنار این صحنه ها می گذرند.

ص: ۲۲

۱- درباره علم غیب بحث های مشروحی در « تفسیر نمونه »، جلد ۵، صفحه ۲۴۵ و جلد ۷ صفحه ۴۶ به بعد مطرح شده است.

به این ترتیب برای جهل منکران آخرت سه مرحله ذکر شده است :

نخست این که انکار و ایراد آن ها به خاطر آن است که از خصوصیات آخرت بی خبرند « و چون ندیدند حقیقت ره افسانه می زنند » .

دیگر این که آن ها در اصل وجود آخرت شک

جزء بیستم (۲۹)

دارند و سؤال از زمان تحقق آن از این شک ریشه می گیرد .

و دیگر این که این جهل و شک آن ها نه به خاطر این است که دلیل کافی بر آخرت در اختیار ندارند ، بلکه دلایل بسیار است اما آن ها چشم بر هم نهاده نمی بینند .

۶۷ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِذْ كُنَّا تَرَابًا وَابَاؤُنَا إِنَّا لَمُخْرَجُونَ

کافران گفتند: آیا هنگامی که ما و پدرانمان خاک شدیم باز هم از دل خاک بیرون می آییم.

آن ها به همین اندازه قناعت کردند که این مسأله بعیدی است که انسان خاک شود و دوباره به زندگی برگردد ، درحالی که روز اول خاک بودند و از خاک برخاستند ، چه مانعی دارد که باز به خاک برگردند و سپس حیات جدیدی پیدا کنند .

جالب این که در هشت مورد از قرآن به همین گونه تعبیر برخورد می کنیم که آن ها به مجرد استبعاد راه انکار را در مورد قیامت پوییده اند .

۶۸ لَقَدْ وَعَدْنَا هَذَا نَحْنُ وَابَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

(۳۰) سوره نمل

این وعده ای است که به ما و پدرانمان از پیش داده

شده این ها همان افسانه های خرافی پیشینیان .

بنابراین نخست از استبعاد شروع می کردند و بعد آن را پایه انکار مطلق قرار می دادند ، گویی انتظار داشتند رستاخیز به زودی متحقق شود و چون در عمر خود شاهد و ناظر آن نبودند آن را نفی می کردند .

به هر حال این تعبیرات همگی نشانه غرور و غفلت آن ها است .

ضمناً آن ها با این تعبیر می خواستند سخن پیامبر را در مورد قیامت تحقیر کنند و بگویند این از وعده های کهنه و بی اساس است که دیگران هم به نیاکان ما داده اند و مطلب تازه ای به نظر نمی رسد که قابل بررسی و مطالعه باشد .

۶۹ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ

بگو در روی زمین سیر کنید ، ببینید عاقبت کار مجرمان به کجا رسید ؟

جزء بیستم (۳۱)

شما می گوئید این وعده ها به نیاکان ما نیز داده شد و آن ها نیز به آن اعتنا نکردند و ضرری هم ندیدند ، اما اگر کمی در جهان سیر کنید و آثار این گذشتگان مجرم و گنهگار و منکر توحید و معاد را که مخصوصاً در اطراف همین سرزمین حجاز شما قرار دارد بنگرید می دانید مطلب چنین نیست .

نوبت شما هم می رسد ، عجله نکنید ، شما هم اگر مسیر خود را اصلاح نکنید به همان سرنوشت شوم گرفتار خواهید شد.

ص: ۲۴

مشاهده آثار باستانی عبرتی برای آیندگان

قرآن مجید کرارا مردم را به سیر در ارض و مشاهده آثار گذشتگان سرزمین های ویران شده اقوامی که به عذاب گرفتار شده اند ، کاخ های درهم شکسته شاهان ، قبرهای درهم ریخته و استخوان های پوسیده مستکبران ، اموال و ثروت های بی صاحب مانده ثروتمندان مغرور ،

(۳۲) سوره نمل

دعوت کرده است ، مخصوصا تصریح می کند که مطالعه این آثار که تاریخ زنده و گویا و ملموس پیشینیان است دل ها را بیدار و چشم ها را بینا می کند و به راستی چنین است ، گاهی مشاهده یکی از آثار آن چنان طوفانی در دل و جان انسان برپا می کند که مطالعه چندین کتاب تاریخ قطور اثری ندارد .

قابل توجه این که در آن آیه به جای « مُكَذِّبِينَ : تکذیب کنندگان معاد » « مُجْرِمِينَ » گفته شده، اشاره به این که تکذیب آن ها به خاطر آن نبود که در تحقیق و بررسی اشتباه کرده باشند، بلکه سرچشمه آن لجاجت و عناد و آلوده شدن به انواع جرم ها بود .

۷۰ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ

از تکذیب و انکار آن ها غمگین مباش و این همه غصه آن ها را مخور و سینه ات از توطئه آن ها تنگ نشود .

و از آن جا که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از انکار و مخالفت آن ها رنج می برد و به راستی دلش برای آن ها می سوخت و عاشق هدایت و

جزء بیستم (۳۳)

بیداری آن ها بود و از سوی دیگر ، همواره با توطئه های آن ها مواجه بود این آیه پیامبر صلی الله علیه و آله را دلداری می دهد .

ص: ۲۵

۷۱ وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ

می گویند این وعده (عذاب را که به ما می دهی) اگر راست می گویند کی خواهد آمد؟

ولی این منکران لجوج به جای این که از این هشدار پیامبر دلسوز و مهربان و ملاحظه عاقبت کار مجرمان، پند و اندرز گیرند، باز در مقام سخریه و استهزاء برآمدند.

با این که مخاطب، پیامبر صلی الله علیه و آله بود ولی مطلب را به صورت جمع می آورند، به خاطر این که مؤمنان راستین نیز با پیامبر صلی الله علیه و آله در این سخن هم صدا بودند و طبعاً آن ها نیز مخاطبند.

۷۲ قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ رَدْفٌ لَّكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ

بگو شاید پاره ای از آن چه را عجله می کنید نزدیک و در کنار شما باشد.

(۳۴) سوره نمل

«رَدْفٌ» از ماده «رَدَفٌ» به معنی قرار گرفتن پشت سر چیزی است، لذا به کسی که پشت سر اسب سوار می نشیند، «رَدِيفٌ» گفته می شود، هم چنین در مورد افراد و اشیا بی که پشت سر یکدیگر قرار می گیرند این کلمه به کار می رود.

آیه اشاره می کند که چرا عجله می کنید؟ چرا مجازات الهی را کوچک می شمیرید؟ چرا به خود رحم نمی کنید؟ آخر عذاب خدا شوخی نیست. احتمال بدهید به خاطر همین سخنانتان قهر و غضب خدا بر سر شما سایه افکننده باشد و به همین زودی بر شما فرود آید و نابودتان کند، این همه سرسختی برای چیست؟

ص: ۲۶

۷۳ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ

پروردگار تو نسبت به مردم فضل و رحمت دارد ولی اکثر آن ها شکرگزار نیستند .

اگر خداوند در مجازات شما عجله نمی کند ، به خاطر فضل و

جزء بیستم (۳۵)

رحمتش بر شما است ، تا برای اصلاح خویش و جبران گذشته به قدر کافی مهلت داشته باشید .

۷۴ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيُعَلِّمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ

و پروردگارت آن چه را در سینه هاشان پنهان می دارند و آن چه را آشکار می کنند به خوبی می داند .

« تُكِنُّ » از ماده « كِنَ » به چیزی گفته می شود که اشیاء را در آن محفوظ و مستور می دارند و منظور در این جا ، رازها و اندیشه ها و توطئه هایی است که کفار در دل پنهان می داشتند .

او به همان اندازه از خفایای درویشان آگاه است که از اعمال برون و اصولاً پنهان و آشکار و غیب و شهود برای او یکسان است ، این علم محدود ما است که این مفاهیم را ساخته و پرداخته ، و گرنه در مقابل یک وجود نامحدود ، این مفاهیم ، به سرعت رنگ خود را می بازند .

انگیزه های توکل

۷۹ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ

(۳۶) سوره نمل

پس بر خدا توکل کن که تو بر طریقه حق آشکار هستی .

« تَوَكَّلْ » از ماده « وَكَّأَتْ » در منطق قرآن به معنی اعتماد

ص: ۲۷

تکیه کردن بر خدا است و او را ولی و وکیل خود قراردادن و بر اثر آن از حجم مشکلات و انبوه موانع نهراسیدن و این یکی از نشانه های مهم ایمان است و از عوامل پیروزی و موفقیت در مبارزه ها .

جالب این که در آیه فوق دلیل توکل را دو چیز شمرده : یکی قدرت و علم و آگاهی کسی که انسان بر او اعتماد می کند و دیگر روشن بودن راهی که انسان برگزیده است .

در حقیقت می گوید : دلیلی ندارد که ضعف و سستی و ترس و وحشتی به خود راه دهی ، تکیه گاه تو خداوندی است که هم عزیز و شکست ناپذیر و هم علیم و آگاه است و از سوی دیگر تو بر طریقه حق مبین هستی ، کسی که از حق مبین دفاع می کند چرا ترس و وحشتی داشته باشد ؟

و اگر می بینی جمعی با تو مخالفند هرگز نگران مباش ، آن ها چشم بینا و گوش شنوا و قلب زنده ندارند و اصلاً از محدوده تبلیغ و هدایت خارج هستند ، تنها حق طلبان و عاشقان خدا و تشنگان عدالت به دنبال سرچشمه زلال قرآن تو می آیند تا از آن سیراب شوند .

جزء بیستم (۳۷)

کوران و کران سخن حق را پذیرا نیستند

۸۰ إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمَعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ

تو نمی توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی و نمی توانی کران را هنگامی که روی برمی گردانند و پشت می کنند صدا کنی .

ص: ۲۸

مخاطب تو زندگان هستند ، آن ها روحی زنده و بیدار و حق طلب دارند، نه مردگان زنده نما که تعصب و لجاجت و استمرار برگناه ، فکر و اندیشه آن ها را تعطیل کرده است .

« حتی کسانی که زنده اند اما گوش های آن ها کر است نمی توانی سخن خود را به آن ها برسانی ، مخصوصا هنگامی که پشت کنند و از تو دور شوند » .

(۳۸) سوره نمل

باز اگر نزدیک تو بودند ، ممکن بود سردر گوش آن ها بگذاری و فریاد کشی و کمی از امواج صوت تو در سامعه سنگین آن ها منعکس گردد اما آن ها کرانی هستند که روبرو تافته و مرتبا دور می شوند .

۸۱ وَ مَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمْيِ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ

و نیز نمی توانی کوران را از گمراهی برهانی، تو فقط می توانی سخن خود را به گوش کسانی برسانی که آماده پذیرش ایمان به آیات ما هستند و در برابر حق تسلیم هستند .

باز اگر آن ها به جای گوش شنوا چشم بینایی داشتند ، در این صورت گرچه صدا به گوش آن ها نمی رسید ، اما ممکن بود با علامت و اشاره صراط مستقیم را پیدا کنند ، اما افسوس که آن ها نابینا هم هستند .

و به این ترتیب تمام راه های درک حقیقت به روی آن ها بسته است، قلب هایشان مرده ، گوش هایشان کر و چشم هایشان نابینا است .

جزء بیستم (۳۹)

در حقیقت دو آیه فوق ، مجموعه روشنی را از عوامل شناخت و طرق ارتباط انسان با جهان خارج را بازگو می کند .

ص: ۲۹

« حس تشخیص » و عقل بیدار ، در مقابل دلمردگی .

« گوش شنوا » برای جذب سخنان حق از طریق سمع .

و « چشم بینا » برای مشاهده چهره حق و باطل از طریق بصر .

اما لجاجت و خود سری و تقلید کورکورانه و گناه ، چشم حقیقت بین انسان را نابینا و گوش او را کر و گاه عقل و قلب او را نیز از کار می اندازد و چنین کسانی اگر تمام انبیاء و اولیاء و فرشتگان برای هدایتشان بسیج شوند بی اثر خواهد بود ، چرا که ارتباطشان با عالم بیرون وجودشان به کلی قطع است و تنها در خود فرورفته اند .

بیان حرکت زمین یک معجزه علمی قرآن

۸۸ وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ

کوه ها را می بینی و آن ها را ساکن و جامد می پنداری در

(۴۰) سوره نمل

حالی که مانند ابر در حرکتند این صنع و آفرینش خداوندی است که همه چیز را متقن آفریده او از کارهایی که شما انجام می دهید آگاه است .

آیه فوق از قبیل آیات توحید و نشانه های عظمت خداوند در همین دنیا است و به « حرکت کره زمین » که برای ما محسوس نیست اشاره می کند .

آیه فوق می گوید : « گمان می کنی کوه ها جامد و ساکنند ، در حالی که همچون ابر در حرکتند » معلوم است این تعبیر با حوادث آغاز رستاخیز سازگار نیست ، چرا که این حوادث به قدری آشکار پرده هاص

ص: ۳۰

است که به تعبیر قرآن « از مشاهده آن‌ها مادران کودکان شیرخوار خود را فراموش می‌کنند و زنان باردار سقط جنین می‌نمایند و مردم از شدت وحشت همچون مستانند در حالی که مست نیستند » (۲ / حج) .

تعبیر به « اِنْقَان » که به معنی منظم ساختن و محکم نمودن است نیز تناسب با زمان برقراری نظام جهان دارد ، نه زمانی جزء بیستم (۴۱)

که این نظام فرومی ریزد و متلاشی و ویران می‌گردد .

جمله « اِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ » مخصوصا با توجه به این که « تَفْعَلُونَ » فعل مضارع است نشان می‌دهد که مربوط به این دنیا است چرا که می‌گوید : « او از اعمالی که شما در حال و آینده انجام می‌دهید با خبر است » و اگر مربوط به پایان این جهان بود می‌بایست گفته شود « مَا فَعَلْتُمْ : کاری که انجام دادید » (دقت کنید) .

از مجموع این قراین دقیقا چنین استفاده می‌شود که این آیه یکی دیگر از عجایب آفرینش را بیان می‌کند .

نتیجه ای که از این تفسیر می‌گیریم این است که این کوه‌ها که ما آن‌ها را ساکن می‌پنداریم با سرعت زیاد در حرکت هستند ، مسلما حرکت کوه‌ها بدون حرکت زمین‌های دیگر که به آن‌ها متصل است معنی ندارد و به این ترتیب معنی آیه چنین می‌شود که زمین با سرعت حرکت می‌کند همچون حرکت ابرها .

طبق محاسبات دانشمندان امروز سرعت سیر حرکت زمین به دور خود نزدیک به ۳۰ کیلومتر در هر دقیقه است و سرعت سیر آن در حرکت انتقالی به دور آفتاب از این هم بیشتر است .

اَمْ يَٰۤاِچْرَا قْرَآنَ « کوه ها » را مرکز بحث قرار داده شاید به این جهت است که کوه ها از نظر سنگینی و وزن و پابرجایی ضرب المثلند و برای تشریح قدرت خداوند نمونه بهتری محسوب می شوند ، جایی که کوه ها با این عظمت و سنگینی به فرمان خدا (همراه زمین) حرکت کنند قدرت او بر هر چیز به ثبوت می رسد .

به هرحال آیه فوق از معجزات علمی قرآن است ، زیرا می دانیم نخستین دانشمندانی که حرکت کره زمین را کشف کردند ، « گالیله » ایتالیایی و « کپرنیک » لهستانی بودند که در اواخر قرن ۱۶ و اوایل ۱۷ میلادی این عقیده را برملا ساختند ، هر چند ارباب کلیسا شدیداً آن ها را محکوم کرده و تحت فشار گذاشتند .

ولی قرآن مجید حدود یکهزار سال قبل از آن ها ، پرده از روی حقیقت برداشت و حرکت زمین را به صورت فوق به عنوان یک نشانه توحید مطرح ساخت .

جزء بیستم (۴۳)

۸۹ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فَرَعٍ يَوْمَئِذٍ اٰمِنُونَ

کسانی که کار نیکی انجام دهند پاداشی بهتر از آن خواهند داشت و آن ها از وحشت آن روز در امانند .

در این که منظور از « حَسَنَةٌ » چیست ؟ مفسران تعبیرات گوناگونی دارند : بعضی آن را به کلمه توحید و « لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ » و ایمان به خدا تفسیر کرده اند .

البته همان گونه که بارها گفته ایم معنی آیات وسیع و گسترده است

« حَسْبَهُ » نیز در این جا مفهوم وسیعی دارد که همه اعمال نیک را در بر می گیرد ، از جمله ایمان به خدا و پیامبر اسلام و ولایت ائمه علیهم السلام که در رأس هر کار نیک قرار دارد .

۹۰ وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

(۴۴) سوره نمل

و آن ها که اعمال بدی انجام دهند به رو در آتش افکنده می شوند آیا جزایی جز آن چه عمل می کردید خواهید داشت.

« كُبَّتْ » از ماده « كَبَّ » در اصل به معنی افکندن چیزی به صورت بر زمین است و بنابراین ذکر « وَجُوهٌ » (صورت ها) در آیه فوق از باب تأکید است .

افکندن این گروه را به صورت در آتش به عنوان بدترین نوع عذاب است . به علاوه چون هنگامی که مواجه با حق می شدند ، صورت خود را برمی گرداندند و با همان صورت از گناه استقبال می کردند اکنون باید گرفتار چنین مجازاتی شوند .

جمله « هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ » ممکن است پاسخ سؤالی باشد که در این جا مطرح می شود و آن این که اگر کسی بگوید این مجازات ، مجازات شدیدی است ، در پاسخ گفته می شود این همان اعمال شما است که دامانتان را گرفته شما جزایی جز اعمالتان ندارید ؟

پایان سوره نمل ۳۳

ص: ۳۳

سوره قصص

سوره قصص

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ طسآما

طسم

خداوند می خواهد این حقیقت را بر همه روشن سازد که این کتاب بزرگ آسمانی که سرچشمه انقلابی بزرگ در تاریخ بشر گردید و برنامه کامل زندگی سعادت بخش انسان ها را در بر دارد، از وسیله ساده ای همچون حروف « الف باء » تشکیل یافته که هر کودکی می تواند به آن تلفظ کند، این نهایت عظمت است که آن چنان محصول فوق العاده بااهمیتی را از چنین مواد ساده ای ایجاد کند که همگان آن را در اختیار دارند.

۲ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ

این ها آیات کتاب مبین است.

(۴۶) سوره قصص

تعبیر به « تِلْكَ » اسم اشاره به دور و برای بیان عظمت این آیات است.

این جا قرآن به « مبین بودن » توصیف شده و « مبین » هم به معنی لازم و هم متعدی می آید، چیزی که هم آشکار است و هم آشکارکننده و قرآن با محتوای روشنش حق را از باطل، آشکار و راه را از بیراهه نمودار می سازد.

۳ تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ

ص: ۳۴

ما از داستان موسی و فرعون به حق بر تو می خوانیم ، برای گروهی که ایمان بیاورند .

خدایی که موسی را برای نابود کردن فرعون در آغوش فرعون پرورش داد ، خدایی که بردگان مستضعف را به حکومت روی زمین رسانید و جباران گردنکش را خوار و ذلیل و نابود کرد و خدایی که کودک شیرخواری را در میان امواج خروشان محافظت فرمود

جزء بیستم (۴۷)

و هزاران هزار از فرعونیان زورمند را در میان امواج مدفون ساخت ، قادر بر نجات شما است .

آری هدف اصلی از این آیات ، مؤمنانند و این تلاوت به خاطر آن ها و برای آن ها صورت گرفته ، مؤمنانی که می توانند از آن الهام گیرند و راه خود را به سوی هدف در میان انبوه مشکلات بگشایند .

۴ اِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْاَرْضِ وَ جَعَلَ اَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَّبِحُ اَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ اِنَّهٗ كَانَ مِنَ الْمُنْفِسِيْنَ

فرعون برتری جویی در زمین کرد و اهل آن را به گروه های مختلفی تقسیم نمود، گروهی را به ضعف و ناتوانی می کشاند، پسران آن ها را سر می برید و زنان آن ها را (برای کنیزی) زنده نگه می داشت ، او مسلما از مفسدان بود .

فرعون بنده ضعیفی بود که بر اثر جهل و نادانی شخصیت خود را گم کرد و تا آن جا پیش رفت که ادعای خدایی نمود .

او برای تقویت پایه های استکبار خود به چند جنایت بزرگ دست زد ؛

نخست « کوشید در میان مردم مصر تفرقه بیندازد » (وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا).

همان سیاستی که در طول تاریخ پایه اصلی حکومت مستکبران را تشکیل می داده است ، چراکه حکومت یک اقلیت ناچیز بر یک اکثریت بزرگ جز با برنامه « تفرقه بینداز و حکومت کن » امکان پذیر نیست .

فرعون مخصوصاً مردم مصر را به دو گروه مشخص تقسیم نمود ؛ « قِبْطِيَان » که بومیان آن سرزمین بودند و تمام وسایل رفاهی و کاخ ها و ثروت ها و پست های حکومت در اختیار آنان بود .

و « سِبْطِيَان » یعنی مهاجران بنی اسرائیلی که به صورت بردگان و غلامان و کنیزان در چنگال آن ها گرفتار بودند .

فقر و محرومیت ، سراسر وجودشان را فرا گرفته بود و سخت ترین کارها بر دوش آن ها بود ، بی آن که بهره ای داشته باشند .

جزء بیستم (۴۹)

دومین جنایت او استضعاف گروهی از مردم آن سرزمین بود، او دستور داده بود که درست بنگرند فرزندان که از بنی اسرائیل متولد می شوند ، اگر پسر باشند ، آن ها را از دم تیغ بگذرانند و اگر دختر باشند ، برای خدمتکاری و کنیزی زنده نگه دارند .

راستی او با این عملش چه می خواست انجام بدهد ؟

معروف است که او در خواب دیده بود شعله آتشی از سوی بیت المقدس برخاسته و تمام خانه های مصر را فراگرفت ، خانه های

قَبِطِيَّانَ را سوزاند ، ولی خانه های بنی اسرائیل سالم ماند .

او از آگاهان و معبران خواب ، توضیح خواست ، گفتند : از این سرزمین بیت المقدس مردی خروج می کند که هلاکت مصر و حکومت فراعنه به دست او است . (۱)

و نیز نقل کرده اند که بعضی از کاهنان به او گفتند: پسری در بنی اسرائیل متولد می شود که حکومت تو را بر باد خواهد داد . (۲)

(۵۰) سوره قَصَص

و سرانجام همین امر سبب شد که فرعون تصمیم به کشتن نوزادان پسر از بنی اسرائیل بگیرد . ولی قرار گرفتن جمله « يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ » بعد از « يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ » ، مطالب دیگری را بازگو می کند، می گوید: فرعونیان برای تضعیف بنی اسرائیل این نقشه را طرح کرده بودند که نسل ذکور آن ها را که می توانست قیام کند و با فرعونیان بجنگد ، براندازد و تنها دختران و زنان را که به تنهایی قدرت بر قیام و مبارزه نداشتند ، برای خدمتکاری زنده بگذارند .

در مورد این برنامه جنایت بار فرعونیان داستان ها گفته اند ، بعضی می گویند : فرعون دستور داده بود که زنان باردار بنی اسرائیل را دقیقا زیر نظر بگیرند و تنها قابله های قبطی و فرعونی مأمور وضع حمل آن بودند، تا اگر نوزاد پسر باشد، فورا به مقامات حکومت مصر خبر دهند و جلادان بیایند و قربانی خود را بگیرند .

ص: ۳۷

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۷ ، صفحه ۲۳۹ .

۲- « مجمع البیان » ، جلد ۷ ، صفحه ۲۳۹ .

۵ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ آيَةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ

اراده ما بر این قرار گرفته است که به مستضعفین نعمت بخشیم و آن هاراپیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم.

۶ وَ نُمَكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ

حکومتشان راپابرجاسازیم و به فرعون و هامان و لشکریان آن ها آن چه را بیم داشتند ازاین گروه ، نشان دهیم .

چه قدر این دو آیه گویا و امیدبخش است ، چراکه به صورت یک قانون کلی و درشکل فعل مضارع و مستمر بیان شده است تا تصور نشود اختصاص به مستضعفان بنی اسرائیل و حکومت فرعونیان داشته ، می گوید : ما می خواهیم چنین کنیم ... ، یعنی فرعون می خواست بنی اسرائیل را تار و مار کند و قدرت و شوکتشان را درهم بشکند، اما ما می خواستیم آن ها قوی و پیروز شوند .

(۵۲) سوره قَصَص

او می خواست حکومت تا ابد در دست مستکبران باشد ، اما ما اراده کرده بودیم که حکومت را به مستضعفان بسپاریم و سرانجام چنین شد.

تعبیر به « مَنَّت » به معنی بخشیدن مواهب و نعمت ها است و این با منت زبانی که بازگو کردن نعمت به قصد تحقیر طرف است و مسلما کار مذمومی می باشد ، فرق بسیار دارد .

دو آیه فوق هرگز سخن از یک برنامه موضعی و خصوصی مربوط به بنی اسرائیل نمی گوید ، بلکه بیانگر یک قانون کلی است برای گن

همه اعصار و قرون و همه اقوام و جمعیت ها، می گوید: « ما اراده داریم که بر مستضعفان منت بگذاریم و آن ها را پیشوایان و وارثان حکومت روی زمین قرار دهیم » .

این بشارتی است در زمینه پیروزی حق بر باطل و ایمان بر کفر .

این بشارتی است برای همه انسان های آزاده و خواهان حکومت عدل و داد و برچیده شدن بساط ظلم و جور .

جزء بیستم (۵۳)

نمونه ای از تحقق این مشیات الهی ، حکومت بنی اسرائیل و زوال حکومت فرعونیان بود .

و نمونه کامل ترش حکومت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و یارانش بعد از ظهور اسلام بود ، حکومت پایرهنه ها و تهی دستان باایمان و مظلومان پاکدل که پیوسته از سوی فراعنه زمان خود مورد تحقیر و استهزاء بودند و تحت فشار و ظلم و ستم قرار داشتند .

سرانجام خدا به دست همین گروه دروازه قصرهای کسراها و قیصرها را گشود و آن ها را از تخت قدرت به زیر آورد و بینی مستکبران را به خاک مالید .

و نمونه « گسترده تر » آن ظهور حکومت حق و عدالت در تمام کره زمین به وسیله مهدی " ارواحنا له الفداء " است .

این آیات از جمله آیاتی است که به روشنی بشارت ظهور چنین حکومتی را می دهد، لذا در روایات اسلامی می خوانیم که ؛
ائمہ اهل بیت علیهم السلام در تفسیر این آیه اشاره به این ظهور بزرگ کرده اند .

ص: ۳۹

« مستضعفان » و « مستکبران » چه کسانی هستند ؟

می دانیم واژه « مُسْتَضْعَف » از ماده « ضَعْف » است ، اما چون به باب استفعال برده شده، به معنی کسی است که او را به ضعف کشانده اند و در بند و زنجیر کرده اند .

به تعبیر دیگر « مُسْتَضْعَف » کسی نیست که ضعیف و ناتوان و فاقد قدرت و نیرو باشد ، مُسْتَضْعَف کسی است که نیروهای بالفعل و بالقوه دارد ، اما از ناحیه ظالمان و جباران سخت در فشار قرار گرفته ، ولی با این حال در برابر بند و زنجیر که بر دست و پای او نهاده اند ، ساکت و تسلیم نیست ، پیوسته تلاش می کند تا زنجیرها را بشکند و آزاد شود ، دست جباران و ستمگران را کوتاه سازد و آیین حق و عدالت را برپا کند.

خداوند به چنین گروهی وعده یاری و حکومت در زمین داده است ، نه افراد بی دست و پا و جبان و ترسو که حتی حاضر نیستند فریادی بکشند ، تا چه رسد به این که پا در میدان مبارزه بگذارند و قربانی دهند .

جزء بیستم (۵۵)

بنی اسرائیل نیز آن روز توانستند وارث حکومت فرعونیان شوند که گرد رهبر خود موسی را گرفتند ، نیروهای خود را بسیج کردند و همه صف واحدی را تشکیل دادند، بقایای ایمانی که از جدشان ابراهیم به ارث برده بودند ، با دعوت موسی تکمیل و خرافات را از فکر خود زدودند و آماده قیام شدند .

البته « مستضعف » انواع و اقسامی دارد ؛ مستضعف "فکری" ، "فرهنگی" ، "اقتصادی" ، "اخلاقی" و "سیاسی" و آن چه قرآن

بیشتر روی آن تکیه کرده است ، مستضعفین "سیاسی" و "اخلاقی" می باشد .

بدون شک جباران مستکبر برای تحکیم پایه های سیاست جابرانه خود قبل از هرچیز سعی می کنند قربانیان خود را به استضعاف فکری و فرهنگی بکشانند ، سپس به استضعاف اقتصادی ، تا قدرت و توانی برای آن ها باقی نماند، تا فکر قیام و گرفتن زمام حکومت را در دست و مغز خود نپرورانند .

(۵۶) سوره قَصَص

روش عمومی مستکبران تاریخ

نه تنها فرعون بود که برای اسارت بنی اسرائیل مردان آن ها را می کشت و زنانشان را برای خدمتکاری زنده نگه می داشت که در طول تاریخ همه جباران چنین بودند و با هر وسیله نیروهای فعال را از کار می انداختند .

آن جا که نمی توانستند مردان را بکشند ، مردانگی را می کشتند و با پخش وسایل فساد ، مواد مخدر ، توسعه فحشاء و بی بند و باری جنسی ، گسترش شراب و قمار و انواع سرگرمی های ناسالم ، روح شهامت و سلحشوری و ایمان را در آن ها خفه می کردند ، تا بتوانند با خیالی آسوده به حکومت خودکامه خویش ادامه دهند .

اما پیامبران الهی مخصوصا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سعی داشتند نیروهای خفته جوانان را بیدار و آزادسازند و حتی به زنان، درس مردانگی بیاموزند و آن ها را در صف مردان ، در برابر مستکبران قرار دهند .

شواهد این دو برنامه در تاریخ گذشته و امروز در همه کشورهای اسلامی به خوبی نمایان است ، لذا نیازی به ذکر آن نمی بینیم .

ص:۴۱

۷ وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ

ما به مادر موسی الهام کردیم که او را شیرده و هنگامی که بر او ترسیدی، وی را در دریا (ی نیل) بیفکن و نترس و غمگین مباش که ما او را به تو بازمی گردانیم و او را از رسولانش قرار می دهیم .

این آیه کوتاه مشتمل بر دو امر و دو نهی و دو بشارت است که مجموعاً خلاصه ای است از یک داستان بزرگ و پرماجرا که فشرده اش چنین است ؛

دستگاه فرعون برنامه وسیعی برای کشتن « نوزادان پسر » از بنی اسرائیل ترتیب داده بود و حتی قابله های فرعونی مراقب زنان باردار بنی اسرائیل بودند .

(۵۸) سوره قَصَص

در این میان یکی از این قابله ها با مادر موسی ، دوستی داشت (حمل موسی مخفیانه صورت گرفت و چندان آثاری از حمل درمادر نمایان نبود) هنگامی که احساس کرد تولد نوزاد نزدیک شده، به سراغ دوستش (همان قابله) فرستاد و گفت : ماجرای من چنین است، فرزندی در رَحِمِ دارم و امروز به محبت و دوستی تو نیازمندم .

هنگامی که موسی تولد یافت ، از چشمان او نور مرموزی درخشید ، چنان که بدن قابله به لرزه درآمد و برقی از محبت در اعماق قلب او فرو نشست و تمام زوایای دلش را روشن ساخت .

زن قابله رو به مادر موسی کرد و گفت : من در نظر داشتم ماجرای تولد این نوزاد را به دستگاه حکومت خبر دهم تا جلادان بیایند و این پسر را به قتل رسانند (و من جایزه خود را بگیرم) ولی چه کنم که عشق شدیدی از این نوزاد در درون قلبم احساس می کنم ، حتی راضی نیستم مویی از سر او کم شود ، با دقت از او حفاظت کن ، من فکر می کنم دشمن نهایی ما سرانجام او باشد .

جزء بیستم (۵۹)

قابله از خانه مادر موسی بیرون آمد ، بعضی از جاسوسان حکومت او را دیدند و تصمیم گرفتند وارد خانه شوند ، خواهر موسی ماجرا را به مادر خبر داد و مادر دستپاچه شد ، آن چنان که نمی دانست چه کند ؟

در میان این وحشت شدید که هوش از سرش برده بود ، نوزاد را در پارچه ای پیچید و در تنور انداخت ، مأمورین وارد شدند در آن جا چیزی جز تنور آتش ندیدند ، تحقیقات را از مادر موسی شروع کردند ، گفتند : این زن قابله در این جا چه می کرد ؟ گفت : او دوست من است ، برای دیدار من آمده بود ، مأمورین مأیوس شدند و بیرون رفتند .

مادر موسی به هوش آمد و به خواهر موسی گفت : نوزاد کجا است ؟ او اظهار بی اطلاعی کرد ، ناگهان صدای گریه ای از درون تنور برخاست ، مادر به سوی تنور دوید ، دید خداوند آتش را برای او سرد و سلام کرده است (همان خدایی که آتش نمرودی را برای ابراهیم سرد و سالم ساخت) دست کرد و نوزادش را سالم بیرون آورد .

اما باز مادر در امان نبود ، چراکه مأموران چپ و راست در حرکت و جستجو بودند و شنیدن صدای یک نوزاد کافی بود که

خطر بزرگی واقع شود .

در این جا یک الهام الهی قلب مادر را روشن ساخت ، الهامی که ظاهراً او را به کار خطرناکی دعوت می کرد، ولی با این حال از آن احساس آرامش نمود .

(۶۰) سوره قَصَص

این یک مأموریت الهی است که به هر حال باید انجام شود و تصمیم گرفت به این الهام، لباس عمل بپوشاند و نوزاد خویش را به نیل بسپارد.

به سراغ یک نجار مصری آمد (نجاری که او نیز از قبطیان و فرعونیان بود) از او درخواست کرد صندوق کوچکی برای او بسازد .

نجار گفت : با این اوصاف که می گویی، صندوق را برای چه می خواهی ؟ مادری که زبانش عادت به دروغ نداشت ، نتوانست در این جا سخنی جز این بگوید که ؛ من از بنی اسرائیلم ، نوزاد پسری دارم و می خواهم نوزادم را در آن مخفی کنم .

نجار قبطی تصمیم گرفت این خبر را به جلاشان برساند ، به سراغ آن ها آمد، اما چنان وحشتی بر قلب او مستولی شد که زبانش باز ایستاد ، تنها با دست اشاره می کرد و می خواست با علایم ، مطلب را بازگو کند ، مأمورین که گویا از حرکات او یک نحو سخریه و استهزاء برداشت کردند، او را زدند و بیرون کردند .

جزء بیستم (۶۱)

هنگامی که بیرون آمد ، حال عادی خود را بازیافت ، این ماجرا تکرار شد و در نتیجه فهمید در این جا یک سرّ الهی نهفته است ، صندوق را ساخت و به مادر موسی تحویل داد .

شاید صبحگاهانی بود که هنوز چشم مردم مصر در خواب بود .

ص: ۴۴

هوا کمی روشن شده بود . مادر ، نوزاد خود را همراه صندوق به کنار نیل آورد ، پستان در دهان نوزاد گذاشت و آخرین شیر را به او داد ، سپس او را در صندوق مخصوص که همچون یک کشتی کوچک قادر بود بر روی آب حرکت کند ، گذاشت و آن را روی موج نهاد .

امواج خروشان نیل ، صندوق را به زودی از ساحل دور کرده ، مادر در کنار ایستاده بود و این منظره را تماشا می نمود ، در یک لحظه احساس کرد قلبش از او جدا شده و روی امواج حرکت می کند ، اگر لطف الهی قلب او را آرام نکرده بود ، فریادمی کشیدوهمه چیز فاش می شد .

(۶۲) سوره قَصَص

این ها همه از یک سو .

اما ببینیم در کاخ فرعون چه خبر بود ؟ در اخبار آمده ؛ فرعون دختری داشت که تنها فرزندش بود و از بیماری شدیدی رنج می برد ، فرعون دست به دامن اطباء زد ، نتیجه ای نگرفت ، به کاهنان متوسل شد ، آن ها گفتند : ای فرعون ! ما پیش بینی می کنیم که از درون این دریا انسانی به این کاخ گام می نهد که اگر از آب دهانش به بدن این بیمار بمالند ، بهبودی می یابد .

فرعون و همسرش آسیه در انتظار چنین ماجرای بودند که ناگهان روزی صندوقچه ای که بر امواج در حرکت بود ، نظر آن ها را جلب کرد . دستور داد مأمورین فوراً به سراغ صندوق بروند و آن را از آب بگیرند تا ببینند در آن چیست .

صندوق مرموز در برابر فرعون قرار گرفت ، دیگران نتوانستند در آن را بکشایند ، آری می بایست در صندوق نجات موسی ، به دست

ص: ۴۵

فرعون گشوده شود و گشوده شد . هنگامی که چشم همسرفرعون به چشم کودک افتاد ، برقی از آن جهید و اعماق قلبش را روشن ساخت و همگی مخصوصا همسر فرعون مهر او را به دل گرفتند و هنگامی که آب دهان این نوزاد مایه شفای بیمار شد ، این محبت فزونی گرفت .

جزء بیستم (۶۳)

اکنون خلاصه این ماجرا را از زبان قرآن می شنویم .

پرورش موسی در آغوش فرعون

۸ فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ

(هنگامی که مادر از سوی کودک خود سخت در وحشت فرو رفت، او را به فرمان خدا به دریا افکند) خاندان فرعون او را از آب گرفتند تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد، مسلما فرعون و هامان و لشکریان آن دو خطاکار بودند .

«الْتَقَطَ» از ماده «الْتِقَاطُ» در اصل به معنی بی تلاش و کوشش به چیزی رسیدن می باشد و این که به اشیاء گم شده ای که انسان پیدا می کند ، «لُقَطَه» می گویند ، نیز به همین جهت است .

(۶۴) سوره قَصَص

بدیهی است فرعونیان قنداقه این نوزاد را از امواج به این منظور نگرفتند که دشمن سرسختشان را در آغوش خود پرورش دهند ، بلکه آن ها به گفته همسر فرعون می خواستند نورچشمی برای خود برگزینند .

اما سرانجام و عاقبت کار چنین شد و به اصطلاح علمای ادب ، «لام» در این جا «لام عاقبت» است نه «لام علت» و لطافت این تعبیر

ص:۴۶

در همین است که خدا می خواهد قدرت خود را نشان دهد که چگونه این گروه را که تمام نیروهای خود را برای کشتن پسران بنی اسرائیل بسیج کرده بودند ، وادار می کند که همان کسی را که این همه مقدمات برای نابودی او است ، چون جان شیرین دربرگیرند و پرورش دهند .

ضمناً تعبیر به « اَلْ فِرْعَوْنَ » نشان می دهد که نه یک نفر ، بلکه گروهی از فرعونیان برای گرفتن صندوق از آب ، شرکت کردند

جزء بیستم (۶۵)

و این شاهد بر آن است که چنین انتظاری را داشتند .

و در پایان آیه اضافه می کند : « اِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ » .

چه خطایی از این روشن تر که آن ها هزاران طفل را سر بریدند تا کلیم الله را نابود کنند ، ولی خداوند او را به دست خودشان سپرد و گفت : بگیری و این دشمنان را پرورش دهید و بزرگ کنید .

۹ وَ قَالَتْ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنِي لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ اَنْ يَنْفَعَنَا اَوْ نَتَّخِذَهُ وِلْدًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ

همسرفرعون (هنگامی که دید آن ها قصد کشتن کودک را دارند) گفت: او را نکشید، نور چشم من و شما است ، شاید برای ما مفید باشد یا او را پسر خود برگزینیم و آن ها نمی فهمیدند (که دشمن اصلی خود را در آغوش خویش می پروراند) .

به نظر می رسد که فرعون از چهره نوزاد و نشانه های دیگر از جمله گذاردن او در صندوق و رها کردنش در امواج نیل ، دریافته بود که این نوزاد از بنی اسرائیل است ، ناگهان کابوس قیام یک مرد بنی اسرائیلی

ص: ۴۷

و زوال ملک او به دست آن مرد بر روح او سایه افکند و خواهان اجرای قانون جنایت بارش درباره نوزادان بنی اسرائیل در این مورد شد .

(۶۶) سوره قَصَص

اطرافیان متملق و چاپلوس نیز فرعون را در این طرز فکر تشویق کردند و گفتند : دلیل ندارد که قانون درباره این کودک اجرا نشود .

اما « آسیه » همسر فرعون که نوزاد پسری نداشت و قلب پاکش که از قماش درباریان فرعون نبود ، کانون مهر این نوزاد شده بود ، در مقابل همه آن ها ایستاد و از آن جا که در این گونه کشمکش های خانوادگی ، غالباً پیروزی با زنان است ، او در کار خود پیروز شد .

و اگر داستان شفای دختر فرعون نیز به آن افزوده شود ، دلیل پیروزی آسیه در این درگیری روشن تر خواهد شد .

ولی قرآن با یک جمله کوتاه و پرمعنی در پایان آیه می گوید : « وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ » .

آن ها نمی دانستند که فرمان نافذ الهی و مشیت شکست ناپذیر خداوند بر این قرار گرفته است که این نوزاد را در مهم ترین کانون خطر پرورش دهد و هیچ کس را یارای مخالفت با این اراده و مشیت نیست .

جزء بیستم (۶۷)

برنامه عجیب الهی

قدرت نمایی این نیست که اگر خدا بخواهد قوم نیرومند و جباری را نابود کند ، لشکریان آسمان و زمین را برای نابودی آن ها بسیج نماید .

قدرت نمایی این است که خود آن جباران مستکبر را مأمور نابودی خودشان سازد و آن چنان در قلب و افکار آن ها اثربگذارد که مشتاقانه هیزمی را جمع کنند که باید با

ص: ۴۸

آتش بسوزند، زندانی را بسازند که باید در آن بمیرند، چوبه داری را برپا کنند که باید بر آن اعدام شوند.

و در مورد فرعونیان زورمند گردنکش نیز چنان شد و پرورش و نجات موسی در تمام مراحل به دست خود آن ها صورت گرفت؛

قابله موسی از قبطیان بود.

سازنده صندوق نجات موسی، یک نجار قبطی بود.

(۶۸) سوره قَصَص

گیرندگان صندوق نجات از امواج نیل، «آل فرعون» بودند.

بازکننده در صندوق، شخص فرعون یا همسرش آسیه بود.

و سرانجام کانون امن و آرامش و پرورش موسای قهرمان و فرعون شکن،

همان کاخ فرعون بود.

و این است قدرت نمایی پروردگار.

۱۰ وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدَىٰ بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَّنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

قلب مادر موسی بی تاب و درهم ریخته گشت و اگر قلب او را به وسیله ایمان و امید محکم نکرده بودیم، نزدیک بود مطلب را افشا کند.

واژه «فارغ» به معنی بی تاب و صاحب اضطراب و درهم ریختگی و بیچارگی است.

«رَبُّنَا» از ماده «رَبَط» در اصل به معنی بستن حیوان یا مانند آن

جزء بیستم (۶۹)

به جایی است تا مطمئناً در جای خود محفوظ بماند و لذا محل این گونه

حیوانات را «رباط» می گویند و سپس به معنی وسیع تری که همان حفظ و تقویت و استحکام بخشیدن است، آمده و منظور از «رَبَطَ قَلْبَ» در این جا، تقویت دل این مادر است تا ایمان به وحی الهی آورد و این حادثه بزرگ را تحمل کند.

مادر موسی فرزندش را به ترتیبی که قبلاً گفتیم، به امواج نیل سپرد، اما بعد از این ماجرا طوفانی شدید در قلب او وزیدن گرفت، جای خالی نوزاد که تمام قلبش را پر کرده بود، کاملاً محسوس بود.

نزدیک بود فریاد کشد و اسرار درون دل خود را برون افکند.

نزدیک بود نعره زند و از جدایی فرزند ناله سر دهد.

این کاملاً طبیعی است مادری که نوزاد خود را با این صورت از خود جدا کند، همه چیز را جز نوزادش فراموش نماید و آن چنان هوش از سرش برود که بدون در نظر گرفتن خطراتی که خود و فرزندش را تهدید می کند، فریاد کشد و اسرار درون دل را فاش سازد.

(۷۰) سوره قَصَص

اما خداوندی که این مأموریت سنگین را به این مادر مهربان داده، قلب او را آن چنان استحکام می بخشد که به وعده الهی ایمان داشته باشد و بداند کودکش در دست خدا است، سرانجام به او بازمی گردد و پیامبر می شود.

۱۱ وَ قَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّیْهِ فَبَصَّرَتْ بِهِ عَنِ جُنُبٍ وَ هُمْ لَا یَشْعُرُونَ

مادر به خواهر او گفت: وضع حال او را پی گیری کن، او نیز از دور ماجرا را مشاهده کرد، درحالی که آن هابی خبر بودند.

ص: ۵۰

« قُصِيهِ » از ماده « قَصَّ » به معنی جستجو از آثار چیزی است و این که به داستان ، « قِصَّه » می گویند ، به خاطر این است که از اخبار و حوادث گوناگون در آن پی گیری می شود .

بعد از بازگشت مادر موسی به خانه خویش ، خواهر از فاصله دور در کنار نیل ، ماجرا را زیر نظر داشت و با چشم خود دید که چگونه فرعونیان او را از آب گرفتند و از خطر بزرگی که نوزاد را تهدید می کرد ، رهایی یافت .

جزء بیستم (۷۱)

۱۲ وَ حَرَمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ

ما همه زنان شیرده را از قبل بر او تحریم کردیم (تا تنها به آغوش مادر برگردد) ، خواهرش (که بی تابی مأموران برای پیدا کردن دایه را مشاهده کرد) گفت : آیا شما را به خانواده ای راهنمایی کنم که می توانند این نوزاد را کفالت کنند و خیرخواه او هستند ؟

« مَرَاضِعَ » جمع « مُرْضِعَ » به معنی زن شیرده است .

طبیعی است نوزاد شیرخوار چند ساعت که می گذرد ، گرسنه می شود ، گریه و بی تابی می کند ، باید دایه ای برای او جستجو کرد ، خصوصاً این که ملکه مصر سخت به آن دل بسته و او را چون جان شیرینش دوست می دارد .

مأموران حرکت کرده و دربه در دنبال دایه می گردند ، اما عجیب این که پستان هیچ دایه ای را نمی گیرد .

ص: ۵۱

شاید از دیدن قیافه آن‌ها وحشت می‌کند و یا طعم شیرشان که با ذائقه او آشنا نیست، تلخ و نامطلوب جلوه می‌کند، گویی می‌خواهد خود را از دامان دایه‌ها پرتاب کند، این همان تحریم تکوینی الهی بود که همه دایه‌ها را بر او حرام کرده بود.

کودک لحظه به لحظه گرسنه تر و بی‌تاب تر می‌شود، پی‌درپی گریه می‌کند و سر و صدای او در درون قصر فرعون می‌پیچد و قلب ملکه را به لرزه درمی‌آورد.

مأمورین بر تلاش خود می‌افزایند، ناگهان درفاصله‌ها چندان دوری به دختری برمی‌خورند که می‌گوید: من زنی از بنی اسرائیل را می‌شناسم که پستانی پرشیر و قلبی پرمحبت دارد، او نوزادش را از دست داده و حاضر است شیر دادن نوزاد کاخ را برعهده گیرد.

مأمورین خوشحال شدند و مادر موسی را به قصر فرعون بردند، نوزاد هنگامی که بوی مادر را شنید، سخت پستانش را در دهان فشرد و از شیره جان مادر، جان تازه‌ای پیدا کرد، برق خوشحالی از چشم‌ها جهید، مخصوصاً مأموران خسته و کوفته که به مقصد خود رسیده بودند، از همه خوشحال تر بودند، همسر فرعون نیز نمی‌توانست خوشحالی خود را از این امر کتمان کند

جزء بیستم (۷۳)

در بعضی از روایات آمده است که وقتی موسی پستان این مادر را قبول کرد، هامان وزیر فرعون گفت: من فکر می‌کنم تو مادر واقعی او هستی، چرا در میان این همه زن، تنها پستان تو را پذیرفت؟ گفت: ای پادشاه، به خاطر این است که من زنی خوشبو

هستم و شیرم بسیار شیرین است ، تاکنون هیچ کودکی به من سپرده نشده ، مگر این که پستان مرا پذیرفته است ، حاضران این سخن او را تصدیق کردند و هرکدام هدیه و تحفه گران قیمتی به او دادند . (۱)

در حدیثی از امام باقر می خوانیم که فرمود : « سه روز بیشتر طول نکشید که خداوند نوزاد را به مادرش بازگرداند » .

۱ « تفسیر فخر رازی » ، جلد ۲۴ ، صفحه ۲۳۱ .

(۷۴) سوره قَصَص

بازگشت موسی به آغوش مادر

۱۳ فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ۚ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ ۚ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

ما او را به مادرش بازگردانیدیم تا چشمش روشن شود و غمگین نباشد و بداند وعده الهی حق است ، ولی اکثر آن ها نمی دانند .

در این جا سؤالی مطرح است و آن این که ؛ آیا فرعونیان موسی را به مادر سپردند که او را شیر دهد و در خلال این کار ، همه روز یا گاه به گاه کودک را به دربار فرعون بیاورد تا ملکه مصر دیداری از او تازه کند و یا کودک را در دربار نگه داشتند و مادر موسی در فواصل معین می آمد و به او شیر می داد ؟

دلیل روشنی بر هیچ یک از این دو احتمال وجود ندارد اما احتمال اول ، منطقی تر به نظر می آید .

جزء بیستم (۷۵)

و نیز بعد از پایان دوران شیرخوارگی ، آیا موسی به کاخ فرعون

ص: ۵۳

منتقل شد یا رابطه خود را با مادر و خانواده نگاه می داشت و میان این دو در رفت و آمد بود؟

بعضی گفته اند: بعد از دوران شیرخوارگی، او را به فرعون و همسرش آسیه سپرد و موسی در دامن آن دو و با دست آن دو پرورش یافت و در این جا داستان های دیگری از کارهای کودکانه اما پرمعنی موسی نسبت به فرعون نقل کرده اند که ذکر همه آن ها به درازا می کشد، اما این جمله که فرعون بعد از مبعوث شدن موسی به نبوت به او گفت: «أَلَمْ نُزَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَ لَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِتِّينَ: آیا تو را در کودکی در دامن پرمهر خود پرورش ندادیم و سال هایی از عمرت را در میان ما نبودی؟» (۱۸ / شعراء) نشان می دهد که موسی مدتی در کاخ فرعون زندگی کرده و سال هایی در آن جا درنگ نموده است.

از «تفسیر علی بن ابراهیم» چنین استفاده می شود که موسی با نهایت احترام تا دوران بلوغ در کاخ فرعون ماند، ولی سخنان توحیدی

(۷۶) سوره قصص

او، فرعون را سخت ناراحت می کرد، تا آن جا که تصمیم قتل او را گرفت، موسی کاخ را رها کرد و وارد شهر شد که با نزاع دو نفر که یکی از قبطیان و دیگری از سبطیان بود، روبرو گشت. (۱)

۱۴ وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوَى اتَّيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

هنگامی که نیرومند و کامل شد، حکمت و دانش به او دادیم

ص: ۵۴

و این گونه نیکوکاران را جزا می دهیم .

« أَشَدُّ » از ماده « شِدَّتْ » به معنی نیرومند شدن و « اِسْتَوَى » از ماده « اِسْتَوَاء » به معنی کمال خلقت و اعتدال آن است .

در این که میان این دو چه تفاوتی است ، مفسران گفتگوهای مختلفی دارند ؛ بعضی گفته اند « بُلُوغُ أَشَدُّ » آن است که انسان از نظر قوای جسمانی به سرحد کمال برسد که غالباً در سن ۱۸ سالگی است و

۱ « نور الثقلین » ، جلد ۴ ، صفحه ۱۱۷ .

جزء بیستم (۷۷)

« اِسْتَوَاء » همان اعتدال و استقرار در امر حیات و زندگی است که غالباً بعد از کمال نیروی جسمانی حاصل می شود .

بعضی دیگر « بُلُوغُ أَشَدُّ » را به معنی کمال جسمی و « استواء » را به معنی کمال عقلی و فکری دانسته اند .

در حدیثی از امام صادق که در کتاب « معانی الاخبار » نقل شده ، می خوانیم : « أَشَدُّ ۱۸ سالگی است و " استواء " زمانی است که محاسن بیرون آید » .

در میان این تعبیرات تفاوت زیادی نیست و از مجموعه آن با توجه به معنی لغوی این دو واژه ، تکامل نیروهای جسمی و فکری و روحی استفاده می شود .

فرق میان « حُكْم » و « عِلْم » ممکن است این باشد که « حُكْم » اشاره به عقل و فهم و قدرت بر داوری صحیح است و « عِلْم » به معنی آگاهی و دانشی است که جهل با آن همراه نباشد .

تعبیر « كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ » به خوبی نشان می دهد که موسی به خاطر تقوای الهی و اعمال نیک و پاکش ، این

ص: ۵۵

شایستگی را پیدا کرده بود که خداوند پاداش علم و حکمت به او بدهد و روشن است که منظور از این علم و حکمت، وحی و نبوت نیست، زیرا موسی آن روز با زمان وحی و نبوت فاصله زیادی داشت .

(۷۸) سوره قَصَص

بلکه منظور همان آگاهی و روشن بینی و قدرت بر قضاوت صحیح و مانند آن است که خدا به عنوان پاکدامنی و درستی و نیکوکاری به موسی داد و از این تعبیر اجمالاً برمی آید که موسی در همان کاخ فرعون که بود، رنگ آن محیط را هرگز به خود نگرفت و تا آن جا که در توان داشت، به کمک حق و عدالت می شتافت، هر چند جزئیات آن امروز بر ما روشن نیست .

۱۵ وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يُقَاتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ وَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالِ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ

جزء بیستم (۷۹)

إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ

او در موقعی که اهل شهر در غفلت بودند، وارد شهر شد، ناگهان دومی را دید که به جنگ و نزاع مشغولند، یکی از پیروان او بود و دیگری از دشمنانش، آن یک که از پیروان او بود، از وی در برابر دشمنش تقاضای کمک کرد، موسی مُشت محکمی بر سینه او زد و کار او را ساخت (و بر زمین افتاد و مرد) موسی گفت: این از عمل شیطان بود که او دشمن و گمراه کننده آشکاری است .

ص: ۵۶

« وَكَزَّ » از ماده « وَكَزَّ » به معنی مشت کوبیدن است .

این شهر ، کدام شهر بوده ، روشن نیست ، اما به احتمال قوی پایتخت مصر بوده و به گفته بعضی از مفسران ، موسی بر اثر مخالفت هایی که با فرعون و دستگاه او داشت و روز به روز اوج می گرفت ، محکوم به تبعید از پایتخت مصر شد ، ولی با استفاده از فرصت خاصی که مردم در حال غفلت بودند ، وارد پایتخت گردید .

(۸۰) سوره قَصَص

این احتمال نیز وجود دارد که منظور وارد شدن در شهر از قصر فرعون بوده باشد ، زیرا معمولاً قصرهای فراغنه را در کنار شهر که بهتر بتوانند راه های ورود و خروجش را کنترل کنند ، می ساختند .

شب ها را به غفلت نگذرانید

منظور از جمله « عَلٰی حِيْنٍ غَفْلَةٍ مِّنْ اَهْلِهَا » موقعی بوده که مردم شهر کسب و کار خود را تعطیل کرده و کسی دقیقاً مراقب اوضاع شهر نبود ، اما این که چه موقعی بوده ، بعضی گفته اند : در آغاز شب بوده است که مردم کسب و کار را تعطیل می کنند ، گروهی راهی خانه خود می شوند و گروهی نیز به تفریح و سرگرمی و شب نشینی مشغولند ، این همان ساعتی است که در بعضی از روایات اسلامی از آن به عنوان « ساعت غفلت » تعبیر شده است .

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود : « تَنْفَلُوا فِي سَاعَةِ الْغَفْلَةِ وَ لَوْ بِرُكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ : در ساعت غفلت ، نماز نافله به جا آورید ولو دو رکعت مختصر باشد » .

جزء بیستم (۸۱)

و در ذیل این حدیث آمده : « وَ سَاعَةُ الْغَفْلَةِ

ص: ۵۷

و به راستی این ساعت ، ساعت غفلت است و بسیاری از جنایات ها و تبهکاری ها و انحرافات اخلاقی در همین ساعات آغاز شب انجام می شود .

نه مردم مشغول کسب و کارند و نه در خواب و استراحت ، بلکه یک حالت غفلت عمومی معمولاً بر شهرها مسلط می شود و رواج کار مراکز فساد نیز در همین ساعت است .

به هر حال موسی وارد شهر شد و در آن جا با صحنه ای روبرو گردید ؛ « دو نفر مرد را دید که سخت باهم گلاویز شده اند و مشغول زد و خورد هستند که یکی از آن ها از شیعیان و پیروان موسی بود و دیگری از دشمنانش » .

(۸۲) سوره قَصَص

تعبیر به « شِيعِيَّة » نشان می دهد که موسی از همان زمان ارتباط هایی با بنی اسرائیل برقرار کرده بود و گروهی پیرو داشت و احتمالاً آن ها را برای مبارزه با دستگاه جبار فرعون به عنوان یک هسته مرکزی برگزیده بود .

هنگامی که مرد بنی اسرائیلی چشمش به موسی افتاد ، « از موسی (که جوانی نیرومند و قوی پنجه بود) در برابر دشمنش تقاضای کمک کرد » .

ص: ۵۸

از درگیر شدن با دیگران پرهیز کنید

موسی به یاری او شتافت تا او را از چنگال این دشمن ظالم ستمگر که بعضی گفته اند؛ یکی از طباحان فرعون بود و می خواست مرد بنی اسرائیلی را برای حمل هیزم به بیگاری کشد، نجات دهد « در این جا موسی مستی محکم بر سینه مرد فرعون زده، اما همین یک مشت، کار او را ساخت و بر زمین افتاد و مرد » (فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ).

جزء بیستم (۸۳)

بدون شک موسی قصد کشتن مرد فرعون را نداشت و از آیات بعد نیز به خوبی این معنی روشن می شود، نه به خاطر این که آن ها مستحق قتل نبودند، بلکه به خاطر پیامدهایی که این عمل ممکن بود برای موسی و بنی اسرائیل داشته باشد.

لذا بلافاصله موسی « گفت: این از عمل شیطان بود ».

به تعبیر دیگر او می خواست دست مرد فرعون را از گریبان بنی اسرائیلی جدا کند، هرچند گروه فرعونیان مستحق بیش از این بودند، اما در آن شرایط اقدام به چنین کاری مصلحت نبود و چنان که خواهیم دید، همین امر سبب شد که دیگر نتواند در مصر بماند و راه مدین را در پیش گرفت.

۱۶ قَالَ رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

عرض کرد: پروردگارا! من به خویشتم ستم کردم، مرا ببخش، خداوند او را بخشید که او غفور و رحیم است.

(۸۴) سوره قَصَص

موسی در این جا همان طور که در آیه قبل به آن اشاره

ص: ۵۹

شد ، از موقعیت مردمان آن شهر غفلت داشت ، و گرنه خود را در معرض این زد و خوردهای مردمی قرار نمی داد تا چنین واقع شود .

موسی در طریق حمایت از مظلومان

۱۷ قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهيرا لِّلْمُجْرِمِينَ

عرض کرد : پروردگارا ! به شکرانه نعمتی که به من دادی، من هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود .

من همیشه به یاری مظلومان و رنجدیدگان خواهم شتافت ، منظورش از این جمله این بود که من هرگز با فرعونیان مجرم و گنهکار همکاری نمی کنم و یار و پشتیبان ستمدیدگان بنی اسرائیلی خواهم بود و این که بعضی احتمال داده اند منظور از « مُجْرِم » آن مرد بنی اسرائیلی بوده باشد ، بسیار بعید به نظر می رسد .

آیا مشاجره موسی ، منافی مقام عصمت نیست ؟

مفسران بحث های دامنه داری در مورد مشاجره مرد قبطی و بنی اسرائیلی و کشته شدن قبطی به دست موسی کرده اند .

جزء بیستم (۸۵)

البته اصل این عمل ، مسأله مهمی نبوده ، چراکه جنایتکاران فرعونی ، مفسدان بی رحمی بودند که هزاران نوزاد بنی اسرائیلی را سر بریدند و از هیچ گونه جنایت بر بنی اسرائیل ابا نداشتند و به این ترتیب افرادی نبودند که خونشان خصوصا برای بنی اسرائیل محترم باشد .

آن چه برای علمای تفسیر ایجاد مشکل کرده ، تعبیراتی است که خود موسی در این ماجرا مطرح می کند ، به غیر معنایی که ما آوردیم ؛

ص: ۶۰

یک جا می گوید: « هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ » .

جای دیگر می گوید: « رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي : خدایا ! من بر خود ستم کردم ، مرا ببخش » .

این تعبیرات چگونه با عصمت انبیاء که حتی قبل از نبوت و رسالت باید دارای مقام عصمت باشند ، سازگار است ؟

اما با توضیحی که در تفسیر آیات فوق دادیم ، روشن می شود که

(۸۶) سوره قَصَص

آن چه از موسی سر زد ، وارد شدن به جایی بود که صلاح نبود وارد شود ، او با این عملش خود را به زحمت انداخت ، چرا که قتل یک قبطی به وسیله موسی ، چیزی نبود که فرعونیان به آسانی از آن بگذرند و به همین جهت بعد از آن که خداوند عمل او را مستور داشت و کسی جز آن مرد اسرائیلی از قتل قبطی خبر نداشت ، به شکرانه توفیق قتل آن دشمن خدا ، قوت بدنی خود را نعمت خدا قلمداد کرد .

در « عیون الاخبار » از امام علی بن موسی الرضا در تفسیر این آیات ، آمده است : « منظور از جمله " هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ " نزاع و جدال آن دو مرد با یکدیگر بوده که عمل شیطانی محسوب می شده ، نه عمل موسی و منظور از جمله " رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي " این است که من خود را در آن جا که نباید بگذارم ، گذاردم ، من نباید وارد این شهر می شدم و منظور از جمله " فَاغْفِرْ لِي " این است که مرا از دشمنانت مستور دار تا بر من دست پیدا نکنند (یکی از

ص: ۶۱

معانی غفران ، پوشانیدن است) . (۱).

جزء بیستم (۸۷)

۱۸ فَاصْبِحْ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِحُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ

موسی در شهر ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای (و در جستجوی اخبار) ناگهان دید همان کسی که دیروز او یاری طلبیده بود، فریاد می زند و از او کمک می خواهد، موسی به او گفت : تو آشکارا انسان گمراهی هستی .

« يَتَرَقَّبُ » از ماده « تَرَقَّبَ » به معنی انتظار کشیدن است و موسی در این جا در انتظار پیامدهای این حادثه بود و نیز در انتظار اخبار آن .

« يَسْتَصْرِحُ » از ماده « اسْتَصْرَحَ » به معنی یاری طلبیدن است ، ولی در اصل به معنی فریاد کشیدن و یا از دیگری تقاضای فریاد زدن می باشد و این امر معمولاً ملازم با یاری طلبیدن است .

مسأله کشته شدن یکی از فرعونیان به سرعت در مصر منعکس شد

۱ « نور الثقلین » ، جلد ۴ ، صفحه ۱۱۹ .

(۸۸) سوره قصص

و شاید کم و بیش از قرائن معلوم بود که قاتل او یک بنی اسرائیلی است و شاید نام موسی هم در این میان بر سر زبان ها بود .

البته این قتل ، یک قتل ساده نبود ، جرقه ای برای یک انقلاب و یا مقدمه آن محسوب می شد و دستگاه حکومت نمی توانست به سادگی از کنار آن بگذرد که بردگان بنی اسرائیل قصد جان اربابان خود کنند .

ناگهان با صحنه تازه ای روبرو شد « و دید همان بنی اسرائیلی که

ص: ۶۲

دیروز از او یاری طلبیده بود ، فریاد می کشد و از او کمک می خواهد » و با قبضی دیگری گلاویز شده است .

اما « موسی به او گفت : تو به وضوح انسان جاهل و گمراهی هستی » ، هر روز با کسی گلاویز می شوی و در دسر می آفرینی و دست به کارهایی می زنی که آاین موقع آن نیست ، ما هنوز گرفتار پیامدهای برنامه دیروز تو هستیم که امروز نیز تجدید برنامه کردی .

۱۹ فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عِدُوُّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنَّ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ

جزء بیستم (۸۹)

و هنگامی که خواست با کسی که دشمن هردوی آن ها بود، درگیر شود و با قدرت مانع او گردد (فریادش بلند شد) گفت: ای موسی! می خواهی مرا بکشی، همان گونه که دیروز انسانی را به قتل رساندی ؟ تو می خواهی فقط جباری در روی زمین باشی و نمی خواهی از مصلحان باشی .

ولی به هر حال مظلومی بود که در چنگال ستمگری گرفتار شده بود (خواه در مقدمات تقصیر کرده باشد یا نه) می بایست موسی به یاری او بشتابد و تنهایش نگذارد « اما هنگامی که موسی خواست از آن مرد بنی اسرائیلی دفاع کند ، فریاد او بلند شد و گفت : ای موسی تو می خواهی مرا بکشی همان گونه که دیروز انسانی را کشتی » ؟

از قرار معلوم « تو می خواهی فقط جباری در روی

ص: ۶۳

زمین باشی و نمی خواهی از مصلحان باشی .

(۹۰) سوره قَصَص

این جمله نشان می دهد که موسی قبلاً نیت اصلاح طلبی خود را چه در کاخ فرعون و چه در بیرون آن ، اظهار کرده بود و در بعضی از روایات می خوانیم که ؛ درگیری هایی در این زمینه نیز با فرعون داشت ، لذا مرد قبطی می گوید : تو هر روز می خواهی انسانی را به قتل برسانی ، این چه اصلاح طلبی است ؟ در صورتی که اگر موسی می خواست این جبار را نیز به قتل برساند ، گامی در مسیر اصلاح بود .

به هر حال موسی متوجه شد که ماجرای دیروز افشا شده است و برای این که مشکلات بیشتری پیدا نکند ، کوتاه آمد .

۲۰ وَ جَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَشْعِقَالُ يَا مُوسَى إِنَّ الْمُلَاءَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيُقْتَلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ

(در این هنگام) مردی از نقطه دوردست شهر (از مرکز فرعونیان) با سرعت آمد و به موسی گفت: ای موسی! این جمعیت برای کشتنت به مشورت نشسته اند ، فوراً (از شهر) خارج شو که من از خیرخواهان تو هستم .

جزء بیستم (۹۱)

ماجرا به فرعون و اطرافیان او رسید و تکرار این عمل را تهدیدی بر وضع خود گرفتند ، جلسه مشورتی تشکیل دادند و حکم قتل موسی صادر شد .

در این هنگام یک حادثه غیرمنتظره موسی را از مرگ حتمی رهایی بخشید و آن این که « مردی از نقطه دوردست شهر (از مرکز فرعونیان

ص: ۶۴

و کاخ فرعون) به سرعت خود را به موسی رساند و گفت : ای موسی ! این جمعیت برای کشتن تو به مشورت نشسته اند، فوراً از شهر خارج شو که من از خیرخواهان تو هستم .

این مرد ظاهراً همان کسی بود که بعداً به عنوان « مؤمن آل فرعون » معروف شد ، می گویند : نامش « حَزْقِيل » بود و از خویشاوندان نزدیک فرعون محسوب می شد و آن چنان با آن ها رابطه داشت که در این گونه جلسات شرکت می کرد .

او از وضع جنایات فرعون رنج می برد و در انتظار این بود که قیامی بر ضد او صورت گیرد و او به این قیام الهی بپیوندد .

(۹۲) سوره قَصَص

ظاهراً چشم امید به موسی دوخته بود و در چهره او سیمای یک مرد الهی انقلابی را مشاهده می کرد ، به همین دلیل هنگامی که احساس کرد او در خطر است ، با سرعت خود را به او رسانید و موسی را از چنگال خطر نجات داد و بعداً خواهیم دید که نه تنها در این ماجرا که در ماجراهای دیگر نیز تکیه گاهی برای موسی بود و دیده تیزبینی برای بنی اسرائیل در قصر فرعون محسوب می شد .

موسی مخفیانه به سوی مدین حرکت می کند

۲۱ فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

موسی از شهر خارج شد، درحالی که ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای ، عرض کرد : پروردگارا ! مرا از این قوم ظالم رهایی بخش .

ص: ۶۵

موسی این خبر را کاملاً جدی گرفت ، به خیرخواهی این مرد

جزء بیستم (۹۳)

باایمان ارج نهاد و به توصیه او «از شهر خارج شد، درحالی که ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای» .

تمام قلب خود را متوجه پروردگار کرد و برای حل این مشکل بزرگ ، دست به دامن لطف او زد و « گفت : پروردگار من ! مرا از این قوم ظالم رهایی بخش » .

من می دانم آن ها ظالم و بی رحمند و من به دفاع از مظلومان برخاستم و از ظالمان بیگانه بودم و همان گونه که من به قدر توانایی شرّ ظالمان را از مظلومان کوتاه کرده ام ، تو نیز ای خدای بزرگ ، شرّ ظالمان را از من دفع نما .

۲۲ وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ

و هنگامی که متوجه جانب مَدْيَن شد ، گفت : امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند .

« تِلْقَاءَ » در این جا به معنی سمت و جانب آمده است .

(۹۴) سوره قَصَص

موسی تصمیم گرفت که به سوی سرزمین « مَدْيَن » که شهری در جنوب شام و شمال حجاز بود و از قلمرو مصر و حکومت فرعونیان جدا محسوب می شد ، برود ، اما جوانی که در ناز و نعمت بزرگ شده و به سوی سفری می رود که در عمرش سابقه نداشته ، نه زاد و توشه ای دارد ، نه مرکب و نه دوست و راهنمایی و پیوسته از این بیم دارد که مأموران فرا رسند و او را دستگیر کرده و به قتل رسانند ،

ص: ۶۶

وضع حالش روشن است .

آری موسی باید یک دوران سختی و شدت را پشت سر بگذارد و از تارهایی که قصر فرعون بر گرد شخصیت او تنیده بود ، بیرون آید ، در کنار مستضعفان قرار گیرد ، درد آن ها را با تمام وجودش احساس کند و آماده یک قیام الهی به نفع آن ها و بر ضد مستکبران گردد .

ولی در این راه یک سرمایه بزرگ همراه داشت ، سرمایه ایمان و توکل بر خدا .

۲۳ وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ

جزء بیستم (۹۵)

وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِيحَتِي يُصْدِرُ الرَّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ

و هنگامی که به (چاه) آب مدین رسید، گروهی از مردم را در آن جا دید که چهارپایان خود را سیراب می کنند و در کنار آن ها دو زن را دید که مراقب گوسفندان خویشند (و به چاه نزدیک نمی شوند، موسی) به آن ها گفت : کار شما چیست؟ (چرا گوسفندان خود را آب نمی دهید ؟) گفتند : ما آن ها را آب نمی دهیم تا چوپان ها همگی خارج شوند و پدر ما پیرمرد مسنی است .

« تَذُودَانِ » از ماده « ذُودَ » به معنی منع کردن و جلوگیری نمودن است ، آن ها مراقب بودند که گوسفندانشان متفرق یا آمیخته با گوسفندان دیگر نشود .

« خَطْبُ » به معنی کار و مقصود و منظور است .

ص: ۶۷

« يُصَدِّرَ » از ماده « صَدَرَ » به معنی خارج شدن از آبگناه است و « رِعاء » جمع « راعی » به معنی چوپان است .

(۹۶) سوره قَصَص

در این جا در برابر « پنجمین صحنه » از این داستان قرار می گیریم و آن صحنه ورود موسی به شهر مَدَین است ...

این جوان پاکباز چندین روز در راه بود ، راهی که هرگز از آن نرفته بود و با آن آشنایی نداشت ، حتی به گفته بعضی ناچار بود با پای برهنه این راه را طی کند ، گفته اند : هشت روز در راه بود ، آن قدر راه رفت که پاهایش آبله کرد .

برای رفع گرسنگی از گیاهان بیابان و برگ درختان استفاده می نمود و در برابر این همه مشکلات و ناراحتی ها ، تنها یک دلخوشی داشت و آن این که به لطف پروردگار از چنگال ظلم فرعون ی رهایی یافته است .

کم کم دورنمای « مَدَین » در افق نمایان شد و موجی از آرامش بر قلب او نشست ، نزدیک شهر رسید ، اجتماع گروهی نظر او را به خود جلب کرد ، به زودی فهمید این ها شبان هایی هستند که برای آب دادن به گوسفندان ، اطراف چاه آب اجتماع کرده اند .

جزء بیستم (۹۷)

« و در کنار آن ها دو زن را دید که گوسفندان خود را مراقبت می کنند ، اما به چاه نزدیک نمی شوند » .

وضع این دختران باعث آنکه در گوشه ای ایستاده اند و کسی به داد آن ها نمی رسد و یک مشت شبان گردن کلفت تنها در فکر گوسفندان خویشند و نوبت به دیگری نمی دهند ، نظر موسی را جلب

ص: ۶۸

کرد، نزدیک آن دو آمد و «گفت: کار شما چیست؟ چرا پیش نمی‌روید و گوسفندان را سیراب نمی‌کنید؟»

برای موسی این تبعیض و ظلم و ستم، این بی‌عدالتی و عدم رعایت حق مظلومان که در پیشانی شهر مدین به چشم می‌خورد، قابل تحمل نبود، او مدافع مظلومان بود و به خاطر همین کار، به کاخ فرعون و نعمت هایش پشت پا زده و از وطن آواره گشته بود، او نمی‌توانست راه و رسم خود را ترک گفته و در برابر بی‌عدالتی‌ها سکوت کند.

دختران در پاسخ او «گفتند: ما گوسفندان خود را سیراب نمی‌کنیم»

(۹۸) سوره قَصَص

تا چوپانان همگی حیوانات خود را آب دهند و خارج شوند» و ما از باقی مانده آب استفاده کنیم.

و برای این که این سؤال برای موسی بی‌جواب نماند که چرا پدر این دختران عقیف، آن‌ها را به دنبال این کار فرستاده، افزودند: «پدر ما پیرمرد مسنی است»، پیرمردی شکسته و سالخورده، نه خود او قادر است گوسفندان را آب دهد و نه برادری داریم که این مشکل را متحمل گردد و برای این که سربار مردم نباشیم، چاره‌ای جز این نیست که این کار را ما انجام دهیم.

۲۴ فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ

موسی به (گوسفندان) آن‌ها آب داد، سپس رو به سوی سایه آورد و عرض کرد: پروردگارا! هر خیر و نیکی بر من فرستی، من به آن نیازمندم.

ص: ۶۹

موسی از شنیدن این سخن سخت ناراحت شد ، چه بی انصاف مردمی هستند که تمام در فکر خویشند و کمترین حمایتی از مظلوم نمی کنند .

جزء بیستم (۹۹)

جلو آمد، دلو سنگین را گرفت و در چاه افکند، دلوی که می گویند : چندین نفر می بایست آن را از چاه بیرون بکشند، را با قدرت بازوان نیرومندش یک تنه از چاه بیرون آورد و « گوسفندان آن دورا سیراب کرد » .

می گویند : هنگامی که نزدیک آمد و جمعیت را کنار زد ، به آن ها گفت : شما چه مردمی هستید که به غیر از خودتان ، به کسی نمی اندیشید ؟ جمعیت کنار رفتند و دلو را به او دادند و گفتند : « بسم الله » ، اگر می توانی آب بکش ، چرا که می دانستند دلو به قدری سنگین است که تنها با نیروی ده نفر از چاه بیرون می آید ، آن ها موسی را تنها گذاشتند ، ولی موسی با این که خسته و گرسنه و ناراحت بود ، نیروی ایمان به یاریش آمد و بر قدرت جسمیش افزود و با کشیدن یک دلو از چاه ، همه گوسفندان آن دورا سیراب کرد .

« سپس به سایه روی آورد و به درگاه خدا عرض کرد : خدایا ! هر خیر و نیکی بر من فرستی ، من به آن نیازمندم » .

(۱۰۰) سوره قَصَص

آری او خسته و گرسنه بود ، او در آن شهر غریب و تنها بود و پناهگاهی نداشت ، اما در عین حال بی تابی نمی کند ، آن قدر مؤدب است که حتی به هنگام دعا کردن ، صریحا نمی گوید : خدایا چنین و چنان کن ، بلکه می گوید : « هر خیری که بر من فرستی ، به آن نیازمندم » یعنی تنها احتیاج و نیاز خود را بازگو می کند و بقیه را به

ص: ۷۰

لطف پروردگار و امی گذارد .

یک کار نیک درهای خیرات را به روی موسی گشود

۲۵ فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَيَقِيْتُ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتُ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

ناگهان یکی از آن دو به سراغ او آمد، در حالی که با نهایت حیا گام برمی داشت و گفت: پدرم از تو دعوت می کند تا

جزء بیستم (۱۰۱)

مزدسیراب کردن گوسفندان برای مارابه توپردازد، هنگامی که موسی نزد او (شعیب) آمد و سرگذشت خودرا شرح داد ، گفت : نترس ، از قوم ظالم نجات یافتی .

اما کار خیر را بنگر که چه قدرت نمایی می کند ، چه برکات عجیبی دارد ، یک قدم برای خدا برداشتن و یک دلو آب از چاه برای حمایت مظلوم ناشناخته ای کشیدن ، فصل تازه ای در زندگانی موسی می گشاید و یک دنیا برکات مادی و معنوی برای او به ارمغان می آورد ، گمشده ای را که می بایست سالیان دراز به دنبال آن بگردد ، در اختیارش می گذارد .

و آغاز این برنامه زمانی بود که ملاحظه کرد « یکی از آن دو دختر که با نهایت حیا گام برمی داشت و پیدا بود از سخن گفتن با یک جوان بیگانه شرم دارد ، به سراغ او آمد و تنها این جمله را گفت : پدرم از تو دعوت می کند تا پاداش و مزد آبی را که از چاه برای گوسفندان ما کشیدی ، به تو بدهد . »

ص: ۷۱

برق امیدی در دل او جهید ، گویا احساس کرد واقعه مهمی در

(۱۰۲) سوره قَصَص

شُرْف تکوین است و با مرد بزرگی روبرو خواهد شد ، مرد حق شناسی که حاضر نیست زحمت انسانی ، حتی به اندازه کشیدن یک دلو آب ، بدون پاداش بماند ، او باید یک انسان نمونه ، یک مرد آسمانی و الهی باشد ، ای خدای من ! چه فرصت گرانبهایی .

آری این پیرمرد کسی جز شعیب پیامبر خدا نبود که سالیان دراز مردم را در این شهر به خدا دعوت کرده و نمونه ای از حق شناسی و حق پرستی بود ، امروز که می بیند دخترانش زودتر از هر روز به خانه بازگشتند ، جویا می شود و هنگامی که از جریان کار آگاه می گردد ، تصمیم می گیرد دین خود را به این جوان ناشناس ، ادا کند .

خانم های نامحرم پشت سر مردها حرکت کنند

موسی حرکت کرد و به سوی خانه شعیب آمد ، طبق بعضی از روایات ، دختر برای راهنمایی از پیش رو حرکت می کرد و موسی از پشت سرش ، باد بر لباس دختر می وزید و ممکن بود لباس را از اندام او کنار زند ، حیا و عفت موسی اجازه نمی داد چنین شود ، به دختر گفت : من از جلو می روم بر سر دوراهی ها و چند راهی ها ، مرا راهنمایی کن . (۱)

جزء بیستم (۱۰۳)

موسی وارد خانه شعیب شد ، خانه ای که نور نبوت از آن ساطع است و روحانیت از همه جای آن نمایان ، پیرمردی باوقار ،

ص: ۷۲

۱- « تفسیر ابوالفتوح رازی » ، ذیل آیات مورد بحث .

با موهای سفید در گوشه ای نشسته ، به موسی خوش آمد گفت .

از کجا می آیی ؟ چه کاره ای ؟ در این شهر چه می کنی ؟ هدف و مقصودت چیست ؟ چرا تنها هستی ؟ و از این گونه سؤالات .

موسی ماجرای خود را برای شعیب بازگو کرد .

قرآن می گوید : « هنگامی که موسی نزد او آمد و سرگذشت خود را برای وی شرح داد ، گفت : نترس ، از جمعیت ظالمان رهایی یافتی . »

سرزمین ما از قلمرو آن ها بیرون است و آن ها دسترسی به این جا ندارند ، کمترین وحشتی به دل راه مده ، تو در یک منطقه امن و امان قرارداری ، از غربت و تنهایی رنج نبر ، همه چیز به لطف خدا حل می شود .

(۱۰۴) سوره قَصَص

موسی به زودی متوجه شد که استاد بزرگی پیدا کرده که چشمه های زلال علم و معرفت و تقوا و روحانیت از وجودش می جوشد و می تواند او را به خوبی سیراب کند .

شعیب نیز احساس کرد شاگرد لایق و مستعدی یافته که می تواند علوم و دانش ها و تجربیات یک عمر خود را به او منتقل سازد ، آری به همان اندازه که شاگرد از پیدا کردن یک استاد بزرگ ، لذت می برد ، استاد هم از یافتن یک شاگرد لایق ، خوشحال بود .

درس های آموزنده پنجگانه از داستان موسی برای نوجوانان عزیز

در این بخش از سرگذشت موسی درس های آموزنده فراوانی است ؛

پیامبران الهی همیشه حامی مظلومان بوده اند ، موسی چه

در زمانی که در مصر بود و چه وقتی که به مدین آمده ، هر جا صحنه ظلم و ستمی را می دید ، ناراحت می شد و به یاری مظلوم می شتافت ، چراکه یکی از اهداف بعثت انبیاء ، همین حمایت از مظلومان است .

جزء بیستم (۱۰۵)

انجام یک کار کوچک برای خدا ، چه پربرکت است ، موسی یک دلو آب از چاه کشید و انگیزه ای جز جلب رضای خالق نداشت ، اما چه قدر این کار کوچک ، پربرکت بود ، زیرا همان سبب شد که به خانه شعیب پیامبر بزرگ خدا راه پیدا کند ، از غربت رهایی یابد ، پناهگاهی مطمئن پیدا کند ، غذا و لباس و همسری پاکدامن نصیب او شود ، و از همه مهم تر این که مکتب انسان ساز شعیب آن پیر روشن ضمیر را در مدت ده سال ببیند و آماده رهبری خلق شود .

مردان خدا هیچ خدمتی خصوصا خدمت زحمتکشان را بی اجر و مزد نمی گذارند و به همین دلیل شعیب پیامبر ، تا خدمت این جوان ناشناس را شنید ، آرام نگرفت ، فوراً به سراغ او فرستاد تا مزدش را بدهد .

این نکته نیز در زندگی وی قابل توجه است که همیشه به یاد خدا و متوجه درگاه او بود و حل هر مشکلی را از او می خواست .

(۱۰۶) سوره قَصَص

هنگامی که مرد قبطی را کشت و خطری او را تهدید کرد ، فوراً از خدا تقاضای جلوگیری از خطر را کرد و گفت : « پروردگارا ! من خود را در معرض خطر بردم ، مرا نجات ده » .

و به هنگامی که از مصر بیرون آمد ، عرض کرد : « خداوندا ! مرا از قوم ستمکار نجات ده » .

و به هنگامی که متوجه سرزمین مَدَین شد ، گفت : « امیدوارم

ص: ۷۴

پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند» .

و هنگامی که گوسفندان شعیب را سیراب کرد و در سایه او آرامید ، عرض کرد : « پروردگارا ! هر خیری بر من نازل کنی ، من نیازمندم » .

مخصوصاً این دعای اخیر که در بحرانی ترین لحظات زندگی او بود ، به قدری مؤدبانه و توأم با آرامش و خونسردی بود که حتی نگفت : خدایا ! نیازهای مرا برطرف گردان ، بلکه تنها عرض کرد : من محتاج خیر و احسان تو هستم .

تصور نشود که موسی فقط در سختی ها در فکر پروردگار

جزء بیستم (۱۰۷)

بود ، که در قصر فرعون در آن ناز و نعمت نیز خدا را فراموش نکرد ، لذا در روایات می خوانیم : روزی در مقابل فرعون عطسه زد و بلافاصله « الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ » گفت ، فرعون از شنیدن این سخن ناراحت شد و به او سیلی زد و موسی نیز متقابلاً ریش بلند او را گرفت و کشید ، فرعون سخت عصبانی شد و تصمیم بر کشتن او گرفت ، ولی همسرش به عنوان این که او کودکی خردسال است و متوجه کارهای خود نیست ، او را از مرگ نجات داد . (۱)

موسی در خانه شعیب

۲۶ قَالَتْ اِحْدِيَهُمَا يَا اَبْتِ اسْتَأْجِرْهُ اِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْاَمِينُ

یکی از آن دو (دختر) گفت : پدرم ! او را استخدام کن ،

ص: ۷۵

چرا که بهترین کسی را که می توانی استخدام کنی ، آن کس است که قوی و امین باشد .

۱ « نور الثقلین » ، جلد ۴ ، صفحه ۱۱۷ .

(۱۰۸) سوره فَصَّص

این ششمین صحنه از زندگی موسی در این ماجرای بزرگ است .

موسی به خانه شعیب آمد ، خانه ای ساده و روستایی ، خانه ای پاک و مملو از معنویت ، بعد از آن که سرگذشت خود را برای شعیب بازگو کرد ، یکی از دخترانش زبان به سخن گشود و با این عبارت کوتاه و پرمعنی به پدر پیشنهاد استخدام موسی برای نگهداری گوسفندان را داد ، « گفت : ای پدر ! این جوان را استخدام کن ، چراکه بهترین کسی که می توانی استخدام کنی ، این فرد است که قوی و امین می باشد » ، او هم امتحان نیرومندی خود را داده و هم پاکی و درستکاری را .

دختری که در دامان یک پیامبر بزرگ پرورش یافته ، باید این چنین مؤدبانه و حساب شده سخن بگوید و در عبارتی کوتاه و با کمترین الفاظ حق سخن را ادا کند .

این دختر از کجا می دانست که این جوان هم نیرومند است و هم درستکار ، با این که نخستین بار که او را دیده ، بر سر چاه بوده و سوابق زندگی اش برای او روشن نیست .

جزء بیستم (۱۰۹)

پاسخ این سؤال معلوم است ؛ قوت او را به هنگام کنار زدن چوپان ها از سر چاه برای گرفتن حق این مظلومان و کشیدن دلو سنگین یک تنه از چاه فهمیده بود و امانت و درستکاریش آن زمان روشن شد که در مسیر خانه شعیب راضی نشد دختر جوانی پیش روی او راه رود ،

ص: ۷۶

چرا که باد ممکن بود لباس او را جابه جا کند .

به علاوه از خلال سرگذشت صادقانه ای که برای شعیب نقل کرد ، هم قدرت او در مبارزه با قبطیان روشن می شد و هم امانت و درستی او که هرگز با جباران سازش نکرد و روی خوش نشان نداد .

دو شرط اساسی برای مدیریت صحیح

در جمله کوتاهی که در آیات فوق از زبان دخترشعیب در مورد استخدام موسی آمده بود ، مهم ترین و اصولی ترین شرایط مدیریت به صورت کلی و فشرده خلاصه شده بود ؛ قدرت و امانت .

(۱۱۰) سوره قَصَص

بدیهی است منظور از قدرت ، تنها قدرت جسمانی نیست ، بلکه مراد قدرت و قوت بر انجام مسؤلیت است .

یک پزشک قوی و امین ، پزشکی است که از کار خود آگاهی کافی و بر آن تسلط کامل داشته باشد .

یک مدیر قوی ، کسی است که حوزه مدیریت خود را به خوبی بشناسد، از « انگیزه ها » باخبر باشد ، در « برنامه ریزی » مسلط و از « ابتکار » سهم کافی و در « تنظیم کارها » مهارت لازم را داشته باشد، «هدف ها را روشن کند» و نیروها را برای رسیدن به هدف « بسیج » نماید.

در عین حال « دلسوز » ، « خیرخواه » ، « امین » و « درستکار » باشد .

آن ها که در سپردن مسؤلیت ها و کارها تنها به امانت و پاکی قناعت می کنند ، به همان اندازه در اشتباهند که برای پذیرش مسؤلیت، داشتن تخصص را کافی بدانند .

« متخصصان خائن و آگاهان نادرست » همان ضربه را

می زنند که « درستکاران ناآگاه و بی اطلاع » .

جزء بیستم (۱۱۱)

اگر بخواهیم کشوری را تخریب کنیم ، باید کارها را به دست یکی از این دو گروه بسپاریم ؛ مدیران خائن و پاکان غیرمدیر ، و نتیجه هر دو یکی است .

منطق اسلام این است که هر کار باید به دست افرادی نیرومند و توانا و امین باشد ، تا نظام جامعه به سامان رسد و اگر در علل زوال حکومت ها در طول تاریخ بیندیشیم ، می بینیم که عامل اصلی ، سپردن کار به دست یکی از دو گروه فوق بوده است .

جالب این که در برنامه های اسلامی در همه جا « علم » و « تقوا » در کنار هم قرار دارد ، مرجع تقلید باید « مجتهد » و « عادل » باشد ، قاضی و رهبر باید « مجتهد » و « عادل » باشد (البته در کنار این دو شرط ، شرایط دیگری نیز هست ، اما اساس و پایه ، این دو است ؛ « علم و آگاهی » توأم با « عدالت و تقوا ») .

پیشنهاد ازدواج از طرف پدر و بستگان دختر به پسر ، بلامانع است

(۱۱۲) سوره قَصَص

۲۷ قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ

(شعیب) گفت : من می خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو درآورم ، به این شرط که هشت سال برای من

ص: ۷۸

کار کنی و اگر آن را تا ده سال افزایش دهی، محبتی از ناحیه تو است، من نمی خواهم کار سنگینی بر دوش تو بگذارم و ان شاء الله مرا از صالحان خواهی یافت.

۲۸ قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَى مَا تَقُولُ وَكِيلٌ

(موسی) گفت: (مانعی ندارد) این قراردادی میان من و تو باشد، البته هر کدام از این دو مدت را انجام دهم، ستمی بر من نخواهد بود (و من در انتخاب آن آزادم) و خدا بر آن چه ما می گوییم، گواه است.

جزء بیستم (۱۱۳)

«حِجَّجَ» جمع «حِجَّه» است و «حِجَّه» به معنی یک سال است، نظر به این که معمول عرب این بود که در هر سال یک حج به جامی آوردند و از زمان ابراهیم به یادگار مانده بود.

نام دختران شعیب را «صفوره» (صفورا) و «لیا» نوشته اند که اولی با موسی ازدواج کرد. (۱)

از این داستان استفاده می شود آن چه امروز در میان ما رایج شده که پیشنهاد پدر و کسان دختر را در مورد ازدواج با پسر عیب می دانند، درست نیست، هیچ مانعی ندارد کسان دختر شخصی را که لایق همسری فرزندشان می دانند، پیدا کنند و به او پیشنهاد دهند همان گونه که شعیب چنین کرد و در حالات بعضی از

ص: ۷۹

بزرگان اسلام نظیر آن دیده شده است .

(۱۱۴) سوره قَصَص

۲۹ فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ

هنگامی که موسی مدت خود را به پایان رساند و همراه خانواده اش (از مِیدین به سوی مصر) حرکت کرد ، از جانب طور آتشی دید ، به خانواده اش گفت : درنگ کنید، من آتشی دیدم، می روم شاید خبری برای شما بیاورم، یا شعله ای از آتش، تا با آن گرم شوید.

« آنَسْتُ » از ماده « ایناس » به معنی مشاهده کردن و دیدن توأم با یک نوع آرامش و انس است ، « جَذْوَةٌ » به معنی قطعه ای از آتش است و بعضی گفته اند : به قطعه بزرگی از هیزم گفته می شود .

در این جا به هفتمین صحنه از این داستان می رسیم ؛

هیچ کس دقیقا نمی داند در این ده سال بر موسی چه گذشت ،

جزء بیستم (۱۱۵)

اما بدون شک این ده سال از بهترین سال های عمر موسی بود ، سال هایی گوارا ، شیرین و آرام بخش ، سال های سازندگی و آمادگی برای یک مأموریت بزرگ .

در حقیقت ضرورت داشت که موسی یک دوران ده ساله را در غربت و در کنار یک پیامبر بزرگ بگذراند و شبانی کند ، تا اگر خوی کاخ نشینی بر فکر و جان او اثر گذاشته است ، به کلی شستشو شود ،

ص: ۸۰

موسی باید در کنار کوخ نشینان باشد، از دردهای آن‌ها آگاه گردد و برای مبارزه با کاخ نشینان آماده شود.

از سوی دیگر موسی باید زمان طولانی برای تفکر در اسرار آفرینش و خودسازی در اختیار داشته باشد، کجا بهتر از بیابان مدین و کجا بهتر از خانه شعیب بود؟

مأموریت یک « پیامبر اولوا العزم » ساده نیست که به آسانی بتوان عهده دار آن شد، بلکه می‌توان گفت: مأموریت موسی بعد از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در میان پیامبران از یک نظر از همه سنگین تر بود، مبارزه با بزرگ‌ترین جباران روی زمین کردن و به اسارت قوم بزرگی پایان بخشیدن و آثار فرهنگ اسارت را از روح آن‌ها شستشو دادن، کار آسانی نیست.

(۱۱۶) سوره قَصَص

در تورات و همچنین در روایات اسلامی آمده که شعیب برای قدردانی از زحمات موسی قرار گذاشته بود گوسفندانی که با علایم مخصوص متولد می‌شوند، را به او ببخشد، اتفاقاً در آخرین سال که موسی عزم داشت با شعیب خداحافظی کند و به سوی مصر بازگردد، تمام یا غالب نوزادان گوسفند با همان ویژگی متولد شدند (۱) و شعیب نیز با کمال میل آن‌ها را به موسی داد.

بدیهی است موسی به این قانع نیست که تا پایان عمر شبانی کند، هرچند محضر شعیب برای او بسیار مغتنم بود، او باید به یاری قوم خود

ص: ۸۱

بشاید که در زنجیر اسارت گرفتارند و در جهل و نادانی و بی خبری غوطه ورنند .

جزء بیستم (۱۱۷)

سرانجام اثاث و متاع و گوسفندان خود را جمع آوری کرد و بار سفر را بست .

ضمناً از تعبیر « أَهْلِيلَ » که در آیات متعددی از قرآن آمده ، استفاده می شود که موسی غیر از همسرش در آن جا فرزند یا فرزندان همراه داشت ، روایات اسلامی نیز این معنی را تأیید می کند و در تورات در سفر خروج به آن تصریح شده است ، به علاوه همسرش در آن موقع باردار بود .

او به هنگام بازگشت ، راه را گم کرد و شاید به این دلیل بود که برای گرفتارنشدن در چنگال متجاوزان شام از بیراهه می رفت .

از جمله « اَتَيْكُمْ مِنْهَا بِخَيْرٍ » (خبری بیاورم) استفاده می شود که او راه را گم کرده بود و از جمله « لَعَلَّكُمْ تَصِطَلُونَ » به دست می آید که شبی سرد و ناراحت کننده بود .

در آیه سخنی از وضع همسر موسی به میان نیامده، ولی مشهور در تفاسیر و روایات این است که او باردار بود و در آن لحظه درد زاییدن به او دست داد و موسی از این نظر نیز نگران بود .

(۱۱۸) سوره قَصَص

نخستین جرقه وحی

۳۰ فَلَمَّا آتِيهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

ص: ۸۲

هنگامی که به سراغ آتش آمد ، ناگهان از ساحل راست وادی در آن سرزمین بلند و پربرکت از میان یک درخت نداداده شد که ؛ ای موسی ! منم خداوند، پروردگار جهانیان.

« شاطی ء » به معنی ساحل و « وادی » به معنی دره یا محل عبور سیلاب و « ایمن » به معنی راست و صفت است برای « شاطی ء » و « بُقَعَه » به معنی قطعه زمینی است که نسبت به اطرافش مشخص است.

هنگامی که به سراغ آتش آمد ، دید آتشی است نه همچون آتش های دیگر خالی از حرارت و سوزندگی ، یکپارچه نور و صفا ، در همین حال که موسی سخت در تعجب فرو رفته بود ، ناگهان از ساحل راست وادی در آن سرزمین بلند و پربرکت ، از میان یک درخت ندا داده شد که ؛ ای موسی ! منم خداوند پروردگار عالمیان .

جزء بیستم (۱۱۹)

بی شک خدا قدرت دارد امواج صوتی را در هر چیز بخواهد ، بیافریند ، در این جا در میان درخت ایجاد کرد ، چرا که می خواهد با موسی سخن بگوید و موسی جسم است و دارای گوش و نیازمند به امواج صوتی ، البته بسیاری اوقات پیامبران از طریق الهام درونی وحی را می گرفتند و گاه در خواب ، ولی گاهی نیز از طریق شنیدن امواج صوتی بوده است و به هر حال به هیچ وجه جای این توهم نیست که برای خدا جسمی قائل شویم .

در بعضی از روایات آمده که موسی هنگامی که نزدیک آتش رسید ، دقت کرد ، دید از درون شاخه سبزی آتش می درخشد و لحظه به لحظه پرفروغ تر و زیباتر می شود ، با شاخه کوچکی که در دست

ص: ۸۳

داشت ، خم شد تا کمی از آن بگیرد ، آتش به سوی او آمد ، وحشت کرد و عقب رفت ، گاه او به سوی آتش می آمد و گاه آتش به سوی او ، که ناگهان ندایی برخاست و بشارت وحی به او داد و به این ترتیب از قرائن غیرقابل انکار برای موسی روشن شد که این ندا ، ندای الهی است و نه غیر آن .

(۱۲۰) سوره قَصَص

۳۱ وَ أَنْ أَلْتِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِينَ

عصایت را بیفکن ، هنگامی که (عصا را افکند) نگاه کرد و دید همچون ماری با سرعت حرکت می کند ، ترسید و به عقب برگشت و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد (به او گفته شد: برگرد و نترس، تو در امان هستی .

« جان » در اصل به معنی موجود ناپیدا است و به مارهای کوچک « جان » گفته می شود ، چون به صورت ناپیدایی از لابلای علف ها و شیارهای زمین می گذرند، البته در بعضی دیگر از آیات قرآن به «نُعْبَانٌ مُبِينٌ» (اژدهای آشکار) (۱۰۷ / اعراف و ۳۲ / شعراء) تعبیر شده

جزء بیستم (۱۲۱)

است ، این تفاوت تعبیرها ممکن است بیانگر حالات مختلف آن مار باشد که در آغاز کوچک بود و بعد به صورت اژدهایی عظیم درمی آمد، این احتمال نیز وجود دارد که موسی نخستین بار که در وادی طور آن را دید، به صورت کوچک تری بود و در مراحل بعد بزرگ تر.

۳۲ أَسْلُوكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ

ص: ۸۴

رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ

دستت را در گریبان فرو بر، هنگامی که خارج می شود، سفید و درخشنده است و بدون عیب و نقص و دستهایت را بر سینه ات بگذار تا ترس و وحشت از تو دور شود، این دوبرهان روشن از پروردگارت به سوی فرعون و اطرافیان او است که آن ها قوم فاسقی هستند.

معجزه نخستین ، آیتی از وحشت بود ، سپس به او دستور داده می شود که به سراغ معجزه دیگرش برود که آیتی از نور و امید است و مجموع آن دو ، ترکیبی از « انذار » و « بشارت » خواهد بود ، به او فرمان داده شد ؛ « دست خود را در گریبان کن و بیرون آور ، هنگامی که خارج می شود ، سفید و درخشنده است ، بدون عیب و نقص » .

(۱۲۲) سوره قَصَص

مشاهده این خارق عادات عجیب ، در آن شب تاریک و در آن بیابان خالی ، موسی را سخت تکان داد و برای این که آرامش خویش را بازیابد ، دستور دیگری به او داده شد ؛ « دست هایت را بر سینه بگذار تا قلبت آرامش خود را بازیابد » .

تعبیر « جناح » (بال) به جای دست ، تعبیر زیبایی است که شاید هدف از آن ، تشبیه حالت آرامش انسان به حالت پرنده ای باشد که به هنگام مشاهده امر وحشتناک ، بال و پر می زند، اما وقتی آرامش خود را باز یافت ، بال و پر خود را جمع می کند .

سپس همان ندا به موسی گفت : « فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ » .

آری این گروه از طاعت پروردگار خارج شده اند و طغیان را به حد اعلی رسانده اند ، وظیفه تو است که آن ها را نصیحت کنی و اندرز گویی و اگر مؤثر نشد ، با آن ها مبارزه نمایی .

جزء بیستم (۱۲۳)

۳۳ قَالَ رَبِّ اِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَاخَافُ اَنْ يَّقْتُلُوْنِ

عرض کرد : پروردگارا ! من از آن ها یک تن را کشته ام ، می ترسم مرا به قتل رسانند .

در این جا موسی به یاد حادثه مهم زندگیش در مصر افتاد ، حادثه کشتن مرد قبطی و بسیج نیروهای فرعونى برای تلافی خون او ، گرچه موسی به خاطر حمایت مظلومی با این ظالم ، گلاویز شده بود ، ولی این ها در منطق فرعون معنی نداشت ، او هنوز هم تصمیم دارد اگر موسی را پیدا کند ، بدون چون و چرا او را به قتل برساند .

۳۴ وَ اَخِي هَارُونُ هُوَ اَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَاَرْسَلُهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي اِنِّي اَخَافُ اَنْ يُكَذِّبُوْنِ

و برادرم هارون زبانش از من فصیح تر است ، او را همراه من بفرست تا یاور من باشد و مرا تصدیق کند ، می ترسم مرا تکذیب کنند .

(۱۲۴) سوره قَصَص

« اَفْصَح » از ماده « فصيح » در اصل به معنی خالص بودن چیزی است و به سخن خالص و گویا که خالی از هرگونه حشو و زواید باشد ، فصیح گفته می شود .

« رِدْء » به معنی معین و یاور است .

به هر حال از آن جا که این مأموریت بسیار بزرگ بود

ص: ۸۶

و موسی می خواست هرگز با شکست مواجه نشود ، این تقاضا را از خداوند بزرگ کرد .

۳۵ قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكَ سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمْ وَمَنِ اتَّبَعَكُمْ الْغَالِبُونَ

فرمود : بازوان تو را به وسیله برادرت محکم می کنیم و برای شما سلطه و برتری قرار می دهیم و به برکت آیات ما بر شما دست نمی یابند ، شما و پیروانتان پیروزید .

چه نوید بزرگی ، و چه بشارت عظیمی ، نوید و بشارتی که قلب موسی را گرم و عزم او را جزم و اراده او را محکم و آهنین ساخت که اثرات روشن آن را در فرازهای آینده از این داستان خواهیم دید .

جزء بیستم (۱۲۵)

موسی در برابر فرعون

۳۶ فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا يَتَّبِعُنَا قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرَىٰ وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ

هنگامی که موسی با معجزات روشن ما به سراغ آن ها آمد ، گفتند : این چیزی جز سحر نیست که به دروغ به خدا بسته شده ، ما هرگز چنین چیزی در نیاکان خود نشنیده ایم .

در این جا با هشتمین صحنه از این ماجرای بزرگ روبرو می شویم .

موسی فرمان نبوت را در آن شب تاریک و در آن سرزمین مقدس از خداوند دریافت نمود ، به مصر آمد و برادرش هارون را باخبر ساخت و پیام این رسالت بزرگ را به او رسانید ، هر دو به سراغ فرعون رفتند و بعد از زحمت زیاد توانستند با شخص او روبرو شوند ،

ص: ۸۷

درحالی که اطرافیان و خاصانش گرداگرد او را گرفته بودند ، موسی دعوت الهی را به آن ها ابلاغ کرد ، اکنون ببینیم عکس العمل آن ها در برابر پیام حق چه بود ؟

(۱۲۶) سوره قَصَص

آن ها در برابر معجزات بزرگ موسی ، به همان حربه ای متوسل شدند که همه جباران و گمراهان در طول تاریخ در برابر معجزات انبیاء به آن متوسل می شدند ، حربه سِحْر ، چراکه آن خارق عادت بود و این هم خارق عادت ، « لکن این کجا و آن کجا » ؟

ساحران افراد منحرف و دنیاپرستی هستند که اساس کارشان بر تحریف حقایق است و با این نشانه به خوبی می توان آن ها را شناخت ، درحالی که دعوت انبیاء و محتوای آن گواه صدق معجزات آن ها است .

وانگهی ساحران چون به نیروی بشری متکی هستند ، همیشه کارشان محدود است اما پیامبران که از نیروی الهی بهره می گیرند، معجزاتشان عظیم و نامحدود می باشد .

تعبیر به « مُفَسَّرِی » از ماده « فَرَّیَه » به معنی تهمت و دروغ از این نظر است که می خواستند بگویند : موسی این نسبت را به دروغ بر خدا بسته است .

جزء بیستم (۱۲۷)

تعبیر به این که ما هرگز چنین چیزی را در نیاکان خود نشنیده ایم با این که قبل از موسی ، آوازه دعوت نوح و ابراهیم و یوسف در آن سرزمین پیچیده بود ، یا به خاطر فاصله زیاد و بُعد عهد است و یا به خاطر این است که می خواهند بگویند : نیاکان ما نیز در مقابل چنین دعوت هایی هرگز تسلیم نشده اند .

ص: ۸۸

۳۷ وَ قَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ

موسی گفت: پروردگار من از حال کسانی که هدایت را از نزد او آورده اند و کسانی که سرانجام سرای دنیا و آخرت از آن آن ها است ، آگاه تر است ، مسلما ظالمان ، رستگار نخواهند شد .

اشاره به این که خدا به خوبی از حال من آگاه است ، هرچند شما مرا متهم به دروغ کنید ، چگونه ممکن است خدا

(۱۲۸) سوره قَصَص

چنین خارق عادتی در اختیار دروغگویی قرار دهد که مایه گمراهی بندگانش شود ، این که خدا باطن مرا می داند و این امکان را به من داده ، بهترین دلیل بر حقانیت دعوت من است .

تعبیر به «عَاقِبَةُ الدَّارِ» اشاره به سرانجام دار دنیا و آخرت می باشد.

موسی با این بیان منطقی و مؤدبانه ، شکست و ناکامی آن ها را در این دنیا و جهان دیگر به آن ها گوشزد کرد .

روش فرعونی انحراف افکار عمومی

۳۸ وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَيْهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ

فرعون گفت: ای جمعیت (درباریان!) من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم (اما برای تحقیق بیشتر) ای هامان آتشی بر گل بیفروز (و آجرهای محکم بساز) و برای من برج

ص: ۸۹

بلندی ترتیب ده تا از خدای موسی خبر گیرم، هرچند من

جزء بیستم (۱۲۹)

گمان می کنم او از دروغگویان است .

در این جا با نهمین صحنه از این تاریخ پرماجرا و آموزنده مواجه می شویم و آن صحنه سازی فرعون به وسیله ساختن برج معروفش برای بیرون کردن موسی از میدان است.

می دانیم یکی از سنت های سیاست بازان کهنه کار ، این است که هرگاه حادثه مهمی برخلاف میلشان واقع شود، برای «منحرف ساختن افکار عمومی» از آن، فوراً دست به کار آفریدن صحنه تازه ای می شوند که افکار توده ها را به خود جلب و از آن حادثه نامطلوب منحرف و منصرف کنند .

به نظر می رسد که داستان ساختن برج عظیم ، بعد از ماجرای مبارزه موسی با ساحران بوده ، چراکه از سوره مؤمن در قرآن مجید استفاده می شود که این کار در هنگامی بود که فرعونیان نقشه قتل موسی را می کشیدند و مؤمن آل فرعون به دفاع از او برخاسته بود و می دانیم قبل از مبارزه موسی با ساحران ، چنین سخنی در کار نبود ، بلکه

(۱۳۰) سوره قَصَص

برنامه تحقیق درباره موسی و کوبیدن او از طریق ساحران در جریان بود و از آن جا که قرآن مجید جریان مبارزه موسی با ساحران را در سوره های طه ، اعراف ، یونس و شعراء بیان کرده است ، در این جا از بیان آن صرف نظر نموده ، تنها به مسأله بنای برج پرداخته که فقط در این سوره و سوره مؤمن مطرح شده است .

به هر حال آوازه پیروزی موسی بر ساحران در سراسر مصر

ص: ۹۰

پیچید ، ایمان آوردن ساحران به موسی نیز مزید بر علت شد ، موقعیت حکومت فرعونیان سخت به خطر افتاد ، احتمال بیدار شدن توده های دربند ، بسیار زیاد بود ، باید افکار عمومی را به هر قیمتی که هست ، از این مسأله منحرف ساخت و یک سلسله مشغولیات ذهنی که در عین حال توأم با بذل و بخشش دستگاه حکومت باشد و بتواند مردم را اغفال و تحمیق کند ، فراهم ساخت .

فرعون در این زمینه به مشورت نشست و « گفت : ای گروه اطرافیان و درباریان ! من خدایی غیر از خودم برای شما سراغ ندارم » ،

جزء بیستم (۱۳۱)

خدای زمینی مسلما منم و اما دلیلی بر وجود خدای آسمان در دست نیست ، اما من احتیاط را از دست نمی دهم و به تحقیق می پردازم ، سپس رو به وزیرش هامان کرد و گفت : « هامان ! آتشی برافروز بر خشت ها (و آجرهای محکمی بساز) » .

« سپس قصر و برجی بسیار مرتفع برای من بساز ، تا بر بالای آن روم و خبری از خدای موسی بگیرم ، هر چند باور نمی کنم او راستگو باشد و فکر می کنم او از دروغگویان است » .

طبق بعضی از تواریخ ، « هامان » دستور داد تا زمین وسیعی برای این کاخ و برج بلند در نظر گیرند و پنجاه هزار مرد بنا و معمار برای این کار گسیل داشت و هزاران نفر کارگر برای فراهم آوردن وسایل کار مأمور کرد ، درهای خزانه را گشود و اموال زیادی در این راه مصرف کرد و کارگران زیادی را به کار گمارد ، به طوری که در همه جا سر و صدای این برج عظیم پیچید .

ص: ۹۱

هرقدر این بنا بالاتر و بالاتر می رفت ، مردم بیشتر به تماشای آن می آمدند و در انتظار این بودند که فرعون با این بنا چه خواهد کرد .

(۱۳۲) سوره قصص

بنا به قدری بالا رفت که بر تمام اطراف مسلط شد ، بعضی نوشته اند معماران آن را چنان ساختند که از پله های مارپیچ آن ، مرد اسب سواری می توانست بر فراز برج قرار گیرد .

هنگامی که ساختمان به اتمام رسید و بیش از آن توان بالا بردن آن را نداشتند ، روزی فرعون با تشریفاتی به آن جا آمد و شخصا از برج عظیم بالا رفت ، هنگامی که بر فراز برج رسید ، نگاهی به آسمان کرد و منظره آسمان را همان گونه دید که از روی زمین صاف معمولی می دید ، کمترین تغییر و تحولی وجود نداشت .

معروف است که تیری به کمان گذاشت و به آسمان پرتاب کرد ، تیر بر اثر اصابت به پرنده ای و یا طبق توطئه قبلی خودش ، خون آلود بازگشت ، فرعون از آن جا پایین آمد و به مردم گفت : بروید و فکرتان راحت باشد ، خدای موسی را کشتم .^(۱)

جزء بیستم (۱۳۳)

حتما گروهی از ساده لوحان و مقلدان چشم و گوش بسته حکومت وقت ، این خبر را باور کردند و در همه جا پخش نمودند و از آن سرگرمی تازه ای برای اغفال مردم مصر ساختند .

این را نیز نقل کرده اند که این بنا دوامی نیاورد (و طبعا نباید هم دوام بیاورد) درهم شکست و ویران شد و گروهی را از میان برد .

ص: ۹۲

۳۹ وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُم إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ

(سرانجام) فرعون و لشکریانش به ناحق در زمین استکبار کردند و پنداشتند به سوی ما باز نمی گردند .

انسان ضعیفی که گاهی قادر به دور کردن پشه ای از خود نیست و گاه یک موجود ذره بینی به نام میکروب ، نیرومندترین افراد او را به زیر خاک می فرستد ، چگونه می تواند خود را بزرگ معرفی کند و دعوی الوهیت نماید ؟

(۱۳۴) سوره قَصَص

در حدیث معروف قدسی آمده است که خداوند می فرماید : «الْكِبْرِيَاءُ رَدَائِي وَالْعِظْمَةُ إِزَارِي فَمَنْ نَازَعَنِي وَاحِدًا مِنْهُمَا أَلَمِّيَّتُهُ فِي النَّارِ : بزرگی ، ردای من است و عظمت ، لباسی است که به قامت کبریایی من دوخته شده ، هر کس در این ها با من منازعه کند ، او را به دوزخ می افکنم » . (۱)

بدیهی است خدا نیازی به این توصیف ها ندارد ، مهم این است که طغیانگری انسان و جنایتگری او زمانی شروع می شود که خود را گم می کند و باد کبر و غرور ، مغز او را پر سازد .

۴۰ فَأَخَذْنَا هُوَ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَاُنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ

مانیزاو و لشکریانش را گرفتیم و به دریا افکندیم، اکنون بنگر

ص: ۹۳

۱- «روح المعانی»، ذیل آیات مورد بحث.

پایان کار ظالمان چه شد؟

جزء بیستم (۱۳۵)

آری مرگ آن‌ها را به دست عامل حیاتشان سپردیم و نیل را که رمز عظمت و قدرت آن‌ها بود، به گورستانشان مبدل ساختیم .

جالب این که تعبیر به « نَبِّذْنَاهُمْ » از ماده « نَبَّذَ » می‌کند که به معنی دورافکندن اشیاء بی ارزش و بی مقدار است ، راستی انسان خودخواه مستکبر و جانی و جبار، چه ارزشی می‌تواند داشته باشد؟ آری ما این موجودات بی ارزش را از جامعه انسانی طرد کردیم و صفحه زمین را از لوث وجودشان پاک ساختیم .

و در پایان آیه روی سخن را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کرده ، می‌فرماید : « فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ » .

این نگاه ، با چشم ظاهر نیست ، بلکه با چشم دل است و این تعبیر مخصوص ظالمان دیروز نیست که ستمگران امروز نیز سرنوشتی جز این ندارند .

۴۱ وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ

(۱۳۶) سوره قَصَص

و ما آن‌ها را پیشوایانی که دعوت به آتش (دوزخ) می‌کنند، قرار دادیم و روز رستاخیز یاری نخواهند شد .

این تعبیر برای بعضی از مفسران مشکلی ایجاد کرده که چگونه ممکن است خداوند کسانی را پیشوایان باطل قرار دهد ؟ کار او دعوت به خیر و مبعوث ساختن امامان و پیشوایان حق است نه باطل .

ولی این مطلب پیچیده ای نیست ، زیرا ؛

ص: ۹۴

اولاً: آن‌ها سردسته دوزخیانند و هنگامی که گروه‌هایی از دوزخیان به سوی آتش حرکت می‌کنند، آن‌ها پیشاپیش آنان در حرکتند، همان‌گونه که در این جهان، ائمه ضلال بودند، در آن‌جا نیز پیشوایان دوزخند که آن جهان تجسم بزرگی است از این جهان.

ثانیا: ائمه ضلال بودن، درحقیقت نتیجه اعمال خود آن‌ها است و می‌دانیم تأثیر هر سبب، به فرمان خدا است، آن‌ها خطی را پیش گرفتند که به امامت گمراهان منتهی می‌شد، این وضع آن‌ها در رستاخیز است.

۴۲ وَ أَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ

جزء بیستم (۱۳۷)

در این دنیا لعنت پشت سر لعنت، نصیب آن‌ها کردیم و روز قیامت از زشت رویانند.

لعنت خدا که همان طرد از رحمت است و لعنت فرشتگان و مؤمنان که نفرین است، هر صبح و شام و هر وقت و بی وقت نثار آن‌ها می‌شود. گاهی در عموم لعن، ظالمان و مستکبران داخلند و گاه به طور خاص مورد لعن و نفرین واقع می‌شوند، زیرا هرکس تاریخ آن‌ها را ورق می‌زند، بر آن‌ها لعن و نفرین می‌فرستد.

به هر حال زشت سیرتان این جهان، زشت صورتان آن جهانند که آن روز «يَوْمَ الْبُرُوزِ» و روز کنار رفتن پرده‌ها است.

۴۳ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

ما به موسی کتاب آسمانی دادیم، بعد از آن‌که اقوام قرون

ص: ۹۵

نخستین راهلاک کردیم، کتابی که برای مردم، بصیرت آفرین بود و مایه هدایت و رحمت، تا متذکر شوند.

(۱۳۸) سوره قَصَص

«بصائر» جمع «بصیره» به معنی بینایی است و این جا منظور آیات و دلایلی است که موجب روشنایی قلب مؤمنان می شد و هدایت و رحمت نیز از لوازم این بصیرت است و به دنبال آن تذکر و بیداری دل های آماده.

در این بخش از آیات، به دهمین صحنه یعنی آخرین بخش از آیات مربوط به داستان پرماجرایی موسی می رسیم که سخن از نزول احکام و تورات می گوید، یعنی زمانی که دوران «نفی طاغوت» پایان گرفته و دوران سازندگی و اثبات آغاز می شود.

در این که منظور از «قُرُونُ أُولَى» (اقوام عصرهای پیشین که هلاک شدند) در این جا کدام اقوامند، بعضی از مفسران آن را اشاره به کفار قوم نوح و عاد و ثمود و مانند آن ها می دانند، چراکه باگذشت زمان، آثار انبیای پیشین محو شده بود و لازم بود کتاب آسمانی تازه ای در اختیار بشریت قرار گیرد.

جزء بیستم (۱۳۹)

و بعضی اشاره به هلاکت قوم فرعون که بازماندگان اقوام پیشین بودند، می دانند، چرا که خداوند تورات را بعد از هلاکت آن ها، به موسی داد.

اما هیچ مانعی ندارد که جمله فوق اشاره به همه این اقوام داشته باشد.

ص: ۹۶

این اخبار غیبی را تنها خدا در اختیار نهاد

۴۴ وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَ مَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ

تو در جانب غربی نبودی ، هنگامی که ما فرمان نبوت را به موسی دادیم و تو از شاهدان این ماجرا نبودی (در آن هنگام که معجزات را در اختیار موسی نهادیم) .

سپس به بیان این حقیقت می پردازد که آن چه را درباره موسی و فرعون با تمام ریزه کاری های دقیق آن بیان کردیم ، خود دلیلی است بر حقانیت قرآن تو ، چراکه تو در این صحنه ها هرگز حاضر نبودی و این ماجراها را با چشم ندیدی ، بلکه این لطف خدا بود که این آیات را برای مردم بر تو نازل کرد .

۴۵ وَ لَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَ مَا كُنْتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ لَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ

(۱۴۰) سوره قصص

ولی ما قوامی را در اعصار مختلف خلق کردیم، اما زمان های طولانی بر آن ها گذشت (و آثار انبیاء از دل ها محو شد، لذا تو را با کتاب آسمانیت فرستادیم) ، تو هرگز در میان مردم مَدْيَن اقامت نداشتی تا آیات ما را به دست آوری و برای آن ها (مشرکان مکه) بخوانی، ولی ما بودیم که تو را فرستادیم (و این اخبار را در اختیار قرار دادیم) .

« ثاوی » از ماده « ثوی » به معنی اقامت توأم با استقرار است

و به همین جهت جایگاه و قرارگاه را « مَثْوَى » می گویند .

جزء بیستم (۱۴۱)

فاصله میان ظهور موسی و ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ، حدود دوهزار سال بوده است.

۴۶ وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحِمَهُ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَأْتِيَهُمْ مِنْ نَدِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

تو در طرف طور نبودی ، زمانی که ما ندا دادیم ، ولی این رحمتی از سوی پروردگار تو بود (که این اخبار را در اختیارت نهاد) تا به وسیله آن قومی را انذار کنی که قبل از تو هیچ انذارکننده ای برای آن ها نیامده ، شاید متذکر گردند .

حوادث بیدارکننده و هشداردهنده ای را که در اقوام دوردست واقع شده و تو حاضر و ناظر آن نبودی ، برای تو بازگو کردیم تا آن ها را برای این قوم گمراه بخوانی ، شاید مایه بیداری آن ها گردد .

در این جا این سؤال پیش می آید که چرا قرآن می گوید : هیچ انذارکننده ای قبل از تو برای این قوم (اعراب معاصر پیامبر صلی الله علیه و آله) نیامده ، درحالی که می دانیم هرگز روی زمین از حجت الهی خالی نمی شود و اوصیای پیامبران در میان این قوم نیز بوده اند .

(۱۴۲) سوره قَصَص

در پاسخ می گوئیم : منظور فرستادن پیامبر صاحب کتاب و انذارکننده آشکار است ، زیرا میان عصر حضرت مسیح و ظهور پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله قرن ها طول کشید و پیامبر اولوا العزمی نیامد و همین موضوع بهانه ای به دست ملحدان و مفسدان داد .

۴۷ وَ لَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا

ص: ۹۸

رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبَعَ آيَاتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

هر گاه ما پیش از فرستادن پیامبری آن هارابه خاطر اعمالشان مجازات می کردیم، می گفتند: پروردگارا! چرا سولی برای ما نفرستادی تا آیات تورا پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم؟

در حقیقت آیه اشاره به این نکته است که راه حق، روشن است و هر عقلی حاکم به بطلان شرک و بت پرستی است و زشتی بسیاری از اعمال آن ها همچون مظالم و ستم ها از مستقلات حکم عقل می باشد و حتی بدون فرستادن پیامبران در این زمینه می توان آن ها را مجازات کرد، ولی خداوند حتی در این قسمت که حکم عقل در آن واضح و روشن است، برای اتمام حجت و نفی هرگونه عذر، پیامبران را با کتاب های آسمانی و معجزات می فرستد تا کسی نگوید: بدبختی ما به خاطر نبودن راهنما بود، اگر رهبر الهی داشتیم، اهل هدایت و نجات بودیم.

جزء بیستم (۱۴۳)

به هر حال این آیه از آیاتی است که دلالت بر لزوم لطف از طریق ارسال پیامبران دارد و نشان می دهد که سنت خداوند بر این است که قبل از ارسال پیامبر، هیچ امتی را به خاطر گناهشان مجازات نکند، همان گونه که در آیه ۱۶۵ سوره نساء می خوانیم: «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا: ما پیامبرانی فرستادیم که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند تا برای مردم بعد از این پیامبران، حجتی باقی نماند و خداوند توانا و حکیم است.»

۴۸ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوْتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوْلَمَ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ

هنگامی که حق از نزد ما برای آن ها آمد، گفتند: چرا مثل همان چیزی که به موسی داده شد، به این پیامبر اعطاء نگردیده است؟ مگر بهانه جویانی همانند آن ها معجزاتی را که در گذشته به موسی داده شد، انکار نکردند و گفتند: این دو (موسی و هارون) دو نفر ساحرند که دست به دست هم داده اند (تامارا گمراه کنند) و ما به هریک از آن ها کافریم.

چرا عصای موسی در دست او نیست؟ چرا ید بیضاء ندارد؟ چرا دریا برای او شکافته نمی شود؟ چرا دشمنانش غرق نمی شوند؟ چرا و چرا؟...

قرآن به پاسخ این بهانه جویی پرداخته و می گوید: « مگر بهانه جویانی همانند این ها معجزاتی را که در گذشته به موسی داده شد، انکار نکردند »؟

جزء بیستم (۱۴۵)

« مگر نگفتند این دو (موسی و هارون) دو نفر ساحرند که دست به دست هم داده اند (تا مارا گمراه کنند) و مابه هر کدام از آن ها کافریم.»

تعبیر به « سِحْرَانِ » با این که قاعدتا باید « سَاحِرَانِ » گفته شود، برای بیان شدت تأکید است، چرا که عرب وقتی در مورد کسی مؤکدا سخن می گوید، او را عین « عدالت » یا « ظلم » و یا « سحر » می شمرد.

این احتمال نیز وجود دارد که مراد از « سِحْرَانِ » دو معجزه بزرگ موسی ؛ « عصا » و « يَدُ بَيْضَاءِ » باشد .

و اگر گفته شود که این انکارها چه ارتباطی با مشرکان مکه دارد ، این مربوط به فرعونیان کفرپیشه است ، پاسخ آن روشن است و آن این که منظور این است که مسأله بهانه جویی چیز تازه ای نیست ، این ها همه از یک قماشند و سخنانشان شباهت زیادی باهم دارد و خط و روش و برنامه آن ها یکی است .

۴۹ قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا اتَّبِعْهُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ

(۱۴۶) سوره قَصَص

بگو: اگر راست می گوئید (که تورات و قرآن از سوی خدا نیست) کتابی هدایت بخش تر از این دو بیاورید تا من از آن پیروی کنم .

مشرکان لجوج اصرار داشتند که چرا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله معجزاتی همچون موسی نداشته است ؟ و از سوی دیگر نه به گفته ها و گواهی تورات درباره علایم پیامبر صلی الله علیه و آله اعتنا می کردند و نه به قرآن و آیات پر عظمتش .

و به تعبیر دیگر آن ها به دنبال کتاب هدایت می گردند و دنبال معجزات ، چه معجزه ای بالاتر از قرآن و چه کتاب هدایتی بهتر از آن ؟ اگر چیزی در دست پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله جز این قرآن نبود ، برای اثبات حقانیت دعوتش کفایت می کرد ، ولی آن ها حق طلب نیستند ، بلکه مشتی بهانه جویانند .

ص: ۱۰۱

۵۰ فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ

جزء بیستم (۱۴۷)

أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوِيَهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

هر گاه این پیشنهاد تو را نپذیرند ، بدان آن ها از هوس های خود پیروی می کنند و آیا گمراه تر از آن کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته است، کسی پیدا می شود؟ مسلماً خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند .

هوای نفس حجاب ضخیمی در مقابل چشمان عقل انسان است .

هوای نفس آن چنان دلبستگی به انسان نسبت به موضوعی می دهد که قدرت بر درک حقانیت را از دست می دهد ، چراکه برای درک حقیقت ، تسلیم مطلق در برابر واقعیات و ترک هرگونه پیشداوری و دلبستگی شرط است ، تسلیم بی قید و شرط درمقابل هرچیز که عینیت خارجی دارد ، خواه شیرین باشد یا تلخ ، موافق تمایلات درونی ما یا مخالف ، هماهنگ با منافع شخصی یا ناهماهنگ ، ولی هوای نفس با این اصول سازگار نیست .

(۱۴۸) سوره قَصَص

۵۱ وَ لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

ما آیات قرآن را یکی بعد از دیگری برای آن ها آوردیم، شاید متذکر شوند .

«وَصَّلْنَا» از ماده «وصل» به معنی ارتباط دادن و وصل کردن است و چون به باب تفعیل رفته، معنی کثرت و تأکید نیز از آن استفاده می شود.

ص: ۱۰۲

این آیات همچون قطرات باران پیوسته به هم ، بر آن ها نازل شد در شکل های متنوع و کیفیات متفاوت ، گاهی وعده پاداش ، گاهی وعید دوزخ ، گاه نصیحت و اندرز ، گاه تهدید و انذار ، گاه استدلالات عقلی و گاه تاریخ عبرت انگیز و پربار گذشتگان ، خلاصه مجموعه ای کامل و بسیار متجانس که هر قلبی مختصر آمادگی داشته باشد ، او را به خود جذب می کند ، اما کوردلان نپذیرفتند .

۵۲ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ

کسانی که قبلاً کتاب آسمانی به آن ها داده ایم ، به آن (قرآن) ایمان می آورند .

جزء بیستم (۱۴۹)

چرا که آن را هماهنگ با نشانه هایی می بینند که در کتب آسمانی خود یافته اند .

جالب این که این ها فقط گروهی بودند از اهل کتاب ، اما آیه فوق از آن ها به عنوان « اهل کتاب » بدون هیچ قیدی یاد می کند ، شاید اشاره به این دارد که اهل کتاب واقعی این ها بودند و دیگران هیچ .

۵۳ وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ

و هنگامی که بر آن ها خوانده می شود، می گویند: به آن ایمان آوردیم ، این ها همه حق است و از سوی پروردگار ما است ، ما قبل از این هم مسلمان بودیم .

ما نشانه های این پیامبر را در کتب آسمانی خود یافته بودیم و به او دل بسته بودیم و با بی صبری انتظار او را می کشیدیم و در اولین

ص: ۱۰۳

فرصت که گم شده خود را یافتیم، آن را گرفتیم و با جان و دل پذیرفتیم.

(۱۵۰) سوره قَصَص

۵۴ اُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَدْرَأُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ

آن ها کسانی هستند که اجر و پاداششان را به خاطر شکیبایی شان دوبار دریافت می دارند، آن ها به وسیله نیکی ها، بدی ها را دفع می کنند و از آن چه به آنان روزی داده ایم، انفاق می نمایند.

یک بار به خاطر ایمانشان به کتاب آسمانی خودشان که به راستی نسبت به آن وفادار و پایبند بودند و یک بار هم به خاطر ایمان آوردن به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، پیامبر موعودی که کتب پیشین از او خبر داده بود.

سپس به یک رشته از اعمال صالح آن ها که هر یک از دیگری ارزنده تر است، اشاره می کند.

نخست می گوید: « وَ يَدْرَأُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ ».

آن ها با گفتار نیکو، سخنان زشت را و با معروف، منکر را و با حلم، جهل جاهلان را و با محبت، عداوت و کینه توزی را و با پیوند دوستی و صلح رَحِم، قطع پیوند را دفع می نمایند، خلاصه آن ها سعی می کنند به جای این که بدی را با بدی پاسخ گویند، با نیکی دفع کنند.

جزء بیستم (۱۵۱)

این یک روش بسیار مؤثر است در مبارزه با مفسد، خصوصا در برابر گروهی از لجوجان و قرآن کرارا روی آن تکیه کرده است (شرح مبسوطی در این زمینه در جلد دهم تفسیر نمونه، ذیل آیه ۲۲ سوره رعد و جلد چهاردهم ذیل آیه ۹۶ سوره مؤمنون مطرح شده است).

ص: ۱۰۴

سپس می گوید: « وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ » .

نه تنها از اموال و ثروتشان ، که از علم و دانش و نیروی فکری و جسمی و وجاهت اجتماعیشان که همه مواهب و روزی های الهی است ، در راه نیازمندان می بخشند .

۵۵ وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ

هرگاه سخن لغو و بیهوده ای بشنوند، از آن روی می گردانند و می گویند: اعمال ما از آن ما است و اعمال شما از آن خودتان، سلام بر شما (سلام وداع) ما طالب جاهلان نیستیم .

(۱۵۲) سوره قَصَص

آن ها هرگز « لغو » را با « لغو » و « جهل » را با « جهل » پاسخ نمی گویند ، بلکه به بیهوده گویان « می گویند : اعمال ما از آن ما است و اعمال شما از آن خودتان » .

و لذا آن ها به جای این که نیروهایشان را در مقابله با جاهلان کوردل و زشتگویان بی خبر، به هدر دهند ، با بزرگواری از کنار آن ها گذشته ، به هدف ها و برنامه های اساسی خود می پردازند .

قابل توجه این که آن ها باین گونه افراد که روبرو می شوند ، سلام تحیت نمی گویند ، بلکه سلامشان ، " سلام وداع " است .

هدایت تنها به دست خدا است

۵۶ إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

تو نمی توانی کسی را که دوست داری، هدایت کنی، ولی

ص: ۱۰۵

خداوند هر کس را که بخواهد، هدایت می کند و او از هدایت یافتگان آگاه تر است .

جزء بیستم (۱۵۳)

او می داند چه افرادی لایق پذیرش ایمانند ، او می داند چه قلب هایی برای حق می طپند، او می داند در چه سرهایی سودای عشق خدا است ، آری او این افراد شایسته را خوب می شناسد و به آن ها توفیق می دهد و لطفش را رفیق راه آن ها می سازد تا به سوی ایمان رهنمون شوند .

اما تاریک دلان زشت سیرتی که در دل باحق دشمنند و باتمام قدرتشان به پیکار با فرستادگان خدا برخاسته اند و از نظر زندگی آن قدر آلوده و ننگینند که لایق نور ایمان نیستند، خداوند هرگز چراغ توفیق را فرا راه آن ها قرار نمی دهد .

بنابراین منظور از هدایت در این جا « ارائه طریق » نیست ، چراکه ارائه طریق ، کار اصلی پیامبر صلی الله علیه و آله است و بدون استثناء راه را به همه نشان می دهد ، بلکه منظور از هدایت در این جا « ایصال به مطلوب » و رسانیدن به سرمنزل مقصود است ، این تنها کار خدا است که بذر ایمان

(۱۵۴) سوره قَصَص

را در دل ها بپاشد و کار او هم بی حساب نیست ، او به دل های آماده نظر می افکند و این نور آسمانی را بر آن ها می پاشد .

۵۷ وَ قَالُوا إِنْ تَتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجَبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ ۖ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

آن ها گفتند : ما اگر هدایت را همراه تو پذیرا شویم ، ما را

ص: ۱۰۶

از سرزمینمان می ربایند، آیا ما حرم امنی در اختیار آن‌ها قرار ندادیم که ثمرات هر چیزی (از هر شهر و دیاری) به سوی آن آورده می‌شود، ولی اکثر آن‌ها نمی‌دانند.

«نُمْكُنُّ» در این آیه به معنی «نَجْعَلُ» است.

«یُجِبِي» از ماده «جَبَّاه» به معنی جمع کردن است و لذا به حوض که آب را در خود جمع می‌کند، «جَبَّاه» می‌گویند.

خداوندی که سرزمین شوره زار و سنگلاخ بی‌آب و درختی را حرم امن قرار داد، آن چنان دل‌ها را متوجه آن ساخت که بهترین محصولات

جزء بیستم (۱۵۵)

از نقاط مختلف جهان را به سوی آن می‌آورند، قدرت خود را به خوبی نشان داده است، کسی که چنین قدرت‌نمایی کرده و این همه «امنیت» و «نعمت» را در چنین سرزمینی قرار داده و با چشم خود آثار آن را می‌بینید و سال‌ها از آن بهره‌گرفته‌اید، چگونه قادر نیست شما را در برابر هجوم مشتی اعراب بت پرست حفظ کند؟

شما در حال کفر مشمول این دو نعمت بزرگ الهی «امنیت» و «مواهب زندگی» بودید، چگونه ممکن است خداوند بعد از اسلام شما را از آن محروم سازد، دل را قوی دارید و ایمان بیاورید و محکم بایستید که خدای کعبه و مکه با شما است.

توسعه اقتصادی در گرو توسعه امنیتی است

توجه به این نکته نیز لازم است که خداوند در این جا اول نعمت امنیت را می‌شمرد و بعد جلب ارزاق از همه جا به سوی مکه، این تعبیر ممکن است بیانگر این واقعیت باشد که تا امنیت در شهر و کشوری

ص: ۱۰۷

حکمرما نگردد ، وضع اقتصادی آن ها سامان نخواهد یافت .

(۱۵۶) سوره قَصَص

(شرح این سخن را می توانید در جلد ۱۰ تفسیر نمونه ، ذیل آیه ۳۵ سوره ابراهیم مطالعه فرمایید) .

۵۸ وَ كَمْ اَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتَلَكَ مَسَاكِيْنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ اِلَّا قَلِيْلًا وَ كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِيْنَ

بسیاری از شهرها و آبادی هایی که بر اثر فزونی نعمت مست و مغرور شده بود، هلاک کردیم، این خانه های آن ها است (که ویران شده) و بعد از آن ها جز اندکی کسی در آن سکونت نکرد و ما وارث آنان بودیم .

« بَطَرَتْ » از ماده « بَطَر » به معنی طغیان و غرور بر اثر فزونی نعمت است .

آری غرور نعمت، آن هارا به طغیان دعوت کرد و طغیان، سرچشمه ظلم و بیدادگری شد و ظلم، ریشه زندگانی آن ها را به آتش کشید .

شهرها و خانه های ویران آن ها همچنان خالی و خاموش و بدون صاحب مانده است و اگر کسانی به سراغ آن آمدند ، افراد کم و در مدت کوتاهی بود .

جزء بیستم (۱۵۷)

آیا شما مشرکان مکه نیز می خواهید در سایه کفر به همان زندگی مرفهی برسید که پایانش همان است که گفته شد، این چه ارزشی می تواند داشته باشد ؟

تعبیر به « كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِيْنَ » اشاره به خالی ماندن آن دیار است و نیز اشاره ای است به مالکیت حقیقی خداوند نسبت به همه چیز

ص: ۱۰۸

که اگر مالکیت اعتباری بعضی اشیاء را موقتا به بعضی انسان ها واگذار کند، چیزی نمی گذرد که همه زایل می گردد و او وارث همگان خواهد بود.

۵۹ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آیَاتِنَا وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَ أَهْلُهَا ظَالِمُونَ

پروردگار تو هرگز شهرها و آبادی ها را هلاک نمی کرد تا این که در کانون آن ها پیامبری مبعوث کند که آیات ما را بر آنان بخواند و ما هرگز آبادی هایی را هلاک نکردیم مگر آن که اهلش ظالم بودند .

(۱۵۸) سوره قَصَص

این آیه در حقیقت جواب سؤال مقدری است و آن این که ؛ اگر چنین است که خداوند طغیانگران را نابود می کند ، پس چرا مشرکان مکه و حجاز را که طغیانگری را به حد اعلا رسانیده بودند و جاهل و جنایتی نبود که مرتکب نشوند ، با عذابش نابود نکرد ؟

قرآن از قول پروردگار عالم می گوید : تا اتمام حجت نکنیم و پیامبران را با دستورهای صریح نفرستیم ، مجازات نخواهیم کرد .

تازه بعد از اتمام حجت ، مراقب اعمال آن ها هستیم ، اگر ظلم و ستمی از آن ها سر زد و مستوجب عذاب شدند ، مجازاتشان می کنیم .

جمله « حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا » (تا در مرکز این شهرها پیامبری مبعوث کند) اشاره به این است که لزومی ندارد در هر شهر و روستا پیامبری مبعوث شود ، همین اندازه که در یک کانون بزرگ که مرکز پخش اخبار و محل اندیشمندان و متفکران یک قوم است ،

ص: ۱۰۹

پیامبری مبعوث گردد، کافی است، زیرا مردم تمام آن منطقه بر اثر نیازهای زندگی، مرتباً به آن جا رفت و آمد دارند و هر خبری در آن جا باشد، به سرعت در تمام منطقه و نقاط دور و نزدیک پخش می گردد، همان طور که آوازه قیام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در سرزمین مکه، در مدت کوتاهی در تمام شبه جزیره عربستان پیچیده و از آن هم فراتر رفت، چون مکه اُمّ القُری بود، هم مرکز روحانی حجاز و هم مرکز تجاری بود و حتی در مدت کوتاهی به مراکز مهم تمدن آن زمان رسید.

جزء بیستم (۱۵۹)

دل بستگی های دنیا شما را نفریبد

۶۰ وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ زِينَتُهَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ

آن چه به شما داده شده، متاع زندگی دنیا و زینت آن است و آن چه نزد خدا است، بهتر و پایدارتر است، آیا اندیشه نمی کنید؟

این آیه پاسخ سومی است برای گفتار بهانه جویانی که می گفتند؛ اگر ایمان بیاوریم، عرب بر ما هجوم می کند و زندگی مارابه هم می ریزد، قرآن می گوید: « آن چه را از این رهگذر به دست می آورید، متاع بی ارزش زندگی دنیا و زینت آن است. »

(۱۶۰) سوره قَصَص

« ولی آن چه نزد خدا است (از نعمت های بی پایان جهان دیگر و مواهب معنوی در این دنیا) بهتر و پایدارتر است. »

۶۱ أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ

ص: ۱۱۰

آیا کسی که به او وعده نیک داده ایم و به آن خواهد رسید، همانند کسی است که متاع زندگی دنیا به او داده ایم ، سپس روز قیامت (برای حساب و جزا) احضار می شود .

بدون شک هر وجدان بیداری ، وعده های نیک الهی و مواهب عظیم و جاویدان او را بر بهره گیری چندروزه از نعمت های فانی و لذات زودگذر که به دنبال آن درد و رنج جاویدان است، ترجیح می دهد.

۶۲ وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ

جزء بیستم (۱۶۱)

روزی را به خاطر بیاورید که خداوند آن ها را ندا می دهد و می گوید: کجاستند شریکانی که برای من می پنداشتید ؟

بدیهی است که این سؤالی توییحی می باشد ، برای این که در قیامت که روز کنار رفتن پرده ها و حجاب ها است ، نه شرک مفهومی دارد و نه مشرکان بر عقیده خود باقیند، این سؤال در حقیقت یک نوع سرزنش و مجازات است، یک نوع توییح و عقوبت است .

نعمت بزرگ روز و شب

۷۲ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِاللَّيْلِ تَسْكُونُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ

بگو: به من خبر دهید هرگاه خداوند روز را تا قیامت بر شما جاودان کند ، کدام معبود غیر از الله است که شبی برای شما بیاورد تا در آن آرامش یابید ؟ آیا نمی بینید ؟

ص: ۱۱۱

۷۳ وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

(۱۶۲) سوره قَصَص

از رحمت او است که برای شما شب و روز قرار داد تا هم در آن آرامش داشته باشید و هم برای بهره‌گیری از فضل خدا تلاش کنید، شاید شکر نعمت او را به جا آورید.

آری گستردگی دامنه رحمت خدا ایجاب می‌کند که تمام وسایل حیات شما را تأمین کند، شما از یک سو نیاز به کار و کوشش و حرکت دارید که بدون روشنایی روز ممکن نیست و از سوی دیگر نیاز به استراحت و آرامش که بدون تاریکی شب کامل نمی‌شود.

امروز از نظر علمی ثابت شده است که در برابر نور، تمام دستگاه‌های بدن انسان، فعال و سرزنده می‌شوند؛ گردش خون، دستگاه تنفس، حرکت قلب و سایر دستگاه‌ها و اگر نور بیش از اندازه بتابد، سلول‌ها خسته می‌شوند و نشاط جای خود را به فرسودگی می‌دهد و برعکس، دستگاه‌های بدن در تاریکی شب در آرامش و آسایش عمیقی فرومی‌روند و در سایه آن تجدیدقوا و نشاط می‌کنند (شرح این معنا در جلد ۸ تفسیر نمونه، صفحه ۳۴۳ و جلد ۱۲ صفحه ۴۱ درج گردیده است).

جزء بیستم (۱۶۳)

جالب توجه این که هنگامی که سخن از شب جاویدان می‌گویید، در پایان آیه می‌فرماید: «آیا نمی‌شنوید»؟ و هنگامی که سخن از روز سرمدی به میان می‌آورد، می‌فرماید: «آیا نمی‌بینید»؟ این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر این باشد که حس متناسب با شب، گوش است و شنوایی و حس متناسب با روز، چشم است و بینایی، تا این حد قرآن

ص: ۱۱۲

مجید در تعبیرات خود دقت به خرج داده است .

قارون ثروتمند خودخواه بنی اسرائیل

۷۶ إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ

قارون از قوم موسی بود اما بر آن ها ستم کرد ، ما آن قدر از گنج ها به او داده بودیم که حمل صندوق های آن برای یک گروه زورمند مشکل بود ، به خاطر بیاور هنگامی را

(۱۶۴) سوره قصص

که قومش به او گفتند : این همه شادی مغرورانه مکن که خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد .

« مَفَاتِحُ » جمع « مِفْتِیْحُ » به معنی کلیدهای محلی است که چیزی را در آن ذخیره می کنند ، مانند صندوق هایی که اموال را در آن نگهداری می نمایند .

جمله « تَنُوءُ » از ماده « نَوَّءَ » به معنی قیام کردن با زحمت و سنگینی است و در مورد بارهای پروزنی به کار می رود که وقتی انسان آن را حمل می کند ، از سنگینی او را به این طرف و آن طرف متمایل می سازد .

«عُصْبِهِ» به معنی جماعتی است که دست به دست داده اند و نیرومند هستند و همچون اعصاب ، یکدیگر را گرفته اند (بعضی می گویند : «عُصْبَهُ» برای ده نفر تا چهل نفر می آید)

« فَرِحِينَ » جمع « فَرِحَ » به معنی کسی است که بر اثر به دست

ص: ۱۱۳

آوردن چیزی ، مغرور و متکبر شده و از باده پیروزی سرمست می باشد و از خوشحالی در پوست نمی گنجد .

جزء بیستم (۱۶۵)

اصولاً موسی در طول زندگی خود با سه قدرت طاغوتی تجاوزگر مبارزه کرد؛ «فرعون» که مظهر قدرت حکومت بود ، « قارون » که مظهر ثروت بود و « سامری » که مظهر صنعت و فریب و اغفال بود .

گرچه مهم ترین مبارزه موسی با قدرت حکومت بود ، ولی دو مبارزه اخیر نیز برای خود واجد اهمیت و شامل درس های آموزنده بزرگی می باشد .

معروف این است که قارون از بستگان نزدیک موسی (پسرعمو یا پسرعمه یا پسرخاله او) بود و از نظر اطلاعات و آگاهی از تورات، معلومات قابل ملاحظه ای داشت ، نخست در صف مؤمنان بود، ولی غرور ثروت او را به آغوش کفر کشید و به قعر زمین فرستاد ، او را به مبارزه با پیامبر خدا وادار نمود و مرگ عبرت انگیزش درسی برای همگان شد که شرح این ماجرا را در آیات ۷۶ تا ۸۲ این سوره می خوانیم.

۷۷ وَ اَتَّبِعْ فِيمَا اَتَيْكَ اللهُ الدَّارَ الْاٰخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ

(۱۶۶) سوره قَصَص

مِنَ الدُّنْيَا وَ اَحْسِنْ كَمَا اَحْسَنَ اللهُ اِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْاَرْضِ اِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِيْنَ

و در آن چه خدا به تو داده ، سرای آخرت را جستجو کن و بهره ات را از دنیا فراموش منما و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده است، نیکی کن و هرگز در زمین فساد منما که خدا مفسدان را دوست ندارد .

ص: ۱۱۴

اشاره به این نکته است که مال و ثروت برخلاف پندار بعضی از کج اندیشان چیز بدی نیست ، مهم آن است که بینیم در چه مسیری به کار می افتد و اگر به وسیله آن « اِثْتِغَاءُ دَارِ الْآخِرَةِ » شود ، چه چیزی از آن بهتر است ؟ اگر وسیله ای برای غرور و غفلت و ظلم و تجاوز و هوسرانی و هوسبازی گردد ، چه چیزی از آن بدتر ؟

و این همان منطقی است که در جمله معروف امیر مؤمنان علی درباره دنیا به روشنی از آن یاد شده است ؛ « مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصْرَتَهُ وَ مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ : کسی که به دنیا به عنوان یک وسیله بنگرد ، چشمش را بینا می کند ، و کسی که به عنوان یک هدف نگاه کند ، نابینایش خواهد کرد » . (۱)

جزء بیستم (۱۶۷)

تفسیر دیگری برای این جمله در روایات اسلامی و سخنان مفسران دیده می شود که با تفسیر فوق قابل جمع است و ممکن است هر دو معنی مراد باشد (چون استعمال لفظ در اکثر از معنی واحد ، جایز است) و آن این که ؛

در « معانی الاخبار » از امیر مؤمنان علی در تفسیر جمله فوق از آیه مورد بحث چنین آمده : « وَ لَا تَنْسَ صِيحَّتَكَ وَ قُدْرَتَكَ وَ فَرَاغَكَ وَ شَبَابَكَ وَ نَشَاطَكَ أَنْ تَطْلُبَ بِهَا الْآخِرَةَ : تندرستی و قوت و فراغت و جوانی و نشاطت را فراموش مکن

ص: ۱۱۵

و به وسیله این (پنج نعمت بزرگ) آخرت را بطلب . (۲)

طبق این تفسیر، جمله فوق هشدار است به همه انسان ها که فرصت ها و سرمایه ها را از دست ندهند که فرصت چون ابر در گذر است .

۱ « نهج البلاغه » ، خطبه ۸۲ .

۲ « نور الثقلین » ، جلد ۴ ، صفحه ۱۳۹ .

(۱۶۸) سوره قَصَص

سومین اندرز این که : « وَ أَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ » .

گاه خداوند مواهب عظیمی به انسان می دهد که در زندگی شخصیش نیاز به همه آن ها ندارد ، عقل توانایی می دهد که نه فقط برای اداره یک فرد، بلکه برای اداره یک کشور کارساز است ، علمی می دهد که نه یک انسان ، بلکه یک جامعه می تواند از آن استفاده کند ، اموال و ثروتی می دهد که در خور برنامه های عظیم اجتماعی است .

این گونه مواهب الهی مفهوم ضمنیش این است که همه آن به تو تعلق ندارد ، بلکه تو وکیل پروردگار در منتقل ساختن آن به دیگران هستی ، خدا این موهبت را به تو داده که با دست تو بندگانش را اداره کند .

بالاخره چهارمین اندرز این که ؛ « نکند این امکانات مادی تو را بفریبد و آن را در راه "فساد" و "افساد" به کارگیری » (وَ لَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ) .

جزء بیستم (۱۶۹)

۷۸ قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلِيمٌ عِنْدَ يَآؤَلَمَ يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا وَ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ

ص: ۱۱۶

(قارون) گفت: این ثروت را به وسیله دانشی که در نزد من است، به دست آورده ام، آیا اونمی دانست خداوند اقوامی را قبل از او هلاک کرد که از او نیرومندتر و ثروتمندتر بودند؟ (وهنگامی که عذاب الهی فرارسد) مجرمان از گناهانشان سؤال نمی شوند (و مجالی برای عذرخواهی آنان نیست).

اکنون نوبت آن رسیده است که ببینیم مرد یاغی و ستمگر بنی اسرائیل به این واعظان دلسوز چه پاسخی داد؟

قارون با همان حالت غرور و تکبری که از ثروت بی حسابش ناشی می شد، چنین گفت: «من این ثروت را به وسیله علم و دانش خودم به دست آورده ام».

این به شما مربوط نیست که من با ثروتم چگونه معامله

(۱۷۰) سوره قَصَص

کنم، من که با علم و آگاهی ام در ایجاد آن دخالت داشته ام، در مصرف آن نیاز به ارشاد و راهنمایی کسی ندارم.

و از همه این ها گذشته من زحمت کشیده ام، رنج برده ام، خون جگر خورده ام تا این ثروت را اندوخته ام، دیگران هم اگر لیاقت و توانایی دارند، چرا زحمت نمی کشند؟ من مزاحم آن ها نیستم و اگر ندارند، چه بهتر که گرسنه بمانند و بمیرند.

این ها منطق های پوسیده و رسوایی است که غالباً ثروتمندان بی ایمان در مقابل کسانی که آن ها را نصیحت می کنند، اظهار می دارند.

در این جاقرآن پاسخ کوبنده ای به قارون و قارون ها می دهد که؛ «أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ

ص: ۱۱۷

هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا .

تو می گویی : آن چه داری ، از طریق علم و دانشت داری ، اما فراموش کردی که از تو عالم تر و نیرومندتر و ثروتمندتر فراوان بودند ، آیا توانستند از چنگال مجازات الهی رهایی یابند ؟

جزء بیستم (۱۷۱)

و در پایان آیه با یک جمله کوتاه و پرمعنی هشدار دیگری به او می دهد و می فرماید : « وَ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ » .

یعنی امروز آگاهان بنی اسرائیل به قارون نصیحت می کنند و مجال اندیشه و پاسخ به او می دهند ، اما هنگامی که اتمام حجت شد و عذاب الهی فرا رسید ، دیگر مجالی برای اندیشه یا سخنان ناموزون و کبرآلود نیست ، عذاب الهی همان و نابودی همان .

در این جا این پرسش پیش می آید که ؛ منظور از این سؤال که در مورد مجرمان نفی شده ، کدام سؤال است ؟ در دنیا یا آخرت ؟

مانعی ندارد که هر دو ، مراد باشد ، یعنی هم در موقع مجازات استیصال در دنیا از آن ها سؤالی نمی شود تا بخواهند عذر تراشی نمایند و خود را بی گناه قلمداد کنند و هم در قیامت ، چرا که در آن جابدون سؤال ، همه چیز روشن است .

جنون نمایش ثروت

۷۹ فَخَرَجَ عَلَيْهِمْ فِيزِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ

(۱۷۲) سوره قصص

(قارون) با تمام زینت خود در برابر قومش ظاهر شد ، آن ها که طالب حیات دنیا بودند ، گفتند : ای کاش همانند آن چه

ص: ۱۱۸

به قارون داده شده است ، ما نیز داشتیم ، به راستی که او بهره عظیمی دارد .

معمولاً ثروتمندان مغرور گرفتار انواعی از جنون می شوند ، یک شاخه آن « جنون نمایش ثروت » است ، آن ها از این که ثروت خود را به رخ دیگران بکشند ، لذت می برند ، از این که سوار بر مرکب راهوار گرانقیمت خود شوند و از میان پابرهنه ها بگذرند و گرد و غبار بر صورت آن هایفشانند و تحقیرشان کنند ، احساس آرامش خاطر می کنند .

گرچه همین نمایش ثروت ، غالباً بلای جانشان است ، زیرا کینه ها را در سینه ها پرورش می دهد و احساسات را بر ضد آن ها بسیج می کند و بسیار می شود که همین عمل زشت و شرم آور ، طومار زندگی آن ها را درهم می پیچد و یا ثروتشان را بر باد می دهد .

جزء بیستم (۱۷۳)

به هر حال قارون از این قانون مستثنی نبود ، بلکه نمونه بارز آن محسوب می شد .

در تواریخ ، داستان ها و افسانه های زیادی در این زمینه نقل شده است ، بعضی نوشته اند؛ قارون بایک جمعیت چهارهزار نفری در میان بنی اسرائیل رژه رفت ، درحالی که چهارهزار نفر بر اسب های گران قیمت با پوشش های سرخ ، سوار بودند ، کنیزان سپیدروی با خود آورد که بر زین هایی طلایی که بر استرهای سفیدرنگ قرار داشت ، سوار بودند ، لباس هایشان سرخ و همه غرق زینت آلات طلا بودند .

۸۰ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقِّهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ

ص: ۱۱۹

کسانی که علم و دانش به آن ها داده شده بود، گفتند: وای بر شما، ثواب الهی بهتر است برای کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند، اما جز صابران آن را دریافت نمی کنند.

(۱۷۴) سوره قَصَص

ولی در مقابل این گروه عظیم، گروه اندکی عالم و دانشمند، پرهیزکار و باایمان که افق فکرشان از این مسائل برتر و بالاتر بود، در آن جا حاضر بودند، کسانی که شخصیت را با معیار زر و زور نمی سنجیدند، کسانی که ارزش ها را در امکانات مادی جستجو نمی کردند، کسانی که بر این گونه نمایش های مسخره، همیشه لبخند تمسخر آمیز می زدند و این مغزهای پوک را تحقیر می کردند، آری گروهی از آن ها در آن جا بودند.

۸۱ فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ

سپس ما او و خانه اش را در زمین فروبردیم و گروهی نداشت که او را در برابر عذاب الهی یاری کنند و خود نیز نمی توانست خویشان را یاری دهد.

مسأله « خَسَفَ » که در این جا به معنی فرو رفتن و پنهان گشتن در زمین است، بارها در طول تاریخ بشر واقع شده است که زمین لرزه شدیدی آمده و زمین از هم شکافته شده و شهر یا آبادی هایی را در کام خود فروبلعیده است، ولی این خسف با موارد دیگر متفاوت بود، طعمه اصلی او فقط قارون و گنج های او بود.

جزء بیستم (۱۷۵)

۸۲ وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيُكَانُّ اللَّهُ

ص: ۱۲۰

يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَوْ لَا أَنْ مَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيُكَانَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ

آن ها که دیروز آرزو می کردند به جای او باشند (هنگامی که این صحنه را دیدند) گفتند : وای بر ما، گویی خدا روزی را بر هر کس از بندگانش بخواهد، گسترش می دهد، یا تنگ می گیرد، اگر خدا بر مامنت ننهاده بود، ما را نیز به قعر زمین فرو می برد، ای وای گویی کافران هرگز رستگار نمی شوند.

امروز بر ما ثابت شد که هیچ کس از خود چیزی ندارد ، هر چه هست ، از ناحیه او است ، نه عطایش دلیل بر رضایت و خشنودی از کسی است و نه منعی دلیل بر عدم ارزش او در پیشگاه خدا می باشد .

سپس در این فکر فرو رفتند که اگر دعای دیروز آن ها به اجابت می رسید و خدا آن ها را به جای قارون می گذاشت، امروز چه خاکی بر سر می کردند؟

(۱۷۶) سوره قصص

۸۳ تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ

(آری) این سرای آخرت را تنها برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد را ندارند و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است .

آن چه سبب محرومیت انسان از مواهب سرای آخرت می شود، در واقع همین دو است؛ «برتری جویی» (استکبار) و « فساد در زمین » که همه گناهان در آن جمع است ، چراکه هر چه خدا از آن نهی کرده ، حتما برخلاف نظام آفرینش انسان و تکامل وجود بوده ، بنابراین ارتکاب

ص: ۱۲۱

آن ، نظام زندگی او را برهم می زند ، لذا مایه فساد در زمین است .

در روایات اسلامی مخصوصاً روی این مسأله تکیه شده است، تا آن جا که در حدیثی از امیر مؤمنان علی می خوانیم: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيُعْجِبُهُ أَنْ يَكُونَ شِرَاكُ نَعْلِهِ أَجْوَدَ مِنْ شِرَاكِ نَعْلِ صَاحِبِهِ فَيَدْخُلُ تَحْتَهَا : گاه می شود که انسان از این لذت می برد که بند کفش او از بند کفش دوستش بهتر باشد و به خاطر همین داخل تحت این آیه می شود (چرا که این هم شاخه کوچکی از برتری جویی است) » . (۱)

جزء بیستم (۱۷۷)

۸۴ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

کسی که کار نیکی انجام دهد، برای او پاداشی بهتر از آن است و به کسانی که کار بدی انجام دهند، مجازاتی جز اعمالشان داده نمی شود .

این همان مرحله «تَفْضُل» است، یعنی خدا همچون مردم تنگ چشم نیست که به هنگام رعایت عدالت، سعی می کند مزد و پاداش درست به اندازه عمل باشد، او گاهی ده برابر و گاه صد برابر و گاه هزاران برابر از لطف بی کرانش پاداش عمل می دهد و حداقل آن همان ده برابر است ، چنان که در آیه ۱۶۰ سوره انعام می خوانیم: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» و حداکثر آن را تنها خدا می داند که گوشه ای از آن در مورد انفاق در راه خدا، در آیه ۲۶۱ سوره بقره آمده است . پایان سوره قَصَص

ص: ۱۲۲

۱- « جوامع الجامع » ، ذیل آیه مورد بحث .

(۱۷۸) سوره قَصَص

جزء بیستم (۱۷۹)

سوره عَنكَبوت

سوره عَنكَبوت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ الَمَّا

الم .

در ابتدای این سوره به حروف مقطعه (الف ، لام ، میم) برخورد می کنیم که تاکنون بارها و بارها تفسیر آن را از دیدگاه های مختلف بیان کرده ایم. (۱)

آزمایش الهی یک سنت جاویدان

۲ أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ

آیا مردم گمان کردند به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟

(۱۸۰) سوره عَنكَبوت

۳ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ

ما کسانی را که پیش از آنان بودند ، آزمودیم (و این ها را نیز امتحان می کنیم) باید علم خدا در مورد کسانی که راست می گویند و کسانی که دروغ می گویند ، تحقق یابد .

« يُفْتَنُونَ » از ماده « فِتْنَه » در اصل به معنی گذاشتن طلا در آتش

ص: ۱۲۳

برای شناخته شدن میزان خلوص آن است ، سپس به هرگونه آزمایش ظاهری و معنوی اطلاق شده است .

این عالم همچون یک « دانشگاه » یا یک « مزرعه » است (این تشبیهات در متون احادیث اسلامی وارد شده) برنامه این است که در دانشگاه استعدادها شکوفا گردد ، لیاقت ها پرورش یابد و آن چه در مرحله « قوه » است ، به « فعلیت » برسد .

باید در این مزرعه ، نهاد بذرها ظاهر گردد و از درون آن ها جوانه ها بیرون آید، جوانه ها سر از خاک بردارند، پرورش یابند ، نهال کوچکی شوند و سرانجام درختی تنومند و بارور ، و این امور هرگز بدون آزمایش و امتحان ممکن نیست .

جزء بیستم (۱۸۱)

از این جا می فهمیم که آزمایش های الهی برای شناخت افراد نیست ، بلکه برای پرورش و شکوفایی استعدادها است .

بنابراین اگرما آزمایش می کنیم، برای کشف مجهول است، اما اگر خداوند آزمایش می کند، برای کشف مجهول نیست که علمش به همه چیز احاطه دارد، بلکه برای پرورش استعدادها و به فعلیت رسانیدن قوه ها است .

توضیح بیشتر درباره آزمایش الهی و جوانب این موضوع در « تفسیر نمونه » جلد ۱ ، ذیل آیه ۱۵۷ سوره بقره بیان شده است .

فرار از حوزه قدرت خدا ممکن نیست

۴ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ

آیا کسانی که اعمال بد به جا می آورند ، گمان کردند از

ص: ۱۲۴

حوزه قدرت مایرون خواهندرفت؟ چه بدداوری می کنند.

(۱۸۲) سوره عنكبوت

مهلت الهی ، کفار و مشرکین را مغرور نکند که این نیز برای آن ها آزمونی است و فرصتی برای توبه و بازگشت .

۵ مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

کسی که امید به لقاء الله (و رستاخیز) دارد ، (باید در اطاعت فرمان او فروگذار نکند) زیرا زمانی را که خدا تعیین کرده ، سرانجام فرامی رسد و او شنوا و دانا است .

در این که منظور از « لِقَاءَ اللَّهِ » (ملاقات پروردگار) چیست ؟ باید گفت : « لقاء پروردگار » در قیامت ، یک ملاقات حسی نیست ، بعضی « لِقَاءَ اللَّهِ » را به معنی ملاقات حساب و جزا و بعضی به ملاقات حکم و فرمان خداوند تفسیر کرده اند و بعضی آن را کنایه از قیامت و رستاخیز دانسته اند و معلوم است که همه آن ها در قیامت موجود است .

۶ وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ

جزء بیستم (۱۸۳)

کسی که جهاد و تلاش کند، برای خود جهاد می کند، چرا که خداوند از همه جهانیان بی نیاز است .

برنامه آزمون الهی، جهاد با هوای نفس و مبارزه با دشمنان سرسخت برای حفظ ایمان و پاکی و تقوا، برنامه خود انسان است ، و گرنه خداوند وجودی است نامتناهی از هر نظر و هیچ نیازی ندارد که به وسیله عبادت یا اطاعت بندگان برطرف شود ، کمبودی ندارد که دیگران به او بدهند،

ص: ۱۲۵

بلکه دیگران هر چه دارند، از او دارند، از خودشان چیزی ندارند .

۷ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ

و کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند ، گناهان آن ها را می پوشانیم (و می بخشیم) و آن ها را به بهترین اعمالی که انجام داده اند ، پاداش می دهیم .

« نُكْفِرُ » از ماده « تَكْفِير » در اصل به معنی پوشاندن است و منظور از پوشاندن گناهان در این جا عفو و بخشش الهی است .

(۱۸۴) سوره عنکبوت

تعبیر به « أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ » با این که خداوند همه اعمال نیک انسان را جزا می دهد ، چه « حَسَن » باشد و چه « أَحْسَن » (چه خوب و چه خوب تر) ممکن است اشاره به این باشد که ما همه اعمال خوب آن ها را به حساب بهترین آن ها می گذاریم ، یعنی اگر بعضی از اعمال آن ها عالی و بعضی خوب یا متوسط است ، همه را به حساب عالی می گذاریم و این است معنی تفضل پروردگار که در آیات دیگر قرآن (مانند آیه ۳۸ سوره نور) نیز به آن اشاره شده است ؛ « لِيَجْزِيََهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُم مِّنْ فَضْلِهِ : تا خداوند بهترین اعمال آن ها را پاداش دهد و از فضلش بر آن بیفزاید . »

مهربانی به پدر و مادر

۸ وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

ص: ۱۲۶

ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند و اگر آن‌ها تلاش کنند که برای من شریکی قائل شوی که به آن علم نداری، از آن‌ها اطاعت مکن، بازگشت همه شما به سوی من است و شما را از آن چه انجام می‌دادید، باخیر خواهم ساخت.

جزء بیستم (۱۸۵)

یکی از مهم‌ترین آزمایش‌های الهی، مسأله «تضاد» خط ایمان و تقوا با پیوندهای عاطفی و خویشاوندی است، قرآن در این زمینه تکلیف مسلمانان را به روشنی بیان کرده است.

نخست به عنوان یک قانون کلی که از ریشه‌های عواطف و حق شناسی سرچشمه می‌گیرد، می‌فرماید: «وَصَيِّبْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا».

گرچه این یک حکم تشریحی است، ولی این مسأله پیش از آن که یک لازم تشریحی باشد، به صورت یک قانون تکوینی در نهاد همه انسان‌ها وجود دارد و مخصوصاً تعبیر به «انسان» در این جا جلب توجه می‌کند، چراکه این قانون مخصوص مؤمنان نیست، بلکه هرکس شایسته نام انسان است، باید در برابر پدر و مادر، حق شناس باشد و احترام و تکریم و نیکی به آن‌ها را در تمام عمر فراموش نکند، هرچند با این اعمال هرگز نمی‌تواند دین خود را به آن‌ها اداء کند.

(۱۸۶) سوره عنکبوت

سپس برای این که کسی تصور نکند که پیوند عاطفی با پدر و مادر، می‌تواند بر پیوند انسان با خدا و مسأله ایمان، حاکم گردد، بایک استثناء

ص: ۱۲۷

صریح ، مطلب را در این زمینه روشن کرده ، می فرماید : « و اگر آن دو (پدر و مادر) تلاش و کوشش کنند و به تو اصرار ورزند که برای من شریکی قائل شوی که به آن علم نداری ، از آن ها اطاعت مکن » (وَ اِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا ...) .

تعبیر به « جاهداک » مفهومی به کار گرفتن نهایت تلاش و کوشش و اصرار آن ها است .

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: شخصی خدمتش آمد و عرض کرد : « من به چه کسی نیکی کنم ؟ » فرمود : « به مادرت » ، دوباره سؤال کرد : « بعد از او به چه کسی ؟ » فرمود : « به مادرت » ، بار سوم سؤال کرد : « بعد از او به چه کسی ؟ » باز فرمود : « به مادرت » و در چهارمین بار توصیه پدر و سپس سایر بستگان را به ترتیب نزدیکی آن ها با انسان فرمود . (۱)

جزء بیستم (۱۸۷)

و تعبیر به « مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ » (چیزی که به آن علم نداری) اشاره به منطقی نبودن شرک است ، چون اگر واقعا شرک ، صحیح بود ، دلیلی بر آن وجود داشت و به تعبیر دیگر جایی که انسان به چیزی علم نداشته باشد ، نباید از آن پیروی کند تا چه رسد به جایی که علم به بطلان آن داشته باشد .

۹ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ

ص: ۱۲۸

کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، آن‌ها را در زمره صالحان وارد خواهیم کرد .

۱ « مجمع البیان » ، ذیل آیات مورد بحث .

(۱۸۸) سوره عنکبوت

اصولاً عمل انسان به انسان رنگ می دهد ، عمل صالح انسان را از نظر روحی به رنگ خود درمی آورد و در زمره « صالحان » وارد می کند و عمل سوء در زمره « ناصالحان » .

بلاهای زمینی و آسمانی نتیجه گناه آدمهاست

۴۰ فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

ما هریک از آنها را به گناهانشان گرفتیم، بر بعضی از آن‌ها طوفانی توأم با سنگریزه فرستادیم و بعضی از آن‌ها را صیحه آسمانی فرو گرفت و بعضی دیگر را در زمین فرو بردیم و بعضی را غرق کردیم ، خداوند هرگز به آن‌ها ستم نکرد، ولی آن‌ها خودشان بر خویشان ستم نمودند .

جزء بیستم (۱۸۹)

« حاصِب » به معنی طوفانی است که در آن سنگریزه‌ها به حرکت درآیند (« حَصْبَاء » به معنی سنگریزه است) .

منظور از این گروه در فراز اول آیه، قوم عاد است که بر طبق سوره ذاریات و حاقه و قمر، طوفان شدید و بسیار کوبنده‌ای در مدت ۷ شب و ۸ روز بر آن‌ها مسلط گردید، خانه‌هایشان را درهم کوبید و اجسادشان را همچون برگ‌های پاییزی به اطراف پراکنده ساخت (۵ تا ۷ / حاقه) .

ص: ۱۲۹

« بعضی دیگر را صیحه آسمانی فروگرفت » .

صیحه آسمانی ، نتیجه صاعقه ها است که با زمین لرزه در مرکز وقوعش همراه است و این عذابی بود که برای قوم ثمود و بعضی اقوام دیگر نازل گردید .

« و بعضی دیگر از آن ها را در زمین فروردیم » .

این مجازاتی بود که در مورد قارون ، ثروتمند مغرور مستکبر بنی اسرائیل تحقق یافت که در آیه ۸۱ سوره قصص به آن اشاره شده است .

« و بالاخره بعضی دیگر را غرق کردیم » .

(۱۹۰) سوره عنکبوت

می دانیم این اشاره به فرعون و هامان و اتباع آن ها است که در سوره های مختلف قرآن از آن بحث شده است .

تکیه گاه های سست همچون لانه عنکبوت

۴۱ مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

کسانی که غیر از خدا را اولیاء خود برگزیدند ، همچون عنکبوتند که خانه ای برای خود انتخاب کرده و سست ترین خانه ها ، خانه عنکبوت است ، اگر می دانستند .

هر حیوان و حشره ای برای خود خانه و لانه ای دارد ، اما هیچ یک از این خانه ها به سستی خانه عنکبوت نیست .

اصولاً خانه باید دیوار و سقف و دری داشته باشد و صاحب آن را از حوادث ، حفظ کند ، طعمه و غذا و نیازهای او را در خود نگاه دارد ،

ص: ۱۳۰

بعضی از خانه ها سقف ندارند اما حداقل دیواری دارند یا اگر دیوار ندارند ، سقفی دارند .

جزء بیستم (۱۹۱)

اما لایحه عنکبوت که از تعدادی تارهای بسیار نازک ساخته شده ، نه دیواری دارد ، نه سقفی ، نه حیاطی و نه دری ، این ها همه از یک سو .

از سوی دیگر مصالح آن به قدری سست و بی دوام است که در برابر هیچ حادثه ای مقاومت نمی کند .

معبودهای دروغین این گروه نیز نه سودی دارند و نه زبانی ، نه مشکلی را حل می کنند و نه در روز بیچارگی پناهگاه کسی هستند .

۴۲ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

خداوند آن چه را که غیر از او می خوانند ، می داند و او شکست ناپذیر و حکیم است .

بعضی از مفسران این جمله را اشاره به بهانه هایی دانسته اند که مشرکان برای خود می تراشیدند و آن این که ؛ اگر ما این بت ها را می پرستیم ، به خاطر خودشان نیست ، این ها در حقیقت مظهر و سمبل هستند از ستارگان آسمان و از پیامبران و فرشتگان ، ما در حقیقت برای آن ها سجده می کنیم و نسبت به آن ها احترام به عمل می آوریم و خیر و شر ما و سود و زیان ما در دست آن ها است .

(۱۹۲) سوره عنکبوت

قرآن می گوید: خدا می داند شما چه چیزهایی را می خوانید ، هر که باشند و هر چه باشند ، در برابر قدرت فرمان او چون تار عنکبوت هستند و از خود چیزی ندارند که به شما بدهند .

ص: ۱۳۱

۴۳ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ

این ها مثال هایی است که ما برای مردم می زنیم و جز عالمان آن را درک نمی کنند .

اهمیت و ظرافت مثال ، در بزرگی و کوچکی آن نیست ، بلکه در انطباق آن بر مقصود است ، گاه کوچک بودن آن ، بزرگ ترین نقطه قوت آن است .

برای مثال هنگامی که سخن از تکیه گاه های سست و بی اساس است ، باید مثال را از تار عنكبوت انتخاب کرد که بهتر از هر چیزی می تواند این سستی و ناپایداری و عدم ثبات را منعکس کند ، این عین فصاحت و بلاغت است .

جزء بیستم (۱۹۳)

این جا است که می گوید: تنها عالمان هستند که ریزه کاری های مثال های قرآن را درک می کنند .

۴۴ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ

خدا آسمان ها و زمین را به حق آفرید ، در این آیتی است برای مؤمنان .

باطل و بیهوده در کار او راه ندارد ، اگر مثال به عنكبوت و خانه سست و بی بنیادش می زند ، روی حساب است و اگر موجود کوچکی را برای تمثیل برگزیده ، برای بیان حق است ، و گرنه او آفریننده بزرگ ترین کهکشان ها و منظومه های آسمانی است .

جالب این که در پایان این چند آیه ، تکیه روی « علم » و

ص: ۱۳۲

«ایمان» است، در یک جا می فرماید: «لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (اگر می دانستند) و جای دیگر می فرماید: «وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ» (جز عالمان آگاه، این مثل هارا درک نمی کنند) و در این جا می فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ» (در این نشانه بزرگی است برای افراد باایمان).

(۱۹۴) سوره عنكبوت

اشاره به این نکته که چهره حق، روشن و آفتابی است اما در زمینه های مستعد شکوفا می شود، قلبی آگاه و جستجوگر، روحی بیدار و تسلیم در مقابل حق، لازم است و اگر این کوردلان جمال حق رانمی بینند، به خاطر خفای آن نیست، بلکه به خاطر نایبایی آن ها است.

نماز بازدارنده از زشتی ها و بدی ها

۴۵ أُتِلْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ

آن چه را که از کتاب آسمانی قرآن بر تو وحی شد بر خلق تلاوت کن و نماز را (که بزرگ عبادت خدا است) بجای آر که همانا نماز است که اهل نماز را از هر کار زشت و منکر باز می دارد همانا ذکر خدا بزرگتر و برتر از اندیشه خلق است و خدا به هر چه کنید آگاهست.

جزء بیستم (۱۹۵)

تفاوت میان «فحشاء» و «مُنْكَر» آن است که «فَحْشَاء» گناهان بزرگ پنهانی و «مُنْكَر» گناهان بزرگ آشکار است و یا «فَحْشَاء» گناهانی است که بر اثر غلبه قوای شهویه و «مُنْكَر» گناهانی است که بر اثر غلبه قوه غضبیه صورت می گیرد.

ص: ۱۳۳

سپس می گوید: « وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ » .

طبیعت نماز از آن جا که انسان را به یاد نیرومندترین عامل بازدارنده یعنی اعتقاد به مبدأ و معاد می اندازد ، دارای اثر بازدارندگی از فحشاء و منکر است .

این عمل چند بار در شبانه روز تکرار می گردد ؛ هنگامی که صبح از خواب برمی خیزد ، در یاد او غرق می شود ، در وسط روز هنگامی که غرق زندگی مادی شده ، ناگهان صدای تکبیر مؤذن را می شنود ، برنامه خود را قطع کرده ، به درگاه او می شتابد و حتی در پایان روز و آغاز شب پیش از آن که به بستر استراحت رود ، با او راز و نیاز می کند و دل را مرکز انوار او می سازد .

(۱۹۶) سوره عنکبوت

از این گذشته هنگامی که آماده مقدمات نماز می شود ، خود را شستشو می دهد ، پاک می کند ، حرام و غضب را از خود دور می سازد و به بارگاه دوست می رود ، همه این امور تأثیر بازدارنده در برابر خط فحشاء و منکرات دارد .

منتها هر نمازی به همان اندازه که از شرایط کمال و روح عبادت برخوردار است ، نهی از فحشاء و منکر می کند ، گاه نهی کلی و جامع و گاه نهی جزئی و محدود .

ممکن نیست کسی نماز بخواند و هیچ گونه اثری در او نبخشد ، هر چند نمازش صوری باشد ، هر چند آلوده گناه باشد ، البته این گونه نماز تأثیرش کم است ، این گونه افراد اگر همان نماز را نمی خواندند ، از این

ص: ۱۳۴

هم آلوده تر بودند .

جزء بیستم (۱۹۷)

روشن تر بگوییم : نهی از فحشاء و منکر ، سلسله مراتب و درجات زیادی دارد و هر نمازی به نسبت رعایت شرایط ، دارای بعضی از این درجات است .

در دنباله آیه می افزاید : « وَ لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ » .

ظاهر جمله فوق این است که بیان فلسفه مهم تری برای نماز می باشد یعنی یکی دیگر از آثار و برکات مهم نماز که حتی از نهی از فحشاء و منکر نیز مهم تر است ، آن است که انسان را به یاد خدا می اندازد که ریشه اصلی هر خیر و سعادت است و حتی عامل اصلی نهی از فحشاء و منکر نیز همین « ذکر الله » می باشد، درواقع برتری آن به خاطر آن است که علت و ریشه محسوب می شود .

اصولاً- یاد خدا ، مایه حیات قلوب و آرامش دل ها است و هیچ چیز به پایه آن نمی رسد ؛ « أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ : آگاه باشید یاد خدا ، مایه اطمینان دل ها است » (۲۸ / رعد) .

اصولاً روح همه عبادات ، چه نماز و چه غیر آن ، ذکر خدا است ، اقوال نماز ، افعال نماز، مقدمات نماز ، تعقیبات نماز ، همه و همه در واقع یاد خدا را در دل انسان زنده می کند.

(۱۹۸) سوره عنکبوت

پایان جزء بیستم

جزء بیستم (۱۹۹)

ص: ۱۳۵

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

